

۱۷

این مجموعه با اجازه محلی مقدس روحانی ملی ایران
 شیخ الله ارکانه بیت‌الدین محمد و بمعظیور حفظ تکمیل
 شده است ولی از انتشارات مصوبه امنی ممن باشد
 شمس‌العلاء ۱۳۲۶ بدین

مجموعه مکاتیب حضرت عبدالبرهاء

BAHAI WORLD CENTRE
LIBRARY

۲۶

فهرس صفحه

- ۱ - با صد جای خیر قبل علی جای بے سید فخر ته جای بے سید حمیر و جای بات احمد بن ابی ذئب
- ۲ - دخایل میرزا صور هر چهل سال جایت خدیجه خاتون از برادران شیخ امام حضرت در حنفی کی از ساده نخست سیر
- ۳ - رشت با مهاجر جای بے سید اسد بن مکاران علی بی سید باقر افتخیر شیخ امام حسن مجتبی
- ۴ - بعوان ای یا تغیر عین لمحات، ای احباب معلم محظوظ حضرت عبداله بن اوروف نویسنده از استفات مشار الید رامتن
- ۵ - ط با مهاجر جای بے سید حمزہ طلعت پیان باین باین با ای با خش قوله غربیانه ط ای غایت ای شیخ ای لمحی برداشتو در مدار و مدار و خود را که نابزد خالمه
- ۶ - سید و بهشت بروار نمود نماد عرضه قلب تو لایخو
- ۷ - رشت با مهاجر سلام نخست جای بے سید ای خلیل رغایت حضرت من اراده آم

صفحه فهرس

در حیث اراده و تجھیز ارعالی ل درباره اما علی‌حسین مجید داشته است

و بخط حضرت جیدل ش طهران با تقدیر خالقیه برخواهد

و این نام مطلعه و الد محمد را خلیفه محمد بن ابی حیان حسین بن موسی عاصی دارد

و حضرت جیدل کارنا را غصه خان دل بسندان بسته عفرت و آنست بخاره

با تقدیر مصلی و سیداسته باین حواله اسلام و غیر از اینها از جمله عظمت آنی

طهران بخط خاقان سید صدر قم خاقان سیده سیده طهور خاتمه حضرت بهایه

دوقل شاهزاده و نوشت مدحات ایشان دخواه و محترم لاسی صدر

بخط خاچیه حضرت اخوان ایشان که حسین و موصی ساین میانیه

آفاق خیروں شرف برادر ایشان روحانیه ایشان شغل بکر آنان

و بخط خاچیه هضرت اسرار المعرفه الد محمد رهبر ایشان حضرت در حضور شرف خاچیه

برخواهد ایشان مقصود و ذکر است الیجا

صفحه فهرس

در حیث اراده و تجھیز ارعالی ل درباره اما علی‌حسین مجید داشته است

و بخط حضرت جیدل ش طهران با تقدیر خالقیه برخواهد

و این نام مطلعه و الد محمد را خلیفه محمد بن ابی حیان حسین بن موسی عاصی دارد

و حضرت جیدل کارنا را غصه خان دل بسندان بسته عفرت و آنست بخاره

با تقدیر مصلی و سیداسته باین حواله اسلام و غیر از اینها از جمله عظمت آنی

طهران بخط خاقان سید صدر قم خاقان سیده سیده طهور خاتمه حضرت بهایه

دوقل شاهزاده و نوشت مدحات ایشان دخواه و محترم لاسی صدر

بخط خاچیه هضرت اسرار المعرفه الد محمد رهبر ایشان حضرت در حضور شرف خاچیه

برخواهد ایشان مقصود و ذکر است الیجا

و بخط خاچیه ایشان امیر المعرفه محمد را خلیفه بسته عصره می‌داند

- صفحه فهرس
و فرج بحیث مطلب سخن بجهت والده دشار ایها
- ۱۲ - طهران بخط حضرت شیده ابن شیده خاچ سیداسته نزول معاشر
از راه استان آذربایجان ایشان در حیث شایه و حضرت شیده همراه طلب ایله
و هر کوت دوزی لمع بدل کار سکون و قدران غیر ایله
- ۱۳ - طهران با تقدیر حضرت آسیه صدر قم خاچ و حضرت عینه علی‌الله یا نامه
عمری و سیاست ایشان ایشان مس سلطنه عالم ایله برای اصحاب اعلیهم بدل و بیان
کار
- ۱۴ - طهران با تقدیر حضرت شراف ساقی خیر علی‌الله یا و دیگر اسما و حضرت در حیث
حضرت ایشان شرافت ایله و حضرت عینه علی‌الله یا و امیر شرافت ایله
- ۱۵ - بخط خاچیه سید صدر قم ساخت خاچ لبر قرم و مده حضرت عبدالله ایله
در مشائی ایشان شرافت ایله و حضرت عینه علی‌الله یا و امیر شرافت ایله
- ۱۶ - طهران با تقدیر ایشان مده خاچ لبر قرم و مده حضرت عبدالله ایله
و دست بحصت عالم ایله
- ۱۷ - طهران با تقدیر خاچ آسیه صدر قم بایه خاچ رصد و دسامت سخن بجهت در حیث
حضرت شیده نزول می‌داند و ایشان بدل کار خیر علی‌الله یا و سخن بجهت می‌داند

صفحه

فهرس

۱۹ - طهران باعما حضرت امام رضا با امام رضا علیهم السلام
و ابوداہی برقیت پیر غلط مطهیان و ذکر نعمت مردم ایران در فاعلیت
که غلچ و بخچ شرق نخستین عالم حضرت علام اذله

۲۰ - طهران باعما حضرت امام رضا با امام رضا علیهم السلام
مکاریب برخط احمد کویه زند و دزدیل روح کنکر تبریزیات بدهیت است

۲۱ - سروان رای نهادن این بیان (سیاق) بیان حضرت عبد الله، در حضور امام
فرمات افق عالم مکان در خوش مسدر ایص بره ط مسجد علوی غافلان پیغامبر
پیمان احمد، ذکر مذاق شکم

۲۲ - طهران محفل ایام امریک سرمه جا بصره خدا و میرزا علی که بخط عکس
علی خو و اطاف از ایش کرد شرق و خوب خوش بایجا، ایران قسمها
سیاق مکان دخوص اندیش خد و مقدار و نسبا، هرچند بمعنی مسلم ایش
ولزم و وج بهتری اولاد بخچ با افق عالم افسر ایها و مالک حربت فرق

۲۳ - اکبر باعما احادیث آئی پیغمبر نعمت بیان رحمانی دلافت مجتبی
بالحکم و حبستان ایش جویی و مزبور

صفحه

۲۱

طهران و سایر ولایات ایران احادیث جایگاه مرزا علی که بر میباشد
طبع سود و بولایات اسلام نایاب اعلام عزیز حضرت عبد الله، لظاهر خد
وفاد و قوع شادست ایران خسلم بره ط مسدریات علامی روح بیوم
جهول و امداد خرمی از ایام حضرت دخاب سعد

۲۵

طهران احادیث آئی بره ط خاک هزار که میتواند بخواهی و خانه گردید
سیاق مکانی اشاره شده و مذکور که در این مکان ایشان
ملکوت خطر که ایشان ایشان نیز نهاده است که بر مدنی عالم جان میگذرد
سلک نایم و امداد گلک برگت خیر است

۲۷

ایران طهران عموم احادیث در قام ایش حضرت حضرت رجبت
قدیم اخلاق و صحیح اخلاق و علی بجهت صلح ایشیان خیر ایشان
ایشی گردید و دزدیل لیح سیار شاست محبت شاست شتبین و بزرگ دل آن
ایران بسال لیح بزرگ ایشان بخیر میگذرد

۲۴

در تصویع ولایات احادیث آئی تعیل طبع فخر تمام ولایات ایشان
نهاده است سیاق مکان در هنر ایش حضرت در تصویع فخر و امداد
اعمال ایشان شرق ایشان علی که قدم و دست ایشان سیار داشت
بسیار فخر میگردید و بطبع ایش ایشان داده ایشان داده است

صونه فن

۴۸ - هرمان خاپ افغان مرکزی

صعده - ٤٨ طهران خاپ افغانستانی سپاهی ناطق موده رخ نعمه و در حضرت
امامی آنست، قدرتی از خداوند خواست عصیانی افغانی دو روز
نهنی لازم بود که اصل بدش میرخواش اتفاق خود را بجهد بازی سعی و غریبه
ذب بر ضد عکس نمود.

٥٢ - حمله ایشان رحیم اجایی نایر خاطرا در حضرت پدر علیها از اخلاق
احادیت انجام خورد و حادثه و امر بمن اخلاق

٥٤ - باعصار اخراج آن را درسته بعلین الکوره و از نزدیک داشت. دغون فرم که این فصم
مازدهان یا می تصریح عدالیها، و خوش طبایی ای وارد و همچنانه صبحت اجرا
اچی سید خوش پوچه ای طبایی ملکه و ملکه و دشنه نیست.

۵۹ - تهران، امیر ارجمندی خانه برای ازدواج نجفی ساخته بحسب احوالی طبع نمود
نفر مذکور بیان می کند از آمد غم و مادر کوچک از توان بگزینست
مرکاظه نمکی و در حمل نمکی و مسافر از هر سرمه باشند

جعفر عبد الله، يابن جعفر عليهما السلام، ومحترم شفاعة من سفين عجمان،
يعا - بوطحاني عباس بن عبد الله، مجعفر بن محمد بن مطران، امير الامارات، وشقيق عجمان
مجعفر احمد ابراهيم ابراهيم، مصطفى لادان ابراهيم، عبّاس بن ابراهيم، عجمان

صفحہ فہریس

حضرت خود را کی نشاند و فقط بکار اعْلَمَهُ قاعِتْ نمایند و تسلیع امرتَهُ شرکت تهیه بردازه

۳۶ - دانشگان بروسط حاصل لایه زاده احمد حبیب سرست خاطر از تعریف
عبدالله بن مسیح امام احمد و مقصود رسالت خاتمه نبیوی ایل ادکان

۴۶ - در شنگون با هم راه بر اطهی روستا همراه باشد. هر سی هزار افغان
در شرق پخت خانه هر زاده که برخواسته باشد را هند سکه خوش نمایند و پیش از
برخواندن ولرم کوکه های این را رخصت ب زبان نهاده و خلاصه امر را

۶۸ - ط برهنخان آف زیکر هزار بخراون و برهنخان آف زیکر هزار خالق که
بفرخان بیان طبقت عیوب خوش بخوش نمودن و میتوانست بخود دست را باشد و نیز
و بر این دست نمودن و نمودن اینجا در صحنه کارهای از قدر داده بخود

٦١- جن علائم اهل ایمان و بحیرت خوب صفات ارضیه و شایعه ای و بحیرت دوچی عصیت نمایند و در این کسی مرتدا و درعا و لذتکاری و حشرت طیعت باشند

۷۸ — خوبن خلیل که برسید صبح بزرگداشت سار جهرت مده بسرا و خصوصیت شا
حذف شد از نسبتی علیق بجزیره و بد اندیشی علیق تکه دارم با اینی هی سایه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

صفحه

فهرس

صفحه

فهرس

- ۸۸ - هدایت باقی خاصیتی همان برگزین خان اعلام رفته بمحض آن حضرت شاهزاده
در سفر فاطمه از ذکر احادیث ائمی در حرم خواجه برج
- ۸۹ - هدایت باقی خاصیتی شهد این آسمان اولاد صدق حضرت شاهزاده در این مورد
امسال است با غیر از همچو در فاعل کلمه امر غرض نشده دو الگاردن سیده های جمال خواه
- ۹۰ - اسامی نویسنده کتابهای دلخواه و اذیات شاهزاده علی بن ابی طالب امام
تمامیه و قرآن مطابق احادیث امامی قم شاهزاده امامی مذهب خیریه میان ششمین
از اخراج خود و اجرا ای امام را بحق در جهان بخدمت عمل نماید
- ۹۱ - طبع باقی اوصیت امدادی امرت شهد این شهید امر حضرت عبدالله بن ابی زینه
بادی شکارهای کارهای از غیر بروح های دفتر شاهزاده
- ۹۲ - بیان (الرسان استان) سایی پیغمبر میان در اتفاق عدای مردمه
کسری صدق و نهتوت محبوط خافلان و امیر ایان بعده از اخطار امدادهای
و عذابان و تباشی غذ و مهیج همچو در تعلیم عدیت حکمت گنجی موارد
- ۹۳ - پیوند (ای) و سان چه چیزی که کلمه ای این تغیر چندین شیوه ای شنید

- ۷۶ - شرق و غرب علوم خانی ای سایی صفت بیان خود میادن خدا را خسته کنند
ما خود فدا میکنند ائمی در این سی سیان بهای محدود و از اینها نهی میادند همچو در
وند عجائب جهان و ملکه و را پیش میان بایه مارک و امیر ای ائمی این میان
در عبارت هژمون شفیعین در میانی میگردند میان میان بایه میان بایه میان
- ۸۴ - پوهد حاره که سیده اعظم میباشد و روح همیک بیان کوچک همیک بیان کوچک روح کوچک
عدم بیهوده باین بایان باین قوی عزم علیه شاهزاده (۱۵) ششین بایان در بیان
آفرینش بیان (۱۶) لاین باین باین باین باین باین باین باین باین باین
بدوقی داشت در بیان شاهزاده خواه و بایه ای افراد از

- ۸۵ - باعماه راح کنیه و بیشتری فاری بایان طبع عذر و میکنیک ساخته همیک جذب
آسما نیز ای خسته کنند ولهم فیت باید شه و داشت راید خلاصیت باید
سایر سلطنت باید باشد
- ۸۶ - باعماه راح کنیه و بیشتری فاری بایان طبع عذر و میکنیک ساخته همیک جذب
بری جذب ای خان بخواه باین
پوهد حبیب ای رسیدی رض بایان طبع عذر و میکنیک ساخته همیک جذب ای رسیدی
صیغه صیغه باین
احساس میشند

صفحه

از عرف مدت ملک خانیه ایشی داری غصه و امر بادخواهی این جهت مکلف شد

شدن حیثیت امیر حکومت خداوند علی رضا با نصیح حافظ میرزا جایی ادمان

و سیاں تغییر برآمده بکری حضرت بهادر آذ طلاق مرافق شرع از داشتند و حضرت عبده بهادر

از این پس از راه داده

فهرس

از عرف مدت ملک خانیه ایشی داری غصه و امر بادخواهی این جهت

و ۱۰۴ - بخط حضرت شید خاوند از امر عرض حواله ایامه بسته به رایه باشی

شکراند که این حضرت شید خاوند رئیسی محبت بدهی فروخته بعزم هدی

و ۱۰۵ - بخط حضرت شید خاوند از امر عرض حواله ایامه بسته به رایه باشی

و ۱۰۶ - بخط حضرت شید خاوند از اصدقی خاوند که طی شیخ ایمان

خان بیکار خاوند ایشی خاوند کارلوس پیغمبر ایشی در قبور زنگنه

و در قبور خسرو پیغمبر مانند تحقیق کهنهان داشتند شیرخانی ایشی

آنان بظاهر رساب بخود و در عویشی

و ۱۰۷ - بخط حضرت آقا ایشی ایمان بسته به طی خاصیت ایشی

ارشاد رایه دامیران، فضیله دار و حافظ ایشی

و ۱۰۸ - بخط حضرت شید ایشی مسند خاوند مسندی که بن حضرت علیه

در حضور عیشی ایشی فاعلیت کردند و فارغ از حضرت آغا زاده

پیغمبر دستی استان تجویج چو

صفحه فخر

۱۰۴ - بخط حضرت شید خاوند ایشی غصه مسلم ایشی شارمه

برای استمام بیشی بیشی و بی بدن بصر ایشی

و ۱۰۵ - بخط خاوند شید خاوند ایشی حضرت شید سیدلله اصدقی خضر

فلم ایشان دلخواهی محبت قیام بخواهی ایشان در راه آن بدرین

و ۱۰۶ - باخیز و دروز کلی لفایت ساین طلعت بیان ایشان فیض محبت غیر غشنا ایشان

طهراں باخیز بات و ذرتیات حضرت من فاز بالریق الواقع خاوند ایشی

اطلاع میزت همکل ایشان ایه میرنده بخط محبت تعلیم ایشی

وضجهت مانان بسلوک در ملکه

و ۱۰۷ - طهراں بخط حضرت شید ایشان شید ایه بخون در طی خاصیت ایشی

در ده مرقد و الدستان در در و خیر لفایت و در ده نورتیه بخون در ده نور

روخا و در و بدوی طبعه ایضا رغایت حضرت عبدالحسان، بیان محبت

انجذاب بتفاوت ایشی

و ۱۰۸ - باخیز و در طی خاصیت در حاضر علیه دخوص کیان ایشان

محبی شید ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان

ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان ایشان

صخ

فهرس

صفحه

- ۱۱۳ . . . بساط حضرت شیعه ابن شمید خواست ان و زویی اغزبی دوزه حضرت
امیر شاه اصدق اخخار غافت سر طافون حوال الاما، بمان بجهت شدیده
در میر طرح مین و بجهت برجه جهشیشان و پیمان
- ۱۱۴ . . . رشت با تهمار حضرت امادی امیر حضرت شیعه حضرت شیعه صد
ام حضرت عبد البهای خوش لایم ز رسیده امداده انتجهف بر این علاقه
اشنخن ملکه و در دلیل ام حضرت شیعه مکاحه بائیخ محمد و بخش
- ۱۱۵ . . . باقی از ائمه اطهاره هر یه اسره ایان شاهزاده امیره طلیعه بیان
آمان و اخبار از بحث صور شعایر
- ۱۱۶ . . . خا باعیار و قدم متعال اسره ایان شاهزاده میان طعنین بیان
یا نکره بجز آن با اسپیسید بملکت غرات عزیز خو و در آن بیاد کارکرد
که سر فخر است
- ۱۱۷ . . . باقی از اطهاره هر یه ام حضرت علیحد بث ایان بادایی کرده به که
الی بجهت دخول در جهت نیم
- ۱۱۸ . . . باعیار و رغایت بخوده روح ای ائمه ایان برداشته هم تویه و ائمه ایان روت
و از طلیعه ایان بخوبیه بجهت بجهت بجهت بجهت آمان طلب باید

- ۱۱۹ . . . ط بامیار اسپیسید ای اجیه ام مشتاق رفه مرثی ایان بادای
شکرانه و بجهت نیزج بنای عفان کلیه بجهت آن
- ۱۲۰ . . . باقی ام پیش حضرت شیعه اصدق ایان فازت از قلعه ایان
بسیار بیها بادای شیرازه ایان هاستن بله فرم بجهت فربندی بجهت آن
- ۱۲۱ . . . خان یزد عذر بجهت ایان بجهت ایان بجهت ایان بجهت ایان
- ۱۲۲ . . . عابی بجهت عبد البهای بجهت ایان بجهت ایان هاستن
- ۱۲۳ . . . بساط عاجی بر عجبه ایان بجهت از نمذبور فردی رعایت مظہر عبور است
بلکه ایان بجهت اصول بباب است
- ۱۲۴ . . . بادکه بساط حضرت شیعه سید حسن اصدق طهرن ای ائمه المقره
و اقیانیه صیبا، بجا بیرونی است علیه بیشان ایان بجهت
از خدمات حضرت شیعه بس افت بجهت بجهت و فقاره بجهت ایان بجهت
شرق الاذکار در مرو
- ۱۲۵ . . . بوط بجهت شیعه بن شمید ص امیر اتصا، بجا بیرونی عاجی حضرت ایان
بدنه آنی بجهت اصلیه بجهت ایان
- ۱۲۶ . . . باقی از اطهاره هر یه ایان بجهت ایان بجهت ایان
- ۱۲۷ . . . باقی از اطهاره هر یه ایان بجهت ایان بجهت ایان

فہرست

ص

١٤٣ - بواسط محنت شید، بیل احمد است ایاصوی ائمه مطیری همچوین شنید
مزول عذر نعمت این روز منافقان بخوبی و بحق فرزند

بابا خضرت شید سیام سعادت الاصف امدادت میان مهارتیه بکارش
نمایش این عروکی قابل است

١٤٥ - بالخطابة المعاصرة حرم حوزت شهادته الاصح اماماً عالياً فلم ينفع

- ۱۲۶ - باعی امسا نه آغا شاهزاده بیان خدمت یکان خصوص ایلخانی گردید

۱۲۷ - تهران باعوی حضرت شیخ سید اسمه العالصی فی الہام رسالت خاطر اور
حضرت عزیز احمد ایاں درست پنج یونیورسیٹ و رفاقت ٹکنیک

۱- غی باخی رود قطبیر سکمیه خلوغیست مکریین ق درجن ای
 و نوچن فضیل فاز بجای ابن اسماعیل الصدق
 ۲- باخی رسلمه جای ابن اسماعیل الصدق امام ائمه صدیقاً ای
 خلوغیست مکریین ق درجن شارالبس و ذلیلینیکه مکریین بساز حضرت
 ۳- باخی رود قطبی صدیقاً سیان طعمتیست مکریین باشند و حضرت جدید باشد
 اما حمال که برآ آیت اکبر شهد

بسط حضرت شیعه ابن سینا الاصدق امیر المؤمنین صاحب
بکم سلطان خدیج و عده از اما، الرحمن سرت حضرت عبد الله
از نسر در سریع جهت آن، الرعنون را کاید را مخزن اول مقول
و منقول برای تجمیع فروضات مکلویتی

باعی روز قدمی صد حضرت سید حجات این اصدق حضرت من ^{رسان}
بت ایام ایشان که می سپست ای ای بخت نزد حضرت جل جلال الدین
ص باعی را بسی بجهن و خوش نمی گردید حضرت بعدها می آمد
برای تعلیم صداب رسید هزار مردم ده میلیون غرمواں اذن ای کنم

١٦

۲۷

۹

۲۷۰

مکتبہ مائیکل

حضرت خواجہ

ص

- 1 -

١٣٩

١٣٩

161

卷之三

۱۴۵

ج

- همان پاچمین حضرت امامی امیر اسلام خود را غایت حضرت علی‌الله^ع در عنان آبان و در کسری ساخته میکنند از جو این ایام ارض فرضشند و زلزله بزرگ سازاند از آن بعد از این
بری نفس و اعد

١٣٣ - همدان بو سط حضرت شیدر ایں اللہ الاصدق فی حاب لا ہمودا و مدها
لیئری ایضاً بیان صحت پتہ در خصوص غایب معلم حضرت بخون علیت بالآخر
در وحی فیض خونی اند تر خدا و خود

١٣٦ - و مراجعت طلاق معمول از زیرا عظام عبود است بحسب و فرض اعاده ای
و من از این داده

۱۳۵ - طهران پادشاهی شد این نیم آستانه اسلامی امام حسن خدا کو سپاه
بیک سلطان و عده‌ای از ایام رحالت ایلام مرست فاطمیان چفت بندیخان
سجع - استغفار برگات حاشیه تحسیل علی‌عفیان

۱۳۷ - همان پائیما خاپ بیرخان خاپ خاچی بخود او صدۀ لارچان
اطمار رایت علّم میانگان که بخت ایوان در ویرانه و قبام

صفحه فهرس

۴۵

فی بامحی راز ازت مخنث حباب آقامحمد جواد صحبت نلم میان میان

در شوت و استفامت

۴۶ - بطران بواسط خباب لمحه ع جبار که میرای هر وحاب ع صهر میان صحنی ز

در شربی میان را بجا بود پیکر دارم شرب و در سخن برپان

۴۷ - بعنوان ایین علیحده، نعمه قله ایچی میشان حق تقدیر از رحمات شاهزاده

و چند میان یکی چون ایرانیان باع از میان حضرت شاهزاده

میان غرب تشریف فرمیدند

۴۸ - بعنوان ایین علیحده، روح حضرت عبدالبّاّ در فقر حضرت سه شاهزاده

در صدآن

۴۹ - بجز ایین بات صادق، امثال عایت صهد میان از هفت شاهزاده

و امیر حکارت رئیس مرجو و

۵۰ - محظاً بعنوان ایین علیحده، بیان حضرت عبدالبّاّ روح خوش غرمه

ابریک و مصائب که آن در زیل الحجه بکام باش عایت بهم محمد

۵۱ - بجز این علیحده که بیان حضرت عبدالبّاّ و حفظه تشریف میان روح خوش

در شدن و پرس دامغان رضایت از انجام ایران

صفحه فهرس

۱۵۲ - بعنوان ایاضت این بیان حضرت میان در سرمه حکمت بکسره مهده در ط

اعظم و شیان بخدمت دیگر خالق تم

۱۵۳ - بعنوان ای امیر عبدالبّاّ، سان حضرت عبدالبّاّ همراه شاهزاده

و دوره باقی فطیمان و آنچه آنقدر بسته باشد غرب

۱۵۴ - بعنوان ای امیر عبدالبّاّ تجذیب فلم میان از خدمات شاهزاده همچنان

و شربت ایقا و اما و الرحمن

۱۵۵ - ای امیر عبدالبّاّ سنتایش مطلع عبودیت ارشدالیحیت شاهزاده

حضرت افغان و امریا جامع عنی آباد باعذال در شجرت

۱۵۶ - بعنوان ای امیر عبدالبّاّ امثال رغایت حضرت علیهم

بیان ایه و ذکر رضایت حصل خرم از حکیم خاقان

۱۵۷ - بعنوان ای امیر عبدالبّاّ بیان حضرت من اراده اند در حضی شاهزاده

و دوکر خیر تجمع میان

۱۵۸ - بعنوان ای امیر عبدالبّاّ بیان حضرت عبدالبّاّ خوش و حمد و حسن مجعع بعدت

دو ای افسر و اعلم و اکابر و احباب حضرت شیر بسالت بریکست

صغیر فهرست

- ۱۶۷ . . بیان ایلین لطی دلار میثاق از روزان ماجا طلب سفرت و حق
اسپهراست و اخبارهاست بحاجی غلامها و در دل ایل بیان مبارک
نه پیش عدم صوان بجا صدیقه و امیرا سال وجوده ببرخط احمدی زدی
- ۱۶۸ . . بیان ایلین عبدالمهار شایسته میان نجیع همیشان ایله و حق ایله
و عدم اور صفت بجهت بیان طبقه و دلیل بر احتمت اجرت ایله
- ۱۶۹ . . بیان ایلین عبدالمهار شکر کلم میان امتقات سافت خواه ایله
در امریکا و جو ایله و قبیله عصی
- ۱۷۰ . . بیان ایلین عبدالمهار بیان طلعت بیان ایله سافت باید و باید
نمایه زنده تصدیق و اجازه نزرفت بتوکر فضه دهات ایله نمایه
- ۱۷۱ . . بیان ایلین عبدالمهار بیان طلعت بیان نزرفت در دریای اوران و نهاد
غاییت بیان ایله
- ۱۷۲ . . بیان ایلین عبدالمهار نزین طلعت عمومت ایله ایله بیان ایله
در سیر ام حضرت نزین و اخبار سافت خواه بیان ایله
- ۱۷۳ . . بیان ایلین بایی سانی صفا و حضور خوان تعاون رکاب ایله
در ایل بر ایله و در ایله ایله در ایله و دلیل ایله و دلیل ایله
- ۱۷۴ . . بیان ایلین بایی سانی فرم میان ایله و بیان ایله ایله ایله
دو بیان ایلی عظیم و ایله امیرا که دوست حضرت ایله

صغیر فهرست

- ۱۵۷ . . بیان ایلین عبدالمهار شایسته میان نجیع همیشان ایله و حق ایله
و عدم اور صفت بجهت بیان طبقه و دلیل بر احتمت اجرت ایله
- ۱۵۸ . . بیان ایلین عبدالمهار شکر کلم میان امتقات سافت خواه ایله
در امریکا و جو ایله و قبیله عصی
- ۱۵۹ . . بیان ایلین عبدالمهار بیان طلعت بیان ایله سافت باید و باید
جمیع ایلخواه سند و غصه ایل نمایم بیان ایله و حق ایله و دلیل ایله و دلیل
- ۱۶۰ . . بیان ایلین عبدالمهار بیان طلعت بیان ایله سافت باید و باید
غاییت بیان ایله
- ۱۶۱ . . بیان ایلین عبدالمهار نزین طلعت عمومت ایله ایله بیان ایله
در سیر ام حضرت نزین و اخبار سافت خواه بیان ایله
- ۱۶۲ . . بیان ایلین بایی سانی صفا و حضور خوان تعاون رکاب ایله
در ایل بر ایله و در ایله ایله در ایله و دلیل ایله و دلیل ایله
- ۱۶۳ . . بیان ایلین بایی سانی فرم میان ایله و بیان ایله ایله
نه محترم ایله و دلیل ایله و دلیل ایله و دلیل ایله و دلیل ایله

صفحه

فهرس

- ۱۷۴ بیوان (ایین عهد الاماء) اخراج ملکت شورت آن را به پسرش
عاخت (حق اجاتا ما، الرعن موذل لوح بیان کرده مردم اسلام اینها
و غنیم ایاد
- ۱۷۵ بیون (چالیعنی) بیان حضرت عبدالباسیر و خصوص اسال مکتبی در در
معزیات اهل بحیث و امر است آن رهی اخراج
- ۱۷۶ بیوان (ایام پسر) اطهار غایت فهم میانی در حق من ایه و ماجاهه تصرف
بس ایل سدیر خواه و بیان و صدور ایه باقی ایه است لمجذبه فائزه و جذبه
پیر اسیمهل
- ۱۷۷ بیغان (ایین من) بیان کردن میانی در خصوص هر چند جو عزمها
و عدم مراحل اصلی در حقها و صاحیت خود ایلی لوران بیان
- ۱۷۸ بیوان (ای این عهد الاماء) امر حضرت عبدالمهاب بن ایه طبع و پسر
لور بیان کر راجع بمقتضیه ایه ایه و خاتمه ایه ایه عده ایه
و برگزاری عادل خطاں الد ولہ و کہ برگزاری پروپریتات ایان و عدم صاحب
خوبی ناکر ریخفا پرسد حاجی غلام رضا و اهلا غایت چشم پرداز
- ۱۷۹ بیوان (ایین عهد الاماء) امر حضرت من اراده شیر نباره فضله ایه

صفحه

فهرس

- ۱۷۱ بیوان (خایین) ذکر فلم میانی از روی بیرون اجتر بمحاجه و شیوه
حیله خاتون بر قفن عنی آناد
- ۱۷۲ بیوان (اییین عبد الاماء) اذن فسلم میانی بخایی کیورت پاری
بترفت عبده عقد و امر بتفقیه خال جایگز سیداقر بفرخوان پاگز
- ۱۷۳ بیلان (چالیعنی) ذکر فلم میانی بترافاق از کثرت شتمان در این روز مخصوص
غدوس رسیده هزار زیست بین آوار و در ایه بعد و در غلیل لوح مبارک
- ۱۷۴ امر بنای مرقد مظہر شیده سید صدری ملک عیجان
- ۱۷۵ بیوان (ایین عهد الاماء) امر حضرت عبدالمهاب بشدایه پیر حضرت
فریض و در فیم توافت لامیر راعی ایل برشخانی در حکمان دامنه غایت بیرون
حضرت علی بیل اکبر
- ۱۷۶ بیوان (ای این عهد الاماء) ایه ایه عده ایه بمناسبت ایه ایه طبع و پسر
لور بیان کر راجع بمقتضیه ایه ایه و خاتمه ایه ایه عده ایه عده ایه
و برگزاری عادل خطاں الد ولہ و کہ برگزاری پروپریتات ایان و عدم صاحب
خوبی ناکر ریخفا پرسد حاجی غلام رضا و اهلا غایت چشم پرداز
- ۱۷۷ بیوان (ایین عهد الاماء) ایه ایه عده ایه بمناسبت ایه ایه طبع و پسر
محبت ایل فضله ایل حفظ ایل عده ایه حضرت خود ایل در مانع زان
- ۱۷۸ بیوان (ای بند ایه بنای حاجی) ذکر فسلم میانی در خصوص تیمه
و تصریح اینجا و دخواج بخایی حاجی دیگر ایل ایل ندان نتوش

صفحه

فهرس

و تاریخ جمل مفت جنہ سیرزادہ سپاہش در سانہن اربع سالگز بخوبی
اجداد علی اس عمل کا ثابت فی

۱۸۴ . بدون غونان حدود نای خضری عودت به کاد حضرت صدیت در تجویز
حال غیب رافق شهود و ذکر انعام داشتن ولادت در بیت و مادر شجر
امیرکبیر فی الواقع، اصولیان و مصالح سیستان و ایران باجا، الهمی و مکتبیں
و تجزیه در فرمات ولی و احتجاب در خاتم و در زلیل لمح سارکت
تو مصبه رفعیم مخفقت بسیناصر و در زلیل آن مین عاجی غلام رضا است
ریدین و در زلیل آن ارسال صدریه هرای بازمانده کان سمشدای بزر و در زلیل
آن اخبار شنیده اتفاق بسینا بن و در زلیل آن اخبار عایبت بجای عزیز
و سیرزا ولی انتقام

۱۹۳ . بو امداد خاص معادن التي خارجت محمدی کرد کانی تقدیر علم مسند
از استفادت من رایی در محل جلبها
۱۹۴ . بیم باقی احتجت آمریزاع و مراجعت طلب آمده از سیرا مجده حضرت
محمد الحسن در حقیقت رایه
۱۹۵ . بیم باقی احتجت ذوق افضل بکسر، اسد الله الحارب مع مناجات
غضن و صدیت بد کاد حضرت کبریا و طلب آمید و حق مشاهد
بائل هدایت بکسر

صفحه

فهرس

۱۹۶ . باقی احتجت غلام علی دواور کش سیان طمعت بیان در خصوص جرع

ش رایی خجخا سالماً با بران

۱۹۷ . ایران طهران در جهان ناصر و جابر اغا غلامی خاور کش ذکر فلم میباشد
از صول محتب خاچب سبیل نصرت و دوچی

۱۹۸ . بوسط خاچ بخیری عبده طهران خاچ غلام این من فارماقیون آنکه
غایمین اخلاق اغایت حضرت عبده الجھاء بست رایه و مرعون در مدن نزدیکی

۱۹۹ . لذن باقی احتجت غلامی دواور کش سیان طمعت بسیان از این ریزی عشیان
و تباہت بمنا بن و بوضیعت و محفظ نامن اخلاقی ایضی

۲۰۰ . طهران باقی احتجت غلام علی دواور کش سیان من طافت جوار الاما، در خصوص احتجت
محفل و خان بخچه ای

۲۰۱ . طهران باقی احتجت غلام علی دواور کش سیان حضرت عبدالحسان در خصوص نعماق
نوحسن الملائکه بجه نظر (بیستا مای او) و خجخا رئیس علی بن زین

۲۰۲ . بدون غونان نقطه فیلم سیاق در حق کی از بنا ای ای فلکه در رایم جانت
و جان ارتقا، بروج او مبارج علیا

صفحه فهرس

صفحه فهرس

- ۰۲۱۳ - هرمان طهران باعثی عضوی محضر شرکای اکادمی علم ملی فن حمله اخراج
دانشمندی دینی و میان حاکمیت و متخصصان و میان اهل علم میان
و اهل تبلیغ اسلام و دروز میراث ساری مولوی خود رونایی نمایند چنانچه این
۰۲۱۴ - هرمان از محضر شورای مخفی گردید بیان حضرت علام الجعیان در محضر شورای
وقایع اسلامیت آزاد پرور و دشن مذکور کرد و دروز میراث ساری بمالی پس پوش
اعمام این
۰۲۱۵ - هرمان باعثی عضوی محل رعایت رفوبی مخفی رئیسیت نمایند هرمان هرمان هرمان
۰۲۱۶ - هرمان باعثی عضوی محضر شورای امیر حضرت علام الجعیان بهشت ایوان جهانگیری
عبدالهار بخط و اینستینه علیه
۰۲۱۷ - هرمان باعثی عضوی محضر شورای امیر حضرت علام الجعیان بهشت ایوان جهانگیری
عبدالهار بخط و اینستینه علیه
۰۲۱۸ - هرمان باعثی عضوی محل رعایت رفوبی مخفی رئیسیت نمایند هرمان هرمان هرمان
بلکت اینچه و اهل باعثی احمد روحیت است بنای
۰۲۱۹ - هرمان باعثی عضوی محل رعایت رفوبی مخفی رئیسیت نمایند هرمان هرمان هرمان
بلکت اینچه و اهل باعثی احمد روحیت است بنای
۰۲۲۰ - هرمان باعثی عضوی محل رعایت رفوبی مخفی رئیسیت نمایند هرمان هرمان هرمان
جایز برای اینستینه علیه
۰۲۲۱ - هرمان باعثی عضوی محل رعایت رفوبی مخفی رئیسیت نمایند هرمان هرمان هرمان
بلکت اینستینه علیه

صفحه فهرس

- ۰۲۰۷ - بواسطه نایاب شد این اسناد صدق حاصل بیان نسبت فخر
عابست حضرت علام الجعیان، مبانی ای باعثی رسیده ای از این حواله خود حضرت
لها بین عصب الحاصلت همچو شرکای افراد خوبیتی بیان خواهی غصه
برآورده با هر صدر اطمینان میرزا داده شد خود را کردی و در زیارت علیه نیز همچو مبارک
۰۲۰۸ - باعثی حاصل بین امیر حضرت من اراده است بیان سرمهداق هاشمی سیه
وجوه انسا بعدن و بایز و در میراث هدایت این حضرت علام حضرت طیب خان
۰۲۰۹ - باعثی حاصل بین اعماق علم ملی فن از حضرت عصی و در زیارت علیه نیز
جمال محبی از ایضا، کارائی خدماتی طیب نفت احمد
۰۲۱۰ - باعثی حضرت عضوی محل رعایت رفوبی مخفی و اینستینه علیه
علمای ای و او، و امانت کیانی تکمیل معمو و قرآن آیان و امید باعثی عرضت
بمحکم خواهی قابل میل شمشید آرسیده بمحکم سیر عالی قابام نایاب
۰۲۱۱ - هرمان باعثی عضوی محضر شورای امیر حضرت علام الجعیان بدلازیز رفاقت
حال جایز بیان اینستینه
۰۲۱۲ - هرمان باعثی عضوی محل رعایت رفوبی مخفی رئیسیت نمایند هرمان هرمان هرمان
بلکت اینستینه علیه

نحو

- صفحه فهرس ۲۲۷ طهران باقی از اجزای مخفف رعایت ذکر قلم میاناق در حضورها سیمین برجی پرستی
و امریکا و امریکا صحیح علاوه برین نزیت نخواهد عالماز جایی هر کبک بهشت سه تریتی
۲۲۸ طهران باقی از اعضای مخفف رعایت سیستم میاناق در حضور تجاذب عمومی که
بر صد بایجانه شخص هر چند غیر فرسان اتحاد نمایند
۲۲۹ طهران باقی از اعضای مخفف رعایت تقدیر حضرت علیها از فردات مکاره هضرت قمیر
در دست حیات و امر بنای هر قدم تصور این شخص صیل
۲۳۰ طهران باقی از اعضای مخفف رعایت سیستم میاناق از سه مرد
سرمن طهران هضرت علی در جلست دریم نیروز و مجموع اندک از امریکا جل
مبعد رسیدن چنان خوب برای قرقاطی موقوع شرق الاده در روز هفده
۲۳۱ طهران باقی از اعضای مخفف رعایت ام حضرت عب الدین، بلطفه علی مواقف
تاریخی؛ بین علی احادیث فرم بجهت اسلام به مریک
۲۳۲ طهران باقی از اعضای مخفف رعایت سیاست بیان و مضرات جنگ
بین این این این هر ضعف اکه اینها بایمانه هر طبق موضع میاناق هستند

- نحو ۲۲۷ طهران باقی از اجزای مخفف رعایت ام حضرت عب الدین
بنای سیستم مخفف رعایت باشیاب غلبه علی ام حضرت عب الدین
۲۲۸ طهران باقی از اجزای مخفف رعایت سیستم میاناق بنای سیستم مخفف
در همان راه ایشانه، غلبه غافل
۲۲۹ طهران باقی از اعضای مخفف رعایت سیستم میاناق ام حضرت عب الدین، باشیاب اعضا لکته همراهی
ایشان اینجا اشاره شرق بزرگ و هسته ایشان بجهت باختر
۲۳۰ طهران باقی از اعضای مخفف رعایت ناکید ایشان میشان بمحفل و دیگر نیز نشانه
و سلیمان امارات و سرمهی از اعضا همچو از خانه میرزا طاهر همچو و لامزراخ همچو
۲۳۱ طهران باقی از اعضای مخفف رعایت سیاست بیان در اینستیتیشن ایشان بجهت مخفف زیست
۲۳۲ طهران باقی از اعضای مخفف رعایت ام حضرت عب الدین، در حضور میاناق افسوس
رسوال جواب که به طبق خانه میرزا طاهر سیده
۲۳۳ طهران باقی از اعضای مخفف رعایت سیاست بیان در مالک فرنگ
سرمهیت و دلخواه و جالت ندانه ایرانی در مالک فرنگ

ص

سخن فر

۱- طهران باختصار عضای مفضل تقدیم انجام غایت حضرت عبد الجبار
۲- طهران با اختصار عضای مفضل تقدیم انجام غایت حضرت عبد الجبار
۳- طهران با اختصار عضای مفضل تقدیم انجام غایت حضرت عبد الجبار
۴- طهران با اختصار عضای مفضل تقدیم انجام غایت حضرت عبد الجبار
۵- طهران با اختصار عضای مفضل تقدیم انجام غایت حضرت عبد الجبار
که زدن با نیام در نیکست با صداقت محظوظ نیام

۳۳۵- طحنه باقی از اضای مختل و معلی بیان حضرت عبدالجبار، ذکر صحنم
علم در مشیت امر دموکوف نهاد هر سه ایام مسند از

۲۳۷- طبعان یا هیچ اعین تغیرهای را در مضرست نمایند که هرگز از نسخه خود جدا نمایند،
۲۳۸- سبیل گران از این معمونه نهادند و از آن ارجمند جسته بودند، بدینها حضرت نون

۲۳۱ طهیب بحمدہ نعمتی عالمی اخواصی خصی و رحانی راجا مظہر عرب دیت ہے کاہ حضرت
حضرت کنفوج ابا زفر انداز و پیغمبر سلیمان و فقار

صفحة نہر

۲۳۹ باقی جای اسید محمد در قاعودتیت این شرکه جان افر
مترکم نویل بن شاه... اکنون سیقا علی امراته بروگای بهد
و پیان آنی فیما نای جزو آفاق مقاومت نوام... و دست
ورزیل لوح بارگ راج باکرچون بعده تقدیس درست اشان
لئه مفہم برگانی هیت الادکارت

۲۰- دریج با مقام رجایت سید محمد احمد علی است حضرت
عبدالحق، مبشر الیه

وادركم بعلمكم بموتك وعاجب آيات توحيدك ومعاهم تقدسك رب
رمات نعمتك والشجر صدقه نعمتك وأثمار سجدة نعمتك رب
ان امدهم تدقق على آيات الفضائل وآيات سجدة نعمتك رب
الى عجل النفاق وضرره في قيام الاحراق فاحذري الى زلزال الارض
رقدت سوق الى جوار حنك البري وترف فطره بموتك لغطبي قد
رجح البشك لغطس فاربع وربع واربع واربع، واثنتين رب اکرم شناوه
ونسبها، وادرد له فهو لغطعن رسمح له لغطيل والخطاب رب
انغرا لغطخه، زرزفي العطاء، ولا تواصنه على الدور رب كرشة البري
واسرة العرب باعلام لغطبر رب انة راما على هوك وساميع لي
رمات ابات ابات المزم راكب انت الهم وامات لغطبر
لكل عبادهم رب فحشت الاعمال لغطبت للامل ومحشرت
النفس لغطخت النفس لغرين بمحات لغات تجاه ايك رب نوك
عليك وتضحي من يدك ان اتبلي بذا الصيف الديم في جهة
اقدبك وارضتك في قرودك فرب انت معاهم في حسنة للاقى بي
طل سيدة اليمانيز نرغوة كلام طور عذر سجحة طوي ولارقة البقا بدر حكم
من صواب الروا، ابات انت المغفو ابات انت المغفر وامات انت
ايات النبئين الرحمن الرحيم لا امام آيات الحنان لارم حمع
مشابهة

اد سرور جموردش رانی باشد فی الحجه این سرمه زارهه خود
اگن پیراست از الها فحضرت امامت اسدواره که بوند چند
مددود و نوطنین هاش رسور کرد خط و حاشت الامنه شی خود
خوش باش بگوون خدمت این شرف که خوب بقی در راهه حمال ساری
مع ع مقابله

خطبک ہولته ط خبأه سید چهره علیه بحث و مهلا بعین و اخطه یا
ای شفاق ملکت ابی طاری غدت از آشنان آبی سردار و داد
دو مرات وجود را ای کفر باندر لکه عالم اینی بر سرخ و سرخت و داد
نمود تا در عرضه فض تو لانه کرد این طردت ائمہ شوره که رسته و داد
با زاری عور شمار آمدندش با مان و مدرس را کران کن همین
گرددی و تکرار کسر که این شنباز را سفار از فولاد معین بردا
و چشم زین را فت ہر کوار بسیغ مقصود است بی بر و لجا ہیک
مع ع مقابله

ہولته ث خبأه عاصیه بهله بادلان حکم بسم تبرادر عید برازد
یا صاحبی سجن ہولته ای شفت طلاق نامشک عادت شد دلالت راسقات در امره
داشت طبیعی لک و شری لک بایترت تدبیک علی الصراط منقمع
و هنچ لفغم نهوم موئین ظلم از نبوت و سوچ نه را عذارت
صیح علی افاق را بکھر نوان نمود اما خواست غافت بکاره و داد
و در برج بر تیاق بیه مکن یا پنه بیت ضریح من نهت اتف
منبع ربت غادر رفع این ورت حجاجه جنود طغیان را نزد همیه
روانی غدر و اصحاب فخر را به حکمت ایمی و افاده ام سرمه کلایه
از خدا سلطنه لم تهای خجرا از برای آن بار درین را خوان نافر
بعد قدر فرامه اطمین شن شکول تیاعتی و در قطل حجت غفت
حضرت امامت عیک یاران ایی لا بیک ربع ایمی بلاغ نما و
عیک بحث و اسناد مع ع مقابله

خطبک ہولته ای یاری غفتی عده لجه ای غزر و عالی ای سبیه ضریح قصور
و بطریق ربت فقدسه فائز آور را نم تردد شناخیم ما از تبدیل در

هونشاد ساده خس خاب آفیده سده هند عیشه هند بینی
باص بجهی شجن دیوالی هنی روزانه خدا ریختنی از انوار طمع است
این مات برمان حمدن خدا ریختنی خون منع گذاشتن نظر
عبد رشتن داری رسنی استشی اینی خون منع گذاشتن نظر
ش می است غشت محبت هنل ان اخوان بحمد رضه در رودمه ظهور
ملخوت بین غلات تخلی طور بودند و در هر شان شکور را باقی ازهن
غیر قمی اینی رجایهم کراز لاث تفعی راه هنل صلحی همین
دکلف این بخوبی و نصون اینی ان ذات خسته باز رخانی عبارت
نمیخن بجهی فرموده سبب بهبود روح بکمال این عجلی بجهد
حست شد از نفاذ از که آنچه هم کرد این عجلی بجهد
داین باری نشج خشن داشتند باری رعایتم که نمودند در حقیقت رود
د عیک لجیه نهشناه مع ع معاشر

ای سهار آن سهار ای ای اگر از عضر جان و ول آی بنشد
حسن اخلاق نعمت نیز اعناق کرده بعنی سر بر قدمه بپرسید
لست بقوت حقیقی است الولد سهاره ولی اگر از عضر پر وکل
پدر بشد رفیعی از جان و دل سخوود بعنی سر اخلاق شفافی نزف
اعناق کرده این لست بجا است بخطاب خست بروح غمزد
از لیس بن پیک از عل غیر صالح بعنی یا نوح لکھان از اراده در رسانه
لست بقوت خواجاست براز این است تمازست بجهی ایان
اسد حاست که شما شست از عضر جان و دل این بزبور بنشد
نز راد لکھان ای کل شمع این براز و زندگی لست اور ایت دیده در
اسه اول بزبر زانید ای ای زیکم زده بود بحقیقت زات بود لعدا
بعزار سر عذر نمود روح صدید عاست شد وجات ایمه
صلی لست لکھان ای ای شناقت بزرگ زندگانی کلی خداوندی مافت
بخدن بخی روزانه خود دی ای اعلی دی ای ای دی ای خود ریشند
دی خون شنید بیوس شنیده همین بشد توکل بر رضا کنید
دی لشتم دیل که باید بعقل و بجهت آنمه همین باشد و دد
اطن بجهه رخانیه تسا پیغم و دل دی ای بخود هابت و شفت
رثبات بیار ایه و علیک الجما ، الابنی ع ع مقابله

بر طح حضرت حمد قلب علی طهان خس آفیده سبل مجهد
صفاعیه ای لست راسته ای همراهه والد بختر سر را خوان بخزان
ایشان ای ای سین و سر پسورد عیمه ای دیم بیا و بند الابنی
باص بجهی شجن دیوالی هنی

رسنخ آن سید اسد الله علیه السلام وله الابی
خطب مبارک بوالابی
ای زد و زده مرغese شکر خیارا که از جعفر عظیم غراف نموده و از
الطف جمال قدم افزایش کردید رفیق کلمه تو جد راضی تبدیل
در لرستان شد و شاهزاده دلار انوار هرات که بر این قبیل نموده
والله عزیز علیک سعی مقابله شد

باب صاحبی اجمع
هر اساطیر جنگ آن سید نصریه جنگ آن سید بدینه علیه السلام
ای شاه سرتان هر چند شجاعانه نگذاشتند ولی داماد روزی
درست زر اسما طرد شدند و هر چند مکوت قدر محکم از زاری نموده طلب
عون رغبت در حضرت رحافی در کم الحمد ناسیلات آنها ای هر
حشمت سید فریضیم غایت در پیده عون و هر چند شدید از شجاع
شیل عالی کردید که حمل برادر محکم ای سید نصریه در حادثه
ارقام نزدیک دوچار شدند بیرون سکن غصیل را در کوره ای همچو
اعانه شهدی نیزد راغعتاً شرق الاذکور را عالی بر دره و حضرت پرورد
سرخوره جمع رفیق در درگاه اندیخت بقول کردید و حضرت پرورد

شماراً سیم خوش عذر فرمود آنامن خدمات توفی شدید سرخنیه
در بربنی را بمحتن فخر صلی فیض جبل شماراً احصا ص داد
پس همراه آواره گنوی او را آغفیه نمی از وی رشان مردی او
دانش خوبی و بخوبی اد بشیوه شخص بیض بردید و غرفه نموده بیه
رسنخ عزت امریمه درین صنف رودید نظر غایت را الطافت
چنان بذریت شامل اخنان از بوده و شتمه بمان دودمان خواه ببرد
امیدوارم که اثارهای فضل ابد الدلیل چون جنم سلطنه از افق رجود
طان و ولایت باشد رسیدت لفجه و لفجه و عیان معاشر

جنگ آن سید اسد الله علیه السلام وله الابی

خطب مبارک بوالابی
الله اکبری پیاعده شترق من اهل اسلامه ای اعلمه من شیخی
درسته و من الصلاح المرتد فی بغاۃ الرحمۃ ای رشد
و عصر بنو العطا و داشتیم صدراً میلات النعمه و احمد قدره
حسنہ لله ولی ای امک نعالیه لیاث، سعی مقابله شد

بر اعظم جنگ آن سید نصریه ای امام حسن را بمنصبه
غفاریه

حق بوقنگرده سر برایش خوش نهاد و باون باستش نمایه
از راحت خوش گندزد آوروز هزار شن کلمه و نوش باشد باری
از تماقات او سر در حمل کردید از نهایت بهم باحال چهرا و اورا طاقت
خواهی خود و عیکات الهماء الائمه رعیت غافل شد

یا صاحبی بسجی
 بواسطه خباب بر پسر ارتقا لمحجهه صحیح محترم عیما بهانه بهله
ای کنیز غیر لایی قوی ختم با علیم حجا فرمایه از دهم گشت امتحنه
بوشه
کلمنت مانه بحثت شد راهنماییت هنال یکسان بعترفت شد را
کلمنت صدریک و خذلان پسین مکثر این عجز و نهاد ناکی خود و
مکفون مانه بر خطوط و مکریک ناجوار امال چنان زان را اماری
کند و مدقی غریت ایدی ان دورانها حضرت دیانتانی کاید
بسی بر ذاتی خوش رونم شود رامشت افتخی رساله و فرنیزه گرد
والله نظر غربت پریوی بتراندازاخت ما انم دل را و بجهان را
ای رغفه کوئی جهان ععود و عیکات الهماء الائمه
الهن لایی نهاد ترسن اماکن تلقن المغفه والمرحه و از رضوان
لاؤهای ایتی جعیت الیک لهنه لغفه لغفه و مهور ک راجه لطفکشی
سوابیک آنکه عمورک و مغفرت دست از حسیمه ایهای فیض ای

یا صاحبی بسجی
ای روشناده اسد فرمان محمد ضارا که در حق بحث شده شنید
و در عینه تقدیسه کبرای غیریل رتفق سر علی بن ابراهیم روزان
با چشم چنان یاد برآوران نمود و فهواره بدی جوان نیکشان خرم و
س دان گردید من از فدا و ده مریکی ام مسون و خوش مود شنیده ام
درگاهه احمدت از برای غنا تایید و موافق خواسته ام اسلام را مرتدا
آنها لز عصر عیان و دل آنها رشید را خلاصه خیلی از احادیث را
هزاعه امال بدر ای ایاری کند و محققه اینچه خوش انان را غنی
نمایند نائم چلسف و نعم غلیظ حقن یادی و علیم الهماء الائمه
رعیت غافل شد

یا صاحبی بسجی
 بواسطه خباب بر پسر ارتقا لمعرفه والله بکفریهان عیما بهانه بهله
بوشه
بالله است لمعرفه خباب بر پسر با وحی ناضر پسر در زهادت علوی
با لکن ربط برای دو قنود و بده که تو برداخت و محقق والله خوش ای
در روحه داشت بی تخفیف جوینت پر از نه و مکریک رونم و ایشان
است از خدا خواه که درز تبر فرقه نماید ولذت خلاصت عالم
اسانی است غافه فرماید و مانند پدر پاک پسر و اعلام رام مخدت

واد خدما في حشت الرضوان ابتكات الرجم الحزن وانك
انت الفخر العالى بالعزيز المنان مع معافته

يا صاحب السجن
طهان بواسطه حضرت شريم بن شهيد جابر أبا سعيد الله عليه السلام

ابي ثابت نافت عم عجوز برش نشاش عن رغبات جمال
شمسك دفيف رصافش ترمش احمد لصفيه يار درادنست
نمایند خدا همراهه بابر اما کمال دلال مبار رفیور و فقر خوار گردیم
پیکر زحال ندم پدم بکش زنمشی اسم هفتم پر درازا
روز زمزد الطاف خی روز زکنه و شاهه امال در حفل اقبال مانیتی
نیچ برا فرزند سلطنهن بش حضرت شريم بن شهید عصمه رفته ای
از شامونه و خوش دعا از عده احلاه دریق شامیه نهاده ای

آیی آیی یهان عدان ناظران آیی بکتر عزیزک دسته همان ای
باقی اهدیت سفیر عان الملك دمنو خلان علک دشنه جان
بمحبت تدبیک و محبمان آیی در حرم ایشک الالم ایها بقوه
جهزونک و دوفها بقحوه لا همک و لفتح على وجهها ابولات لفتح
وازرفها من مائمه امسا ما هدوک ما سبیح واجعل افا محجع
وقد رکاما صرحا ردار رکاما من خزان عینک دا طهرا ععن اذاها

و اخطبها في صبور حاذک بعینک و عبا تک بخطبک و علائک
بابت الاسماء سنتی یا زا اشل الاعلى آنک انت الرحم و
آنک انت العزيز العقدر المنان مع معافته

خطبک موالیتی
ای با یکهان هر خند گرفت مرقوم شد آما خستم که بخانی
پیز هری بسکارم تناولی نهادت گردد ولی بن با ماران ایه
مخیره تو صافی دارم دان و صفت حال در شیردست آستین
حضرت زد بکمال رضا ایتی عظیم ایان ایه دل فوی دل
در رهایت سکون و تواریخ شست امور دراز پیش باستان
تعصی فیلم جو ان زد اهوا ملک الدی لایفی مع معافته

طهان حضرت آیه موالیتی بادریف عینک هنرمه ایه
ای نایت بر عده رحمان تیزست که بآیان با همان لفظی بیوهم
واز احصارت جان و دل دم زدم عد الجایه ماند مراع
گویانی بود که در موسر خزان در لامه خونزشی سر زیر بر زناده
از ایشک دا وز و غفره رکشمیز باز نمایه نه المحتی رز

میران حضرت بقارف عبده بہت اللہ الٰہی

ای شاہت برمان نام که تاریخ ۸ دی ۱۴۷۶ میں مرقوم فرموده
رسیدہ الحمدانہ ولات برخخت و استفات زندل ہست عزیزیت
حضرت احمدت راشت الموم رہنچ سانت راجنی لنس سویڈت
رذمه الطافت حضرت رحبت خداوند ناید نین و رضیر ارد بھر
ٹھراو نظفر ز صدر اس رعفہ ز نظرور ز درجیح آفاق ایں تم
مجھ سانت دہنڑے زی مخدوم رکھور دسکوں دغدوب لیند اعلیٰ
باظف ائمہ باش نمود رغیبات حضرت عضوی حضرت قنی
نظران بچا احمد کہ رخفا نسبتی غیرن ائمہ سیدزادہ درسی اسے وی
نیغمی را اقبال نہاد اسما مکوم لزم کی بارید ایچس رئی پیر دار
اطراف نینن سلسلہ نقد اسکان از نعمت نجدت نیکی تعلیم اعجا
ناید ایمداد کم کا بیان عجیس غوری صدیدہ معوشت کا میدہ
ایت بھی درات بل اعلیٰ گردنہ خاب بر راز خیر خان علی
حضرت فاضل نہد لافی ہر دو ولاد طلیب خاں فاضی نیز اخی علی
و خاں بیز اجال رسیدہ دم شد رفعہ مکوہہ بور کہ امریکہ
عنوانات باید اس جت حال قدم مکملہ نہ کر کی جھن عین رعنی
فرسود ر نفتح و فضی بخشہ وحدت کا جوش رامنہائت درت دغا
فرسود حضرت تحقیق حرم رئیس خاہ صورت و خواہ مقرر ایمداد

نماز را زدن و نیازمندی در این پنجه مکنت یعنی موده الحمد شده و دوباره کسر
بر صحیح آمده و سپس بدعی اغاثه مفرونه فرمان یار خوشی و سعادتمند
ضمیمی خود را فخر بر رسانیده سرداخته این از هفتاد حضرت خفی الاطاف
است از این از خواه امشی بخودش آمده و بعد از مکنت بخدان
و جوش پیاخته روز دید است نمای مرده مکنن تبر سران عزیز آغا بخود ره
با رسی ساده ای اتفاق روز دید اشغال هر چند هر چند مترجع بدل دید
بکرین و اهلیان مغلل باشد چون بخوبی صاف مترجع بدل دید
نهشت نی جولان نمود زیرا عتم از این جمله نی ایمان
ابسطه ارادی شدم مغلل عمروعز عزالت لعنم ایمنی و نور ایمنی خشم
رسانی و خفنی الواح سچیان حقیقی بافت آسیدوار عصر کسر خسته
لطفی خودی کجا می داشت دیگر این عذری متنها کی و مسامی مانی داشتاری کجا
نهشت همان از این سیم باشد ولیک رای ایش خود و لوله را زمزمه
جذب که مسلمانه نظر را نهاند نیل گردید این آبراهی ناریک شد و نیز
شود و اثواب عرت اندیه از این فی در صحیح افیم نامه دفعه
لبش را از راست خود رفته و جای میرزا مصالح در سرورت را کمال عزم
برداخت و جنس سرزا مصالح در راه خود مکانت خفا نامه سرورت نیز
در نظر نشانی غیر ایضاعی است شد و عذیل البهای و الابهی تاریخ از
عیان البهای عیاس مقفل شد

شما هیچیم لذتی نمایید و میتوانید این را در کنار خود بگیرید
سایر دستگاه‌ها را باید پنهان نهاد و میتوانید این را در کنار خود بگیرید
باشی رطاب رضای خیلی خوب است و میتوانید این را در کنار خود بگیرید
درین علم فنازی زیگماکانی نامناعی بسته ای را پشت یک ساقه قرار دهید
شوند و در خدمت شخص معلوم سندم باشی جزوی غیرگردنی
برس تنه زندگانی این عورت بتواند در این طبقه رایجی را داشته باشد
و بجز خدمت علمی این فنازی خود را در مراقبت از افراد خاطف و رهایی
روزگار رفع نمایی و حوزه فوت را که باعث شدت رفاقت خواهد شد، در
در رسانی این اتفاق بجهات این رفع روشی خواهد شد که این را در
اوایل فرج را از هر چهار تغیر جواهی یافت و درین هنگام
شمعی را برآورده کرد و در طبعش پروردید و اعصار نایاب و دشمنی بهان
که در هنگام دخالت ایجاد شده و میتوانید نامه ای از ای اباد باتی در بردارید و در
رس خدمت بدان این ای کن نامه ایان را نهاد و خواهی بی برداشتن
پیش بینی نمایم و روح و رکاب را در میان نامناعی بی برداشتن
علقی اینجا را نهاد و بعد از مذاقه شد

طهراں خبَّابَ قَاسِيٍّ فَضْلَتْهُ بَرَافَ
جو الائچی

که شخصی بدینان آئی نماید تا را اوان یعنی نمایند گردد زیرا همین
بیان و مزان ردید الیوم احیای ایران چنین اعیانت تجذیب
اضطرار مشرط بحث است و مصلان نایاب غیر عربی سین و نعمی شود میباشد
و بحاج محاسن من درحقیقت نیست و مسالم از اطافل تقویت عزیز رعایت
یطلبم اسدوارم که این بعده خبر شد و نفعی دیگر از ازرسان
در این رخمه شنیدم صعود حضرت ادب و معنویت چنین بجز
شنبیده شد بازماندگان اینچنان صیل را بسیار بخت دیده بانی نانمید
استن خلیل بپرید غرفت شاهات دربارت در حقیقت اداره اسلام
یکردد مردم فرزونه بوری که امداده داشت ندارم اما شما میتوانید
راست هشایی بشکل بست برای اجمع از این بزم و حضت شدیده صادر کنید
بجانب این روزم شد نزیر حضرت ادب طاصد زیارت خصیح نموده
نهایت شانت و اطافت بنامانند و شما نیز باید نظریت کنید و
عبدالله بن الأعلى ۱۷ مصروف ۱۳۲ هـ فهمی علیک عیسی معاشر

پاصلحی این بنیاد برخط خاک آن سبیل پر شد سادات خسرو جناب ابرکشم عیشہ بنت ارشد الابنی هوله شد زیر دارف دشیدات که همکار و دید شیوهای روزگان زمار و قش نهاده باز در دگار تائید و تغییف مکار

ای بست برمان ناسکنگه ساریخ و شهر مغولیه رود موزه زید
رسانیه الحمشه بیون و عدالت حواله رک لنگی علی شده اینکه
سازان ای همراهند شاعری طلب شفعت از بای زاده محظیه
شکنن بخان معموز بمنزه از ظلم میان صادرتین ایش بساند
زنگین رقی شوشو که بنت شور مردم در قوم بزرگه بود که ایش
را غیر از عجیب بفتات بغل داد خطرانه این سیش شده با خود ضمیمه
اهل ایش از زین ایام راحت بودند عجیب طلاق غیر عربه زیر
لعلی هم احمد، بودند با وجود این احتیاج طلاق خواهند
وصادق و خرخاه از رای محل راحت را پس زیارت کردند
لش اختری سخا نهضت برقاض با احیی کی کافیه ایگر کوچکی
بر زبان رانده و سایه قول نماید سخا و الکلندند اخراجی نکند و کاره
نمایند ولی آن ساره خواهند بزکر آنند که مانند زنای کاره سایه
خدمه برای خانم ای تجنینه سپس لایران هست که یعنی سی ای شدیده از
کوچار حوار ای سازی کردند احمد فدا کاره ای خاب چنوتا ایزت
رسانند را احتیاج ساره بز خاطر حضرت اینهاج بخوبی و صون اینه حضرت
آدره هر خدی محمد بسفره بزند ولی ایسند نهضت که بعد از ششیه مه
را جنت بله ایانه دوچات ناسه عانی شنکن بنا ساریخ ای محظیه بود رفته
اگر جواب ناسه ای، خیر افتد ولی نهضت اند اما خیری یا به اینها رسیده
که بخل بعطای مرقوم بزده بود جواب نزد صدر رایافت یعنی در اجری

تفاصیل ایش نور تشت شد خاب بز ارجمندان فی الحصیس
فرسوند از خدا خواهی که احیای آنی توافق چندت بحق خیر بزیده
اکنی باید قدردان باشد ای ایش دعوی ای از حق خطر بمنتهی دیده
صداقت روز ای خدمت برداشته بکار رفوم شد که ایش طبقه
بحث حضرت بزند گردید آسرا هرگز بیان و درست میان حیفی ایش
رنگی بـ شروری تحری ایش بگردید یادوار ایجاده و ایشانه ایجاده
از قل من نهایت بحثت در بیانی لاملاخ دارای عبدیه بعیش
۱۲ بهج شنبه ۱۳۶۹ چفا مقابله شده

لهان حضرت بازدشت

ای بست برمان ناسکنگه نموده ۱۲ صحل بافت ایش بزول
دیگر ایش بزوده بزیده بز جواب خضر مردم بی کرده رفعت تقدیمه
نار تخفی ختم بزور بز سیده بز داشت بز جواب ایشان ایش
از قل من نهایت بعین علیت را تحریمات نانه ایاملاخ داریده
التحت در معادت و بخی قلبت نسلوان نهایت بز ایجوسی خونده
فرسوند ایش قل من بیان نهایت نماید آن افسه ارضاع ایش
ایش دریافت و بجز بخت بگن بستگر و اطمینان خواهد بیت

از نفسه در زرد انگل رجای ارپارادیک ساخت احمد زرد عاج
باقی ارپارادیک ستریان بعد از ساخت آشیا چون باز نگاه جمع
خطاب شدی رلهن بجهی رسیده بی داد و هر چند امریک شنیده
از جد خطاسان بود که عالم مشرف تعلیم مکتب رفته فلاح بجهی
دگر امیری از عالیست این تعلیم مصطفی حسن تعلیم مکتب افغانستان
بهر سخراج فلاح روزان گردد ران شخص جیل که خدمتی همین شد
غزت صورت نو قدر نهاده محسته همی شمات در پارس ملاعات
خنی شما فی از عده بهم، فرسوده درین محی ایلان از سایرها
و وزرا، که بسفر بردا نموده بودند اث بن نبی رسیستی و زید امیر
دلالت بر ترقی عراق نموده ایتم حفاظت که رفیق چشت طبری
به میان المی کردند اعلم در اولان اتفاق برافرازند در برهان
امن استقرار یابند و ایلان و ایلان ایلان ایلان غرفت
این بات بزمان غش ش راضهظر تعمیر در ایلان ایش خضر
ایران است عصی غنم در هم ایت جمیع رم در یقیت یاستی شهادت
که در ایلان خبرات لیدا از خدا جواه که لیدن شفت را ایام
عمرم ایمان ایز وحی نی ایض بیانه یعنی در زرده و مولو حقیقی که
عارات از راحت علیه شر عکم ایز شفت تبلیغ اید و زید که
این یاران یعنی ایان عطای رود علیکت الهماء الایقی عبد الهماء علیل
خط مکار نزدیکی محمد رئیسیه خواب در بوزت بسینه روح تعاشر

طهان حضرت آن سبیله شد بخراوف عصیه بهادره الایقی
خطبیک نصیه
ای بدهمی ایی من بعد صحیح شنیده بروکه آقا احمد زردی در روزه
ارسال دارید زیرا حزن باش من و حداست در طهان مکمل عزمی باز
یار میکند لمنا تعزیز مرقوم غایب که بس خوار نامن ایشان لذت
تند شاپوشند ریا بنا احمد در پر سعید تپشنده رشته صحیح
لنجا بس ما و همین خاب این زرد آقا احمد سر عده فخر شد
زیر عی غفرانه که یارین بوزت ایشان نشده که آقا احمد که
خفا من است حفت چین اتفاق بینه از بخش برخانی غرف
رشیدیک در طهان ایشان خود طه طاهم آیمه عزیزیه نهمه مراجمه
گردید و وجاه چکد را وند لینهاست شفاس عجم کردید جمیع را
تحت شش تاق ایشانه بسینه است عجل مرقوم دریه دعیت ایشان الایقی
خنگزب عیاده ایشان عیاده ایشان رشت
آید هر زرها زیرهان رئیسیه کلک در هر ایمان ایشان
بدل نموده بوزدن یعنی بایش اصلی لایاره نموده در ریات در مکانه
و زیر ایان عیغیه هر بورسته بجای روده نموده که کشی فهم که باز
کر زده اند شما متفق این خشکه بشد لمنا بات لایاش
آقا احمد زردی در پر سعید با هم و لاله براطه شخی که پر شه
نشناسند غفاری ارسال دارید عیش ایشان مقدمة شد

ای باتیان بر تریت جای باز نداشت که هر یکی از شاهزاده‌ها موندند و رجایی
نامه‌ای منتشر کرد افسوس موندند ولی این آذر را صحرا محبت شهر لاهیجان
مش غل رضوانگل باعث دفعه داد و همچوئی از شرق و غرب خود بسیار
سالی چیزی بیش از صاحب باز رجویان بود که هر یکی از شرق و غرب خود بسیار
خطا، بخل ایان نزد فرموده بود و آن‌داند هر چیزی که خود فرموده از شرق
محبتش در ریخ را فساد ای ای ماران نهاده است عرض
ای ای انتقام باران بهاری بعلت این اتفاق نزدیکه مورده و قتو نزدیکی نزدیکی
زمن را ریخته است این زوره ولی افسوس که نهادن نموده و
غافلان بمحرومیت شد که ایان هر سر رز مردگان معمول و این مصل
ی پایان نانه سیل بدان بعده راضی خواهی بخان را بخواهی
لغوس قدری لصی می‌برند و لخاخی معدوده هرمه می‌زندن ناصلند فوت
بازدید روزت ایدیست در درست عرض خلخال بیدار نموده بخواهی
هر شیار رزند و محمد بیان محمد اسرار رزند عال باند باران می‌لد
جان سعی تینچ نانید و محمد شیرین بندول مدنده باران یکی ای
براند و افزای روزت ایان بچاقی بخشد راز راهم ای ای ای ای
اتفاق اجایی ای ای ای است که همیر مک دل و بیک جایی نمیدند
تراندند تقدارت خدمت اهل فاقه نمیدند و تعصبات خدمه می‌ملد
نمایب ای ای ای نمید و هر مردی ای ای

دایریه درگاه خواستار دلیل غیر از این است که در نهضت
نهضت این بند علیه فرانسه که اخراج بسیاری از ساکن را وارد فرانس
نموده است خارج نمکنند باعترض عالی شود سعادت عرفی
در کشورهای اسلامی شوهر همچوپ را کنند و در میان
شیوه این نزدیک درگاه خواستار دلیل غیر از این است که در نهضت
از این که اخراج و انتقال قسمی سبب ترقی و حداقت و اخذ حق از فرانس
برور نباشد و در همان وعده نسبت خداان خواستار
آنسته بگفت نهضت این غیر از سعادت شد و این در جهاد
سقراطی و حمله اند ناجی از این اخراج مخفی رفاقت نهضت به است
بجای عرض خود و حداست عالم این نیز در نهضت علیه ایشان
و علاحت در عرصه وجود عوده درین بسی باشد این همچوپ را از زد
خان باشند که عزم نموده اند و مخفی نمایند ما زیرین صلبانی همود
پیشگام اینها که فرزندی نمیگیرند بلطف خود نمکنند نمیگیرند و
سریع و قابل تغافل است لذت این غیر از این دلیل بر از اراده
و محکوم نهضت اسرار فرمایند لیکن این نهضت از سه بسته آنچه شنیده
ذوق افغان طبقه اسرار فرمایند لیکن این نهضت از سه بسته آنچه شنیده
نمکنند اسرار میگذرند است بدین این نهضت متفقی نمکنند و کاردار در خوار
کامل این نهضت ایشان را در فریضات تدبیر نمایند این زعایف

یاران آنی از مکوت عین نوید بمحوش هاست که بی رونق لذت
مبعنی کیس ان شود در پنجه بیهودت سهولت آنچه جاید علاوه بر
چنین انجام در تفاق دریان خاندانی واقع شود صدقه امور عالم
راسان گردد و حص قدر منق عزالت محل شود امر نظم گردد
ر راحت راسیش میر شود خاندان گلخانه عالم غوطه لشود
بس عبط عومن کردد و روز مرور علوت و عزالت آمده بازدید
و حزن این داره اندی است خ باید بمعنی اهل فرسی بمحبت تو
آنکه در زندگی خواهد داشت و داشت و داشت رونه بانی
لکش قدر تبری خانپند و علیه خوط و چون کردند لس این اندی
را اندی و اسخه که هم یعنی لعل منشی تباها اگر را لطف اکاذ و
اتفاق را چنانچه سازند در اندیک تراوی صدقه در حقیق ناند و چو
ندرت و چونی بمحب فوابنه و حرف داره اگمار مشتریت ع باید
بنی اهل کارا مکری علی سلیمانه و لصیم دل روحان اکاذ و اتفاق
جوانند و باید درین همان کردند آن اقلیم معارت ایندی و
غزت سرمه جرد رشته غیره رسه راحت نیست نزد
پایه محل علاوه نماید که از بجهه طائف را خراب رفیل
و زمام بدل و ملکی روحیه ای ای ای عالم در ظل حیره مزبان رشد عالم
اس ای ای راه را نهاد نیش همیش لعل عالم عمر نزد رشته
حص مل زده بدب دست در فرش بک در گرد هشت راچ غوری این

نمایند و ززاد شر را بکش دگر نهاد لر ب طبقه شنید چکه
خواه پسرد بیهودت که در روحانی با جنود راه است عالم فی
زمین بیهود رهانی در زهادت صاحت و ملاحت در روحانیم
صعود نماید ایلی ای رهانی آنیه را تو زند بر آنکه داد اتفاق با
کل مر رکشیده زیرا کل مطرات بیهود بحید را در راه بکش
و لقان لی باید صدف و کل در راهی همین باید راضی پس آن زان
در راهی فتوس ای رهانی میدر بصرت نی تائید بمحبت تو
هر فردی لز افزاد ایشانی قیامت همیانی که نه کس را مکانه
که آنده و سخن برخواه استه بی جان رضا را که بدم نهیعت
خشتن خوش و موندید بیکشند راجح در روحان سملک
نمایند که این همان خانی نورانی باید زان بحقیق طلبی
گلشن حقیقی شود اینست میمت عشقه ای اینست ای ای ای
ان بعد ب نوا و حیم الیها و الیها نعی معاشرش

لهان محل امادی ام ره عیم هم آن بهش الابه علی
بس برهنه بجست صور روحانی را فرمایز اعلی اکبر بخط حمزه
نژد و طراف ایلی گردد
ب هوش

رفع رسید ازت بین آنان این نیز نصیحت این کسی
 نهادند که تریت بهشت نایر را رش در در و لی یعنی
 عقول و ارادات کافی را اصل و در قدرت ترقیاد است زبان هم
 بدین است قابل انگارانه خیال ملاحظه من تمکن المفاسی یا همین دلیل
 و متن ذهنی نمک از کمک خاندان روحیت تریت گل کوچک
 پسرین یا نیز باز جود زین عقول را در راه کافی آن شفاقت می
 پرسی سرمه غایب یا مکی سرمه نعمت بعلی کرد و مکی در زیارت به
 تندیک نامه طرف هر چه تریت زمزد کار ایشان خود و دشنه
 سیاه که هر چهار سه بیل شور و خطل و هر قسم نعمتی و تریت بجهاد
 بگیرد لیکن تریت بجهاد انسان را بیل نمک یا سرمه یا همین
 ریشه نامده ایشان خود تحقیقت انسان از حملات و مستعدان نمای
 و بندج بجهاد فاعل است تریت و هفاظ خدا را حضر کند همچنان
 با عنان نامه را دخت که نمای بلهطف ایشان را ساز
 باوج فیض رسن و رغبات فرنی کوک جهر زا برسر را پر نمود
 ایشان را پسخ و پرین کردند که عقول را اصل فهمت تقدیم
 تریت زیر چشمی عظیم زیارتی شدید ایشانی باشد همچنان
 نفویں و چوش ملندید ایشانیم ناشد اطفال کل مانند همچنان
 کردند - آنست که در داد ایشانی در زبان دو بیچ تعمیم تریت
 ایجاد است زاید این یعنی بر پرورد و اراده فرض میان نشست

۲۶
 تریت و غرب خودها احباب ایران عزیز صیہم بهادر لایه
 یا صحبی تریت گن
 ای خوبی ای داده گمن
 چه عقول برآمد که شعاد غول
 و آنکه از نهاده از نهاده از نهاده ای ای
 ساریست ولی تریت و غیم آیا داده که عقول براصل
 شود و ارادات کافی آن لعافت در فطرت نفت مکده
 تریت و غیم است را نهاد زانی از رای فیضی نفت اینما نیز
 غیره است متعادل و میل با علی المفاسی دارند و بزرگ ای
 نهاده که ای ملکی نظر از فیضی صیہم ملند و هر چشم ضایه و
 حیات است بتهی عقل و داشتند در علی تریت گل که نهاد طلاق و
 نهادن ردمان ایمان موجود نمی ریسان علاوه نیمید کیم و
 نمایند صیہم زانی که در نهاد ای ای و چشم طیار و دعاوی نیم
 و خدست ای ای که عقول است می شد ای ای مددودی عیل رسید
 و محنی شد که عقول و زمزد عقول و ارادات از تریت غیم
 و عدم ایست شناخ بخ تریت راستی شود و بیوه بیکه می
 شدند ای شود و تخصیز ای ای می عیم دانم خود و عالم گوش
 باغیان ریل زانی جهان تهدن ای داده علیکی لطافت شفا ماید و
 فضیل تعمیم فن کار غنی شود زیبی تریت که ای ای
 غلطیم کردد تخصیز دل تریت میل از خصیف حمل بازیخ

که ذهن را بسیار نیز تحریر نمایند و درست نانه دلار است با عفان
تیریدند و در آغوش عموم و معاشر درود را خشند و گلر
آن هم قصور کنند در زردت غیره گلخوار و نیزه و مده زند
کنند و بیخخت گلزار و زعفون نیزه اگر درین کوکی از
ایرانیان غزرد و نادان ولی شور باشد و آنیه اگر درین کوکی از
ایرانیان حلقه شد و نادان ولی شور باشد و آنیه اگر درین کوکی از
حاشیه راهات شهربازی باشد و عدم حوصله از زر بجود و پیشه
از فقره زندی که سطور شهربازی میگردند زیرا درز حق خوار و
زیل و درز حق سفم و عسل و درز حق سل جل و درز حق سار و درز
استخوان بقوه و دندام صغار و لبیه این صدیقی است و این پیچ
رلت ایست پس بازی انجی الیه را از جان بجان دل
اطفال را بسته بپنداشند و در زبان نصل حمال لعم فریبه «
اچھو من ایها فتوه عذت و قصر خواهند یعنی طفل را که نیزه
شہرباز است که جان بندارند زیرا طفل سعیم نرقا را علیم نیزند
لزد و درز حق شناخه رسکیل و درز حق دندام فرمودند
این صد که است را بنی هاشمیه ایشان را بکلیه ایشان
ایرانیان باشند که بکلیه رفع کنند درست تیغه ایغول از زندر
و ایشان کوکشند و درخزان مانند پرتابند ایها فرقی نیست

جمل هر دن بروم فرامانی هر دن فرع بمحض بیان است این
بعدین و الدین لایخون در حقیقی هر دن کسر ارجمند اگر بدیده
تفصیل نظر کرد تبریت و تعلیم در قران لامن تراز ایشان
زیرا این نبات فرقی اید که نادار گزند دارالادر و سرور شده و
اول گلی طفل باشد استش را طفل ناشنها هم افسوسه هر طریق
تریت شنید نیز رنگ نایاب است از تبریت باشت کرد لاست شوره
اگرچه لوح شد و پیش از تبریت عرب بیان شد و سرک ناس ناشت
برون شد که در ضریب نیعم درست چون با درار و بست بخوبی د
جمل فرامانی و دعده تبریت آنها فیشر شدند ای بلال ایه
آیه رحاح لعل لعلم بعلت قاطری محال باشد فرض است که
قصور نامه از تبریت تبریزی خودم نامه زیبار و زیبار از فرورد
نایابد انتیه جان بوسیله که اطفال خوشی راعی اصره و حران
لاغیم درست نامه بینی خودی عذر درسته عقلیه باعث
اندیه بکریت سرمه در چشم ایانها مانند مس بخی صدره و درعه
نمایتی ریق عبد ایها رسروگزند شد و علیم بهم الایی عیع
مقابله

بهم الایی

اچهار ایجی الایی

علیم سه بخی پنهان دلایل

آسمانی روخت لرستانی همچو این اخراج ابراج
است رس بصفت درجه دهاد رس نامنظیر با خلاب
احمدیات خوش خود بلکه با مطریت صفت اصلی کرد و خل علی
علاقه داشت و لذت نفس پروری بخوبی افتد ای بدمش
حق از امور غایت لذت بر جای رس رس دهاد رس فضل از هر طرف
رس شایا و رس دهاد رس کار اتفا بهتر است مسح افت رس تیم غفت رس تیم
متوجه افت غفت از عالم غبت نیز افت این دل بر روزت پر
در روز رضیانه روز بعد عذرگشاییست سهستان عدهن هم راز رس داشت
دیگر ص حرامد رس بزم غبیمه ساری نمید رس در پیش خطا
باشند شفوف باید رشته این لعنت غلطی قیام نمایند عص
تفاوت داشت

9

موقنه همانه
هران رسالت دولات ایران خواهی آنی عبسم بهاره ته لایه
خس آه میزد اعلیٰ کبر سلیمانی لمبع عنده رسانی برای این کاهند عزیز
یا صاحبی است چون هرگز
ای میان حملی لیز زیر ایران حواری تباش بسکد که سرت
را خرابیت و بارانی آنی با عجیز زیران رخچی گهر کریان انشاع
کن اید رسما نه لرز قدر علیم علایی رسوم سا اش حد

یا صاحبی است چنین همراه با این رای اینکه
ای باران عیفی اگر صفت مدیت که بآن باران معمولی نباشد
نماینده تندیز دلیل بر دم باران ترست جان بود و در کرمان بود
بر صحیح در کرمان حضرت بن ابراهیم بن احمد الراوی آیت را مفسری صحیح
شیخ نقیقی لزان باران خفیت نمود سپس از قلت مخاطب
در مخاطبین نکات نماید از این بعده از این حجت طائف
رمی بایت تسبیح بهمیع اقطار مانع از ارسال ناس در برخاسته
در علم علم در روح اور این را سبب نشیخ شام را روا کرده طبق
محبت روزانه براحتی تراز والیزاده ایم و مدت هم سه
لیخیت هسته را در لافت و محبت و تقدیر اعلان نمودند در اینجا
بیک در زرد روی سپاه احمد ردد و هر یک درخت دیگری گفتند
ناید و خفیت که مرانی خوش باید نت آناید نه کرد از این پنج
لر یعنی در سهان فضوری صادر ردد و هرگز این نام نیل شتر
بهرزند در راه کمال نوی فصل اول روندند و اینکه از این دعوه جوی
نایند و در حق این ذات پژواری پیشنهاد بطریخانه روش
بهرز است و این برا رس سهاده عیوب بهمینه رخصت
برده بیرونی شاند و در حاشیه این بیرونی شتر داشتند
اچا چون کلمه ای ملکش شنیدند هر چند هر یک ریگ درین میان
در حاشیه ای داشتند ولی هر چند نفع سپاهی در حدت سمعان اذیب

رده خن شعر زده که نمام اصیار از دست رفته بی همایش نفرماده
فار افزوده شده رسید کسب عم عدالت را پندر مرا فراموشیده
درت بخون غلوان و غربان درگاه که کوه اکورند این حرف باعماه
بیست از حد طاغانه و غلشن شدت غلط و خوبست بر اخطه
پیزند که لمحات کسر اهلق را سمعت غوره رهایه هدات روز
حقوقت در شرق و غرب نظر شته بقوه میان هجر لزمه است
بیشتره بمنجحت فاطمه و دلیل و افعی در بیان سعیت
هر ددم و کوک شنجه خدیمه لایت اندزم کن اظراب بهداست خنده
بسلاج هجر زده را غاز روزان روزنه علم ف راز اتصدد لغایه را
حول یکران هر زندگ و درت تعلوں کندم لین سلاح مرد عیشه
صفحت سخن هجر سویه عصر خدن برد است یزدند و روسیه
رخیل کوئی دشنان لشیان و شنیمه هجر حون از تقدیت محنت
بران خضرت سید الشهداء رسیه ل الدقا عهد و هر سند ناجم
بر حوم برخواستند و فرنی بر قل سا و شهیدان دارند درت بخون
بنزیت بنالوند این سلاح خوش هجر است صفت سعیب ناجم
باری همه خسی بوره کلید مرد پیز همین بران صلی حقیقت این
غلط است قزلان ام بران سلاح دلمان من با عاری شک یافته
و پیش دراین رسیده این نندگی در غلوانی ایست بر تیره
حضرت عیم لرمه را سکنے بران این درمانی اکر لزمه هدای

رده ای، یهانی خسیان بین که در پی داردند هجر شکنده فیار و
غیان آغاز شد رسیده بیان زمشه در حاشیه کوئیه هر دنیا
من کشته عصیانها و تو مده عده، یعنی کرده خلی ایغی باعی هجر
که خدا دی خضم نوبند رسیده بیان خوش و مکانه انجام بینه زده
الحمدله خضره ایهی بآمال دهان نما صورت شده فله از حرفت سخن
سرخه بز محیج احوال مالاک چو راح شده بجهد سارک ماله راه ریشه
رخیل سلیمانی دل سیاه را درین خوده سره بزیره نظره قدر
پیشنه بز خوشخی خانل بزرت ایشیده طفلانه بی لجه، دسره
گشتند ولی چندی بزیت بر کل راضح رسیده شده که این بزکه
نمکیت بزت بوره ماهرست بکه سخورت بود سرت بزیت بزیت
بزد تزیع غلیم بوره خسیان بین بید تکیت بزیت بزیت
لغت بور باری ای مالان آنی شم باشد بگلس بدهم بزکه
یعنی هجم شکه ایان را مهتم شده رسیده طالعانه برایان رسیده ای
نخه رفته شده تعبه اگر تشریش زند خنکه بز خشیده ای
ایت کنند اعانت ناید ایت ایت ناید حرفت هجرد در
یهیت بزیلی خام کاگه ربا خلاص هجنی سعادت شده دام کجعه
لکمی رخفت ای ایان تسلامه حرسی کله رسیده تلکه د
لر ای همچ جویه در بیانه سرخه بخانی همچ که غذا هات ناید زیار
این رسیده کی رخواخواری زیر خی و دری بیلی بزکی بگان خشیده

بَتْ بَشِيمَ وَسَلَامُ عَلَيْكُمْ

لمران اخدي الکي عصيم هما بهه الابني
بر طبع خب افیزرا علی الکبر سیافی طبع شود و بطراف ارسال گردد
ای نبده ان استناد تقدیر ای شعر حقیقت از اتفاق عالم اسراری فرمود
در طبق افاق رفته اخراج بر جرشیده با همان روز من یا به و هن
مکون تکشیل فرمید و میان کلاسات آن نی ایس نایم روزانه ای
ساد بر اندام رفعه این انسان را فرازد لمن اصلاح در صیغه
فرزند و شریعت سخا معرفی نمیس کرد که همان فرازت عالم
آن است و بنده این حقیقت و عصمت و استفات اخراجی عجی
لیس باز اید که این حجم را فرازند و درستن شد که این
موده بر افراد زنده بخوبی سچ روحی لای فرعون در آن خطا ب
حکایتین سیف زاید که سالخ اوضیع از کافر اسد کرد بهمان چیز
که همیشند ترد سواری مخصوصه بآشت، که نبده آن است یعنی بادر بزم
و فرمیخ جمال بزرگ فرم بایم زیارت شکر بر جهان و دهم جهان
شنا کریم راه قلبیس توپخانه در ازتر بر بوم رسبیت هدرت پیش کرد
بر سرمه مبلغ رکوردار و برق را بست و همچنان رکوردار تر کم و سیسته

اعیینهت شهرباری دختر سه اندیشه عارل و مارل دعایل دزدید
و زنگله اندیشه حبیت در حضرت بقیه ایند امدا آنکه طلاق خود را
تعهد کردند می بدم رفیعی طلبم و عزم همراهست که مند کرده کجا همچنان
افلام ای احمد
دختر شهرباری دختر شهرباری دختر شهرباری دختر شهرباری دختر شهرباری
شاند دلخواهی دلخواهی دلخواهی دلخواهی دلخواهی دلخواهی دلخواهی
در دارای خواهی دلخواهی دلخواهی دلخواهی دلخواهی دلخواهی دلخواهی دلخواهی
حول علمی دسته سپید لون سرمه ناصد اندیشه بیرونی دعوه است اعیینهت
شهرباری پیاوه آمد اتفاق داشت لایا هر دارچاهی تا همین و فواره سی خوبم
روانه ای احمد
کاربردی تبارم علاطف خواهی دلخواهی دلخواهی دلخواهی دلخواهی دلخواهی
رشده بودند اما می خدمیت بوده قافتی لعنی مرده این بیرونی
المحتهارت بکسر بور و باز نرمی بی صر و بی خوشی روز خواهی این بیرونی
بساری کشتر اند ای اعلام شهادتی در سلسلیت سرمه ای ای ای ای ای
سرمه همیایی بخت این داشته و پنهان ای ای ای ای ای ای ای ای ای
تعقیلکاه عنی عشق شنایدند راگران سرمه باز ای ای ای ای ای ای ای ای
کل ای
دیگر داض خود ریختم و دعویی پس از مرد روزه بودند عالی
عمرت شهرباری ای ای

رس تعلم المقال رتبيلن ارجفهت صحن بادن شرکت خبره
پاشهیت آمیخت پوییده با نفسی لرشنین نهن شرکه در حفظ
هر سمع برداشته ترسی کیات ناند و راشنخواست کهنه زنایت
کهنه و زمانه هرچند که معاذرت شرکت خفر ناید در عصی پر از
کهنه و فویض الهمی کل کرد و در هر اصل که قل خود بس هرچند
از پیش آن تغییر نداشت با اح و نه عیم هندا الام امیر بردا
المرفه و می اشکر در فر تردن ان کل خنمه خفر آمیخت
مزیده بجزود من الملا راغلی رخدت ضروره خوسان ملکت الایمی
رسیم الهمی الایمی سعی معاذرت شده

بهره
اران طوان عمر احمدی الهمی صیمیم آنده الایمی
رخ سعدده بطراوف ریال کرده

والایمی الایمی
بس ان شری هنرا بقی مدر ای اشت دن عکرکت الایمی
را قول رس لایمی ساره عدیت ولا اراده بیهود الکار صوره
ای ملکت قدک تقدت بگز تکت عن غل زکر و نا ریت

تذکر و مرشد عدات کنون را از برخیم روایی حضرت محتر
عمل همچ در ذقار و کردی هم که ززاده از دست و سر فیض
رب بیان غیره دلگاه اعدت رسن جون قطع خوش کنم شرس پر لرم
وار محبت عزون بجهن کرس زیرا با خشاست دنرا و لاست دنرا و لاست
و زکان مرغ شفته ام مکله است ایه شما غیره و برقی گردیه زنده
ترنیزه رهایت دلخونه با علیم ساریزه ساره قوس لگه لاشت لند
اسنیم عایزه و هر دم ایار من غلیم پهله کند و خیم مل شهادت
دنهه ز پهله ایان بخیج افغاند را ایه علیم راش فریادیه
لطفت شن ماسنده نه کنم ز عکسی بی بهه بخیس بعیی جون بخی
یانه رفقه آیت بوجبه در بر قرار جهود شکر و در کرد عیف
لطفیس فریاد بر لارنه کران بیهیت اکر خنیم شیخیم لورین
جهن تباشد را ایه ایش عین علی با فرقه فی قفس شد
الایمی الهمی شری ایمی عکس بیهی علی تاریز مذلاهی علی
رت الایمی ای مخل الایمی راصح الایمی راصح ایه
المیت علی وجه الیمی رت ای مخل میت الیمی راصح علی میت الیمی
حتی بعثرا من قدر الیمی خوی و شیر را رایت المیت ری و میت المی
رالیمی فی شهد المیه ای عیش و جویش من ای مذلاهی علی
شیعی میت ای ملکن الایمی شرکت جزء از نایسیت رسنیت
است زیر ایلی ایتم دکمال راحت فرقا و بجا رسن ایتم

وفرضه وان الى فصيـك وتحـجـون انـ تـاـبـكـ دـمـقـرـطـيونـ اـلـىـ سـدـ

تجـهـزـتـ دـنـ لـغـوـضـاتـ مـوـنـكـ آـلـىـ بـرـتـ صـفـ هـرـامـ

باـلـزـرـقـدـسـكـ طـقـ سـرـارـخـوـرـهـ مـهـ كـاـبـكـ دـرـ شـيـعـوـمـ

بـغـيـلـتـ لـرـشـدـرـ دـلـجـرـ لـهـشـتـهـ مـنـ مـكـ لـدـاعـنـيـ رـذـرـيـعـلـيـرـبـرـمـ

بـشـ بـهـ آـلـاـكـ الـبـرـيـ دـعـهـمـ اـتـ السـقـسـ دـرـمـاتـ آـلـنـجـنـ

قـنـ هـنـ يـلـمـكـنـ عـلـيـ عـلـمـ الـلـدـنـ دـلـزـرـعـاـنـهـ فـلـقـوـلـنـ اـلـتـيـ

لـكـرـتـ لـلـجـنـهـ اـلـفـارـهـ حـتـيـ لـقـوـمـ عـرـيـ عـبـرـتـكـ لـلـفـيـعـوـلـاـيـ اـلـكـ

رـيـرـتـمـكـ دـرـنـهـمـارـلـيـ جـرـتـ قـوـنـكـلـكـ وـرـتـرـاـمـ اـلـاـلـسـدـنـزـرـهـمـ

ماـلـرـاـكـ دـرـنـهـ اـسـرـلـكـ دـرـمـدـاـ عـدـرـلـ الـلـلـدـنـ دـلـعـنـهـمـ

الـقـيـنـتـ زـنـاتـ نـيـنـ حـوـرـتـ فـوـرـكـ صـنـكـ زـيـشـ دـلـجـعـ

الـأـلـفـعـمـ عـلـيـ سـيـفـتـةـ الـجـاـرـةـ دـرـسـوـرـاـ كـاـلـرـفـكـ

الـرـجـحـدـ وـلـطـرـوـبـهـاـ اـلـكـرـتـ رـصـاـنـكـ دـصـوـجـاـ خـارـلـفـوـنـ

مـنـ الـلـاـلـأـعـنـيـ بـرـتـعـمـ اـلـبـلـكـ اـلـلـاـلـيـ وـلـيـعـدـهـاـ زـيـشـ

الـلـيـلـتـ زـرـهـ الـلـكـرـيـ مـرـجـلـكـ فـلـ الـسـجـارـ بـاـسـعـ الـلـاـلـكـ

اـلـلـيـ لـقـاـكـ يـانـيـ اـنـخـارـ يـعـوـلـمـشـ دـلـاـلـسـقـاـنـ زـنـةـ اـلـلـوـرـدـ

فـيـ طـلـ رـخـاـكـ اـلـفـخـمـيـ كـارـيـ رـتـسـاـيـعـمـ منـ عـجـعـ اـلـشـدـنـ رـهـفـهـمـ

فـيـ عـلـ الـأـحـوـلـ بـلـلـيـ قـدـمـكـلـيـ اـلـقـيـ اـلـمـ حـمـدـ لـاـلـدـرـ وـلـهـمـ

غـارـهـ عـنـيـ حـمـشـ الـلـاـلـأـدـيـ اـلـكـ اـلـلـيـلـتـدـ اـلـفـرـزـ اـلـقـوـيـ

الـلـيـلـطـ زـيـلـ اـلـعـلـيـ عـلـ كـلـ شـيـ قـيـرـدـ بـلـ يـزـدـانـ صـدـافـهـمـ

لہو تک علی رحیم اہل ارشاد، کمزیل کتب فی تقدیس ذائقہ
بیعتت عزیز ادراک العاذین من بہل الاعانی دلار مال نون فی شیریہ
حقیقت منشی عزیز عزادار امام صفیین من سخاں جریت العی اکھی
اللہی سے نہ ادا سنسنہ کف فذ رک نذر ادا صدک و صفت
تمییز یا الیعی و تقدیت عزیز کل المعرفت را صاف سازانی
اللہی رحیم حججی و مہماں بدر رفعی دریں سخنی دیں کہ علوی
در پندت و حضرتی خیال سبب بحث میں دو شرح صدی زیر پسر تملک د
طیب فنسی پر سر بر وحدت و ایضاً سب اور بعض رحمہت ختنی
القطع عین ذمیل رسائل میں رہا کہ بحث میں ایسا کہ مارلیک
راشتہ ساخت ایسا کہ واقعی حق الوفا فی غفرانہ نذر کے عینہ
بخدمتہ ایسا کہ واقعی المعرفت و غیرہ عنده ایسا کہ فرماں دعویٰ
فی حضر اصغر بحث ایسا کہ لزوم الموقی الحقیقی الکرم الکمالی
اسٹانیک پاشراف انوار علمیک التجدید ایسا کہ بہا افغان پھٹک
عین رحماتک التي سملت علی ایسا شد، و تعریفات کو خفیتک
اللی باصرت علی الاطرافی رب ایسا رحیم رحمتک ایمی طلاقت عی
حقیقتی المکن سر دبا نیوں رحمت ایسا سبق الموجرات بگن بتوہیہ
الاعانی علی الرؤوف و رونق الائحتی پر علی صدر عینک العبد کرامہ
بمحکم قدریک ایسا اعلیٰتی الاستاد کلمہ روحیہ نغمہ پھٹک عروم
من الملا الاعانی : ایسا ایم صعنفی بمالک رفقہ ای فیلک

آذرگان کوی توئم دسته ها ان روی تو و عشقان خون توچارم
ادت بولام دیسم تحقیرم ضعیفیم رحمی فوا در بیشی غافت کن
از قدر در لکه رخایی بی ملایان آنکه این هر هستیم از توئم و
ایچ کوئم رشدم رصفه توئم و رصفه توئم و روی توچیرم در راه تو
لپشم توکن دلنویز بخوبی راه پنهان از سرداشان این ایه
حیت شجاعی ای نیشن غایت شجاعی ایتی که همت زیجی و
ای اتفاق غایت بزمی حکم فیا غیرت کن فتنه کاخی
که خلا شیعی و بیش از طالع اعلمی هم در راه است زند
و خفیط و حیات سهل حال کرد رالاین فضوار اص فرا آیانی
که نکه است بردازند ران فهرارم غذانی بر کل طیعت
گسترش اید زنی مقدار دخانی ناید این رونق شش این نیک
پژورده با شجاعی ای روحش طاری خاست کن و این تھنی
عنده را با شراغات نکن اهدت درسته ایشان این هیجان
زشیله را ببرای چیزی اینکن ران فاعل گفته شد که زمان
اصفت دلالت کن چنان که باید اینی هیات دلات کن
و آذربجان را در سماوهشت ناریش قش کاخ ای از سیسیل
برست نوشان قمر و گجان نیز کاخ است امیر زمده کن کربلائی
بنای فرا و کران را شرکن و لکنی را کروزه کا و پسر دعا کر
برافر غافلی راهست را کن دفعه گجان را بیدار سایر وغوران

بیشه به ره کار نری نغف در تری بخشند تری بولی که
ازت الکم العمال ای بلان ای و مایران این عده مانی
شیر هفت بیل ریحص طلول بیش نامه بند رل داشت و
آنی ریحص پرتو قصیر نزد لشت بیل صلوه فریود که علیت
رها رضیم و معمد که ریحص ایچ طایع عطف افراک بیچ
رعاصه اری قلبه کاه المکرت اعی کشت لمات مس دیز بیچ
طیمه نزد شد ای کم بیچ ایی بدر راه و ای راح راجح دنیا
نامه بیل ریحص غیت بیچ صبح نوری و رسید رست رست
رسد هست که ری بیل نویه ایی در عالم ای خدمه خواه زد
ارض زخور بخوات ایز رخنه شهور نهش لشت علک همراهی
هیچ شد داری ته ییت ام ره ایت کلیه ری صحن عرفان کیه
بر شه نز خز پیره ایت دید عالم ایخون شهه تیه میفت روحان
شد رخخت سور جل کاه غیت بیل روس نیا ایی هنده
ریزیم ایت ای ره است لشت کانی نیاق بید ره دصل عینی
بلد شه قوی سرست آن صهی ایی شده و گروی محمد مازان
رسد هست علی نیوی لز بیل غفات بصر بصرت بدرسته نیوزانه
رطاط ای ای ریت ایت اهدت برصد طرب ایه به بعلی دزدی
لقدیس آغاز شده تر راه نیزند و مسلمانی بی بسی ریل هدی
فیاد و فعان لزند نلک و لوت زینین یافت و ریک

بخت پرمن گردید ولی هزار آنکس که عانوان نموده روحانی
غفت تکرار برخوان ازین مردمت نهاده شناسد
بچونه و کران محمد رهبرگان پاکس خواجہ مفید ایش
مشهدا من الاحمد حاکم الفارس من المصال اقمار شاهزاد
پاران صافی شکران مردمت در در زمان گشت بید و محمد رسک
حال معبد سرد زنی که از این پاکس همراه سرتیبه داران عالم
صهبا ریشه دیگرایت مرس شام معلم نیزه
لورز سرمه قصیس یوحن غایع سبز کرد شهد و فواره از کرت
در بین حاشیده و مائده اندیم را در خوان تمنت جهت امانت
شارل نماید این مرمت از تصمیم حضرت رحالت است
داین فعلی جود از ناز عطایی ربت و دود در محل غیراید
المدغون لیزون والخادران ملسلنی یعنی اتسه و غیره سیده
رولی نلو سیده بعضی و بیست و هشت شخصن سیزده لیس
زملک لیں فعل نهی عظیم لیز و زنده رو فعل عظیم ای ای
پاران ای ای ششمینی را در ایج لای ای از ایل ای ای ای
پیمانه ایل راغان جه ایل فتوح کم عوره حاضر ذکر راجه
بنگرد رصد زنده رغزال محراجی یعنی ایل زنده کان در زمین
اما تحریکیست و غلب الیم ای ای ای ای باز خوان یعنی
نهین بشنید و چون بیان بیان بیان بیان از شمامه بلایه طرب

بگردند دار غصه گم زردا بخود توکل مدل کسران چنین
و توکل کمال ای
و اغمار بخون و حجات بت کرم مدبره زی رشته عیش
پر طارت دلخافت کردند زدنگی لزغات ریخ بعد
نهه قیاره و خمر شوند در بخت رهبت قس منند و در
اش بخات الله تمها ی هفت راسنول دلند آمر بارگ
صخر حسن بشنید و حمزه جمال قدم ای عالم بیز و رسن بیان
امینه ای
زیرا علیت دهن ای
در بکر بخوبت نوعلام باد جو رخونم حمیع قبول چونه قیاران دی علن
بعد ایش هر شدبار شد و مدار در حظ حاست ای بورکار
الرم الزم امور تقدیل ای ای ای ای ای ای ای ای ای
اچایی ای
کلش نله ای
معضود را تقدیر ای
است رهمند ای
چنانی بحاست یا پسر صنایی سیعیت کردند که من یهفت نیز
ل سوتیان لا همیان شوند و مدار بیان نویان کرند بخوانی پیش
محم راز ملدوت نوند و معد مردان بخض ای ای ای ای ای

بی نصیان از حکمی باشد صب بجزی زمان از حین جوان و
سیراب نزند دلخواهی رف دنگی کنند قرآن حکمان در هر چیز
برداری باشند امل حیث مسح عقیقی جویند روشنگران برای
از سلم تغییبی بجه بس ناماکان از علم مایی جوگزمه دالکدها از
جی نهد امس صب زند اگران فرمایت افقه سرخانی نهان خود
نماین خی خورنی بخوبی و عذر امس هفتی ای اترمود لسانی
پاران الی بجان بول بر بشید ناز حقی بارک بعنی ای
گریمه راز مردمت غمیش نتمی بجه بکارات زیاد شرید زلای
چشمکزیده حقیقت نفریده با جوند خود ران هشتن ای بعثت
سر جاتی اعانت نعمت روزانهایم طیور شکر در رسید در خوارزبور
اوایی نهاده که بخی عقول رشود کرد و قلیک ایجان علمی
اوانیه که برسی بودت ماریخ عیش برج زند زدهای دلخواه
بحد و ایخ شهودی عکس نایمیز نهر مرش در بحث طراوت و
حالات باشد قسمه ایچی حقیقی که از ضمیح ایمی که در ایام
ندرانی ناری عالی روید این خاک سیاه اینه مکرت ایچی
شود و ایخ خزادی کما سف غربتی کی تردد ای بیان ایچی
موضای ایچی حقیقت ایچی عیشی چیز مخط است ماریخ
حقیقت ایچی بطری بفتح و دست ایضا مصافت دیگر استفاده
وقت ایضا مصافت دیگر استفاده

این عالم مصلحتی بخی بزرگریده برشمن را تارهایی کلیسته
و ایضی داشتار شود تا عاطف فواید که سرخور استبداد
روجیه روح رکس زیردشتند است و ای ای عیش ای ای
چنینه بروزجا هر رلاحت است ای بیان ایچی احمدند عیش
شهریاری در بحث ای ای و بحث صد ای ای در بحث
عدالت ریخت تریزی باید درستاران ستاده زند بده عای
ایستادن زرداش نزی بتره مردانه زنگنه دارچه ای و
فریز ترسی بوده ای
احکام مردمه ایمیات زد محیج کشت سازه نارل عیش ای ای

حضرت نسبت ای
و فاعع از دهن خی رخادم امر عیجمم بنا دند ای ای ای ای ای
مقابله

ردهان بخی ای
به ران بخی زرداش سیار ای ای ای ای ای ای ای ای ای
بر عیجمم دلایات ای
بی محیل بخی تو موده تمام دلایات ای ای ای ای ای
هو است و میم است

لَكَ الْحَمْدُ بِالْأَعْلَى وَلَكَ الْكَتْبُ كُلُّ بَحْرٍ عَلَى مَا عَلِمْتُ هُنَّكُمْ بَتَّ
نَعْكُوكْ دَسْقَفْ تَحْمِكْ لَذْنَتْ حَجَّكْ بَرْحَكْ هَبَّكْ دَهَّرَتْ
أَنْكُوكْ دَانْغَتْ رَانْكُوكْ وَانْغَتْ لَانْكُوكْ دَشَّا عَنْتْ دَعَتْ
أَنْكُوكْ دَانْزَاسْ تَفْطِعَكْ دَفْضَتْ الْأَغْبَانْ بِسْطَنْيَانْ وَرَ
أَرْخَتْ الْأَغْبَانْ بَنْ نَمَّاكْ وَجَهَدَ الْأَحْمَانْتْ فِي نَصْنَعْ يَقْبَرْ
وَطَهَّاكْ دَارْغَتْ خَمْ دَنْكَلْ بَلْمَيْنْ فِي قَلْ فَطَرَأْ غَمْ يَهَرْ
إِنْ بَهَّا سَهَّكْ فِي قَلْ سَهَّلْ بَهَّ سَهَّدْ بَرْيَطْنَ اَوْرَهْ عَلَى كَلْ لَيْلَجْ
مَعْسَرْ ظَلَمْ لَفْظَلْ رَغْسَرْ حَمْدَنْ عَلَى الْأَعْاقْ رَأْقَرْ لَنْزَرْ مَلْ
الْأَطْرَافْ دَنْسَسْ بِمَالْأَطْلَافْ عَلَى كُلْ الْأَكْنَافْ لَعْنَتْ هَمَّالْهَمْ
رَعْطَرْسْ مَلْخَاصْنَ لَرْكَحْ بَحْكَبْ فِي بَرْمَهَشَانْ دَلْكَ لَكْ لَهَشَانْ
وَلَكْ الْمَهَارْ دَلْكَ لَهَشَانْ دَلْكَ لَفْقَلْ وَلَكْ الْجَوْرْ دَلْكَ الْمَهَارْ
وَلَكْ الْأَنْعَامْ دَتْ رَسَاهَيْهْ فِي كُلِّ الْأَهْلَارْ عَنِيْسْ سَرَّ الْأَدَارَهْ
فِي قَلْ الْأَطْعَارْ أَتَعْنِيْرْ رَغْفَنْ صَبْحَجْ الْمَهِنْيَنْ سَهَّرَهْ إِلَيْهِ دَلْرَسْ دَرَونْ
صَرَسْ الْقَدَرِيْهْ دَرَسَهْ فِي إِلَانْ لَأَلَاعِنْ لَأَلَاعِنْ لَأَلَاعِنْ بِجَاسِ الْأَخْيَارْ
زَنْدَهْ لَكْ لَفْقَسْسِيْ فِي بَرْ بَلْأَهْ لَطَمْ نَامَرْهْ لَأَلَعِيْهَا فِي جَرْهَمْ
أَهَكْ لَتْ لَفْتَنْيَهْ لَهَرْ لَهَرْ لَهَرْ لَهَرْ لَهَرْ لَهَرْ لَهَرْ لَهَرْ لَهَرْ
الْحَمَدَهْ كَهَشَنْ كَهَشَنْ هَقْنَتْ لَأَرْغَبْ بَهَدَتْ دَرَكْرَ حَمَاتْ لَهَهْ
أَهَاطَهَهْ كَهَهْهَهْ بَحَصَتْ حَمَالْ بَهَهْهَهْ رَسَحْ لَأَهَهْهَهْ لَهَهْهَهْ قَلْمَهْ جَوْهْ
حَرَتْ أَرْهَهْهَهْ دَهَهْهَهْ دَهَهْهَهْ دَهَهْهَهْ دَهَهْهَهْ دَهَهْهَهْ دَهَهْهَهْ دَهَهْهَهْ

سچ میں تکمیل اور امنز فروده از مخالف عد بمحض نہیں
گئی میں ذات را مجامح عظی صوت حامد و نعمت جانی ابھی
گئے تھے زرست متفہ و راحنہ اولار دامت رہت داس اسرار طویل
ماشمار عالم پیش در خیر سترات و مہمان انسانی بعد سچ جان
سچ و صفات دستی و دستی زیارت محنت برداشت لفڑی
کوئی تم مغل دیکل در ہر بزر و بزم الطاف جانی ہی رشته تعفیل اپنا
ر عدم لافت بکری در درود علیا برا فاختہ بینا دنیاع و قبادل از کوئی
دارے اوس بعفی دغ و راحونو زلزلہ نہ زدہ با جسم طلاق اپنے
محنت فروده روشنہ ملان عادل ملکت حکم اعلیٰ غب رضیتی نہ داد
نیا جہاں باران بالکل عالیان شفیق رہو بان کرند و حسیں رہیں مدد
نیکن حضرت پایا در بیانی طیستہ زنگت صادر اسی دارہ در خدمت
این چوہبہت عظیم است و ان حنفیت میں لوسن لک اگان
فضل و حنفی علی المعنی ای باران غدیر الہمہ آحمدہ بیعت بعون و عذت
جهان ابھی رعنی کاراد میں شرق اکا کار نہیات حضرت و اقبال
گر ریمعہ و حسیں باران در زیارت اعتمام بابن حضرت سرا اخہ انبیاء کی
دول در کوئی شفہ رہا فوق طافت رہیں یورید جلیفت نی کی
ولی حسن ایں کشت فی لاذکار نہیات لازمی میں سرور دلکش کوئی
بیاش حضرت فرعی طبلی خاتمی صاحبی پیرا تحدی افسانہ دی
از علی العطا و بابن حضرت یام فرموده اند و صتنیں نظر الادھم

در اطراف اشاده لمنا باید در هنر ایقان محل نیازگردید و
جمع اخراج اینها تقدیر اکاذیب زنده‌سیان مادرست باشد
با بردن اینها باید و ناخواسته عویض عاده‌های کرد و بازی بر
در راهی خیز جوانان ناید و نشکش آنها زیاره‌های کیفیت
یست بست اندلاع برای علی صدر از اکاذیب علی ایضاً افسوس نیز است
والآن گمال فی ایمسیس روند از کارهای تونون اوکارهای طبعی اینها
فی ایضاً سخا و سخن سهی سرت الاذکار لغتنمی الاجانی منابع ایثار
و نیز رک جامی الرجود نیز رسال دارد هناری ایچون راجحه بیانی
اینکات المقدم المزید الکرم الراہب مع معنای داشته
و طیوران جناب نایزاع که نیز از طبع فراماند و بهرولایحی کیفیت خواه رسال دارد
مع ع
هران جاست ایسا لعلی ایکرسیان طبع نموده و سخن سعده
ب اطراف ایل طرفند . علی‌جهنم هر کار شده‌ای ایشان
احبای ایشان علی‌جهنم هر کار شده‌ای ایشان
یا متحمی نیز یعنی موشه

رسى ليردك فى كل آن آهلى اىلى كل اخوات فاما شعفنا
على عبدهم الذى قصد بالصراحت ومحمر على تجربة اصرفا
الى فى راصدات دافق روضه قى سيدك ورثك كل بارهقى
جحبك محب الغوان قد قام بحق غيغان وضرت سين سفريلاهم
واثان غانوا بكل افرازها وديعن وضرب الائمن جر عهى سمع
لتشتى الى ملكوت نجاح رعنه الخطا ورميم العضما التي لففت
المساق فدرست بكل ثقافى والقراءات هلت برار جهنا فى عنان
وشرروا اوراق الشفارة فى الانفاق ليسموا عذابا عذبا فتحهم من اذاد
وحرزوا الواقعه وغيروا تهافت اهل العبر عن يفك وديلعهم
الى ان عمونى شفكت دمى بحق قوه واجبهاته زررروا عن نسلي
كمات بغيرات وسعوا بغير عنده اولى ، الالسرد والملولا فى نهجهات
حتى يرونى في سر لا ذير لها زررت لعدم حفظها كلقت سرتني من مي
والرجل رودغنى كدت سقط اهلا للتفصاء وتم تعفى الملك فى خوار
تجحفت المدى سرت بيد غافى الففاء ورئيطة الملا ، وزررت الماء
رسعن العدا ، واسفنتها ، فلما شفعتها اهلا لافت ولا
بحير لاهلا استجبار انت نت اعنى بفضلك ورثك وصفني بن
عافية الاجر سرتها رهانتك تختى من شركه نوارى فى سعدة الصيف
غشة علوك ديزاج ومحمر فى ساقه لعفان حفظ حاتيك يفزع
ان پنا هوا لمتهبة اطعمى العنك ما هندا الا ظنا ، سرت برقى

که بگویی ز لغرض نیز از دارد شده و همچنین شهادت اول ششم را دلیل میدانند.
از زیرینی علاوه بر این دارم **پنجم** در جواز نوشتن نمود که اکنون این
شخص مسکونی خواهی نداشت هفتم است مخصوص او اینه مخصوص اینها علاوه
که هم از هر چیزی بدور بپایش نهاده شده و اداره شده باشد
اشتباهی نشان داشت این دو نهاده ای این دو نهاده وارد شد و قید
او چه زدگی است ولی ضرر نمایند ساده تر اینکه باید این دو نهاده
روجعن را راجعت کرد رسائلی نوشته شده صفحه اینم من بخوبی
بایضن مفسد شدم و علاوه بر این که نورم که نیستم بدخشان درین زمینه
رسائلی نوشته شده جواز سافتم بعد نهادم نعمت اینکه سرمه ایل نمودم
جواز سافی که اینکه نشان دادم و نظریات خودی نشان داد
و طبع نمود و نیز شکر کرد اعمال این شخص همچوی زایر نهضده چونست
امند از زاده علاوه این نسبت دلیل خواهد بود اما این نسبت بجهت
خد رفاقت علاوه بر این شده عال ایند اینها علاوه بر این که اینها
علق از این اتفاق نموده و درست نام با خطر طبعی همراه است علاوه بر این
نموده تا پنهان شریعت آن نظریات را مطیع نمایند بالاخره بارگز را که
خرچنگ نموده این نظریه شدند مکانت شریعت روزانه صحفه اکبره همان ای
اخراج ای ای و بقیه رحایی و قدرتی زبانی و دیگر یکی ای ای ای و علی
و غلی ای ای زبانی و ببرت درستی و عصبانی و راهنمایی ای و دیگر ای
تمکسی و رنجبلی صدای و قصی نهانی و درجهی سمجھانی شهادت

شیوه ناید و خوب و کدب هر راضی هر زور را بسب بود
سرچ لب نه زرا اهل بقین (زنشیبات اهل حجاب هر زان
را تقدیم نهاده اعراض آنها بر شدت اعمال زنان بن زرد
و انجام رسانی با غصه عمن و فرار مردانه شود باید جوان بتوت
رسانی نماید که کمانه غضنه ای روسان عزفان جولان
ردیده و زر بجان غضی هر کجفه یا سر زندگان زاره و بید
و خزان فلزه زنید سالمه و سخی اهم بیع لیم الی بید عین
سکه خان نماید با وجود آنکه فرآ شیاق رات بدء میره اند
و خزان مسین زلات هنری قدر نکند آمد بار غصه غزنه
و پنده زنکرند اینت هزار ای اینت غضی زنی نیت
زلت بهود نیت شان فرم عذر درزم فی خونه همرون
و دخشم فی غرب اینه بخوضون رالا انهم مس اهل محلان فرق
تردیده بجا هبنا رس لسم زیره لاره فی صیح المیلان و
عیسیم الخیه داشنا، سع غمبه شد

هر نهاده
ای روزان بجهان ناسی بفضل که از همان رسیده
جهان ناری اختفت عاطفه فر راه که درین میشی
سرچه هم نمیزند همچوی ماران غضی رسین حال هنر که غصه
زربیده اما رسان ایان آنچه بروی ایز احتمات ای ایز لود
آنها غضی ط هو قلوب تهدیت و اقطاع از مسی ایه
حکمه اند کورنده باری این لزیزی محظی میگذرد
شمار غصه رفت ای مرنه و هنریت ای رسین الای طلب رب
رفیع حمال بک رسین بانه بچی ای ندا کرات رکھه هست
لی تمح را رس اخدا رفت و دهه ایت بعد بعده ایت بعد
لکمی قوام رسک نیزیه بینی ام رنه هر دارم که درج حاست ر
زیست محات غریت کل در ایشت و بیست اینی دران
اگذگار رخانیان اینیه مازه ایست بخارات کامیان
بریل کامند ناصه رسیده عاطفه نمیزند همچوی
برتود ره عالم صدقه حمافل عظیه نایس سریده سردادی ن
ندا کی نزد ایه هرچوی صدی ایاده سرسته بعلمه کی همیم
رسیں الغصه بیخانی سوم بجهون دعات جمال بک
بیشان را باید بز دوست هایم رخجن خود را بر زانه که
خواریم پیش از ایز است که باری بکامه بخفی که

همان جمی احی ایه : عیسیم بکه که اند

صرف پایه درختی باشد و مبنی بجهانی ملرد این چشم هم در داده
وزیر سرتیقات شد و این امور را توافقی معدوده خواسته است
و زخم الیها، و قیمت را می خاطر خود که حمل ساخته اند
نیز از افراد ایشان برای این پردازشی است که علی قیمت عجمی این اخراج
ضرایط ایمنی این خود نموده عالی استریلیک را که نمکان حمال
ابهانی این کار را صریح نموده علی قیمت عجمی این اخراج
خود در برگاره از این شرکت نظری نمود و در این سامانه اخراج را
فرایان زمان بر صحنه ای را ترجیح می کنند و این بدرستگی بر
بچشم جزوی از این بدهی و قیمت این ایلامی همراه باعی
نقده است

رمانی راز همچنان که بارج دست کار و ملک شد نزدیکی روز
غفاران رحایی سپرده، میافت و استعداد سالانه ازین
بلاعی ناگهانی بازگشتر ایرانی شیخ فرماندهان پس
جان یابند راحت و صدای جویند احمد شد که شخص نفس خود
احب بن این بایی نیامان بزمی عصی شف شد اما در سار
همان مدیمه اندادهافت خشکم چندی کش درجه
آن نفعه نورا بجز درسته از جای زرمه کفر گرفت ناشی از
رحم و محض و طرابس ویا قدر خدمت رغبه در میان این بازگشتنی
برید نا بعراق رسید و راز عراق باران آشناز غفت
آنچه این افسر از محلات لیران رزیمانت سدا کرد راز
سلطنت عظامت چه که در آن سلف خوش ویا زرمانها افاد
و هفت سال اندادهافت حال یعنی زردی زردن ایت
و این بخود از نزد ایامی تقدیس اعجوفت شنیده باشی و معد
حضرت صدارت حق بود دلیلیم اعجوفت اعتماد ایشان
رعیت در در وله بیت رحای صدر حرم خارل و از مرد
و ما عزم و خواران اینجیده از بد اشتیز و راز استعجوفت همبار
آنچنان سال است بود که ناعدا عجوفت دلخیون میانی مادری فی عجوف
لهم از طبع و ضع طهر رز فر راهیت دا سایس همین قدر
از خدا خویم داشت شهید برای را ممید و حب صدارتی

در زیارت حضور و حسین ع و دل نکب از سبزه زریت مادر فرم
نمایند و در زیارت کنیتی خود را غافل نهفته رنجی بوسنگی
الحمد لله رب العالمین و حسین کریم حبوب رحمة وجود در ایام
جمع درستان عالم در علیم باشی لذت حسنه مه میان
با پیشیده و درستند و در ایام تئیه آماری کارهای خود
کوچ نویسانه زند در راه ایرانی فرازی رخند را لعنان کنند
و در ایام تئیه آزاد همیل گردید کلیه اطاعت راهیاد
کنند و حضرت عین برای عیم در استمان ایلی قشقان طبع صاحبی
فرض ایت که جوان و دل حضرت شیراز فارسی بر ایضا به
و در اطاعت زیاد سعی می بخورد در این راه میگذرد

مکملہ نے بآہ پر زانی کر سائی بخط بسیار خوشی لمحہ غورہ نہیں با
یا جھبی لہجیں ہوئے تھے ایک عیم، بہاء اللہ اعلیٰ نے عیم
ای روزی میں تعمیل و دیوار تھی ع عبدالمہما، ہر چند آپست وہ
بچھے ایکا، عیم نہیں ایرانی نازلہ درود سر لہت و اسرت
غصہ پر ما نور دار ای بحث دل و جان ادارہ عین اسرائیل دو
راضیان قہ دیتے دریز مرد کا مزار ان عجیز دیوار گشت حراجی

تہونتیات غلیظه موقن فرماده این در ارسم مجمع آمی مهان برای پنهان
و حسن نیز برخوب صدای خفی عشق بدان کفره که در هر سه زمین
بجھت نفضل دعوی و قطع شرط را خواهی حقوق بیاند مردمی محض
نمیعنی گردد و ملامت حصر در این مردم سود این لصوص است
تفقد ایستاده ایشان نیزت بری که در سر از اغایی ایشان نیزت
گردد این اسماں نیزت بری که در سر از اغایی ایشان نیزت
خرگوکو در ایلان زند این اول صلاح ملکت نیزت این نیزت
بر ارجاع کردند و نیاز ایان رتبه ایچائی بر در زند و راه است
از نقا بر قوانین و حکایم عاد و لام کان نیز
از تضمیح سایه راضی و بطری بعلت سایه همراه باشد، اهدت روحیت یارم
بجھت خضریت رحایت نهایی امر زر جسم مل عالم مردانی
عائمه نیزت طایی کارکوده راز فضائل مهان لری بردازی از
حق خیر خوار و خیر خذات دی ای اصف دی زرینه ملاحظه
که در ایام شور یا چه نیزرسیده نشریت نا غیر را بلدوی ای ای ای ای
بهمن ایشان شماره داشت بر سر کارست بر عاقبت این خالک نایان
مانند تعجان ای بالک حسیم افراط ایسپه نار فرد و لغزی ای
با قی مله زرد ربار چهار جو رخا این خاک سیاه معترق
کاریست رتیر خان لفاقت ایشان رحلی و عده ایها کاروف
که بجھت این فاک تیاه افتیح سهم فدا ایان نیزت پیهای

مشور فرخ زنها رئیس میگردد رئیس راه خارجی برشور دیجان
بابل تیلان چهاردر صدر صادر مد محکم ایان لهره شل سراوه
این نایم دیش مادر که زیر نام فرخ زنها نزدیک بین شنار
صادر صادر ای اطفاں عصمه نیم را بخوبی کسبه ایه رصادر
بس که که بخوبی و دشیں بختم بدل در رهان روحان شد که کردند
همست نیم بجھت ایم دل عالم و اغیره و ای ای ای ای ای ای ای
سیان این چهارم فرق عالم خوب شدند با لرزد مهان لزیستی
یادم ای
و بخت بی ایان عده ایشان بند زانی نند علی الحجه بخت
خرن بختیم خیارت بخشم خشم نایر فقات الکفہ هم نند
و دیدات رحایه هم یاریه را شد بیوی من نیا، علی
مایه، راه اعلی علی علی شیخی میر غم غم غم غم

خابک خیمه هموالابی
ای باران خیمه هیچیه، حضرت ایان ای ای ای ای ای ای ای ای
و بخطاف سطاف نیاز اعلی فریز روزد ایشان چکنی همچو دوده
کمال روح در مهان مهان مهان مهان مهان مهان مهان
تیغول و سیه، لعنت باران رحلی و عده ایها کاروف
و در بیت بیتل دشغند لزیخن عدهم که موقن زیمی میگو

در آب گزند تا بعد زست هشتاد تقدیم خانمید راه
نوبه کریم سعی نفایش

برنک مرانک تشمید الی ان نهی نسی راعظ نعمتی لطفاء
فی ساقه قدمک والمح و الماق کت شاعر سمس فرنک ای ای
قدی برقا همار نشی روحی فی رحی خد و حضنی کن
ظرن علیک داردم زنک تختی لانکن آذینها الفنا
پر لانکا غیری آن با غلبی فی منتک العبا ولا يغفری الالئی
کل من الارقا ولا يغفری لصفیه و مفتکه و دسان و دحال لدا
برجهیست رات ای بری عن طل در دن الا الفقیر لفقدان
فی ذرا البدان فی آخر دسان فی حیز الایکان پر تیغه
ان مذکونی ما اتفی ولا نمید راعی هم من عی برده الایقا
لابن په احتمی الای وی رسمی الاصی پرسد تیهی دهی
و سمه شنی عده کوه ربت رات ای خاپی فی عالم دسان
در غریق فی کجا القدان و مرقی غنی تر سلنه ده اهلان و
اری علک فی هزا الاروان الرجی فی میلک دلخی کت جرج
کل شنک و احمری عین رعنیک و شنی بخارط عین رعنیک
زاغنی زنی و دکتر عربی دلیق کردی آنک ات ایمی
آنک ات ایچم و ایک ات الغرزا الفدیر ای ای لان
این عبد در حالت بخوبی روحی و نیوا لز ردستانه در هشت
رها استند عایمید که بخچ لز نرم زدن سجن صادر ای زایم
وقائل دعفه درند عیز زان هله کی برس نلمد دست

برمه جاب حاجی میرزا عبد السلام سمجح ذریش
طران اخی اکمی و خسی بر زادی ای رسیانی لمعن بوزه بحی
پا صحنی ایج - رکروانه
امارک ای ای بکجا بر عی ای ای ای ای ای ای ای ای ای
الظفیر تعمیر جستی بالمری شد لمعن دسته ای متص عمالی
ملکه کن تهدی ای هجری ک راح علک دیگر ایک طالعه صد
واحیانک دمک ای ای بای رصہ ایلک دیک و بای کل دیک ای ای
و بای روح ایضیج بن میلک دلایلی ای ای ای ای ای ای ای
بر پاسخون للهظر المیث آن الایھین آن ای طریه دلایلی ای ای ای
بیحت قد سلک الای ای
س به ایغفرن دیدان ای
ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای
ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای ای
تسیس بای خیر بای بحی فی تلهن الایکان روحی کی فی خلوانی و بیانی
دار علک و ریزولک آن دلخی سعرضا بلا فرشان و روح صدیما
الاسخان لانی صیغه دیل بای ای صدیک ای سیر قیزین

二

47

بشتا نه د را حا و تقویس بر خیزند . دسته ای از پلکان کرته
را هادا را مانعه شما شوند . با این خفا بعیض زخارف را کشته
خواهی سزا این در لایان کردند . خواهی باز اصادف ایان باشوند
اگر همان اسلو و شنگلایان کردند . خونخوار ایسا رهیم را در جان شردند
نه بدین اثر از مرد ایمه کردند . روح رباره ایل غصیل خسته شد .
لهم خیلی دزگری و رجایی رسابی همیشی لمن دوقیم شد . علی
نه هم الکرب و منتهی لجه الرعایت و حصر من از نژاد و
عبداللهها و علیهم السلام و علم بخته من مجال نهاده ایلجنی با
- ایت الله عاصی عجب است

داستنیون . برهانی خسرو احمد خاچ
ستریی علیره همراه نند الابنی
یا متحی سجن هر یاری کش بنازخ طریقت ۱۹۷ قمری
ای روز روحانی من بینیکش بنازخ طریقت
بگزده بوری برسیم و از خوش سرورهای نرمید زیرا
دلات براجع دو تکمیل بازان عیوب نمود که احمد نهاد
امدادی آن روزماهی خفت ریاحی ای بازی هیل غوره
لرز خدا نواحیم که روز بزرگ برایین آنکار را لفافی نیز می

ای نیند آرایی باید متفاوتی سرمه داش دانی بیانی که باش
همات سکل غصه و ترقی یکدیگر رخضوش هستند البتکار ترجم
نموده بودی اگر نمود که در شنیدن آن میسیس سرمه الادکون رود
بسار سار دست بسیاری مخفی شدند پسر خود بسیار فکر نموده بود
سرمه اس علی پیشنهاد نفشه شرق الادکون علی بار در سرمه
در سداده لزمه نمود که این طرز نفشه ای دیرسته دلسته ای
ضرر نموده و عکس اینچه دسته ای سعی نفشه

در سرچی بیهان نفعت نیست بر این شر را نداشتند ترجیح
از ملکوت قیمتی نظر داشتند که این سرمه ای دنیا ملکات ترجیحات
سلامات بخدمت بنی سرمه است و نهایت محترم رضا ای
ضوریت از هر کاره فریاد بآیه بالا بدهی یعنی دلاره طرف ای
یا علی ای غلی مرضی بر لوله در بخار است حفظ عده دلار گفت
وزیر لوله ای رعایت حرج این از لر خفت بخوبی همان احمدی
در عجم ردار با نفس شکار حزن شمع رکشد زیابان رفته
در عجم آقایم ناسنگهای شفته از طرف عین دوی میباشد
نفیتی رسانند جزند کرد و از زمی نمکنند خضر خفت امر تو
حمنت این نفیت را بدل خوش بخانند و همین هست امر تو
شکر زیبی عطر بیج الالوان خیابان هفتمان را طاصی کلهایی
سعادتی عابده و جو هماره است رامند سرمه زیان سارا مید ای
وجو در راجحیم باز غذ بطالع افاق را لامک لائی نظاهره
نمسند و مکافی نزدیکی ای خداوند حکم ای همان
ست تقیدی دار و ای
ز گوشش غلامت سرمی زنده و زریم بیهوده بیهوده زیست
سحاب بجهت طاری بخته و مکانت گلشن و صدست شهدا
معطر کنند ای
حالی ای وی نهی حفظ دامانی ای همیک وجود همیز

اجای آیی و درسته ای عفی را بات صحابی بر صحیح بدان
خط کشید ای
خط کشید ای
علی تحقیق خرسان نیز شدند در لهستان است دند عی
ای یاران بادقا ای نیند گان صادر خفت بجهای نهاده
شارت زیجی همها اسوده و خاک لغوس درسته
بر بنالین هفتمه ستفوق در بر بیانی خواهد بدل و خدالهی
ز خوار بوضه بدارد بیدار در بر بیان نفع و ایهان غسل
بن جست که ای پروردگار محترمان شرف در بیان ای همیز

۴۶
سلمانی با ای خدا که بر میان رفیعین میان اهل طیان نیست
هر چند رخچکین ای ایضا فرشته در راه عنف طیان حسین
گرفت در چین زاغه می نظمه و دل همراه میعنی غرلان بزده
حباب دری و نمیان لوسارها تیر غرلان سر رفیب
ای پروردگار رخط و حات فرمای ای جانطف عقی صفات خود
کن ره نهاد خوش بودن راسه بجهد خود لر شرور عصیون پدار
تری خانطف عقی رخادر شجاعی و ملیان کدوی رود میان اسمای
ای باران ای ای زر چشم رامت حق نمیز است و نیز ملکیت
بر قیف دار مریده رامت ر و ای ای ای را خصم اشکد سرخ نمود
عرس هرات جنوب غرب است شامل سرک از دره است
وار چشمی بی خواهان ریز بناست بعض دهدان ره رعایت فدا
طیان هر دنی لغی علم خلاف را فخر آزاد و در دنی
رتبه هات تازد و هیچ ای ای ای رهان شنیدست
قال شنیده ای ای ای در رهیت صدق رضقار خواه
این تقدیر رها ماران ای ای ای در میان رهیت
و دیگر رخچکیه رضایع بدلار شنیده بیشتر رهیات
نطیین بذری را متفق فوی دشیں وقت نماید آنچه من
مرات المون آن ره نظر بمنه راهند بس ای ای شرایحی ایه
وقت لذت زد هصن چین را سپاه رشید باشید رضاید

۴۵
لشکر تمحیع بساد مواطب باشید رثب در زده را قب گردید
ما عصفی صدر ره قدر زندگی روح تماح القدس را کجا نهاده ماحفظ
بی پرسه ره عاصم نا مائده که جمال بارک دفاعی ای سر لر شن
بیان ره خود را زندگی ای ای زنکه لغزه لمشعن و بی هم ره گفت
عد الهماء در دستان نفیس ای
و بقره ره ش دوزن متعول نسرا مار دار فرنیتی باده بنا شاعر
سر تازد و لفظ بزرگی و بیش بی خواری که اید که ای ای ای ای
بی خوار کا عجمی خاره ای فرمای سر بر سایم شیخی شیخی شیخی شیخی
چشم خی فیما الملت شیخی چشم خی خوش بی خوش بی خوش بی خوش بی خوش
لطفی کیمی ای
فرمی ده بای پیش ای
کن شیم آیت بیش
بیشی و دلی سلا بیهاد ره که شنیده بکار بارک و لکن میز بیش بیش
بی خود بارکه ای
محروم باید و سرا فنده ای
محکم کو زناید و ره ای
بیزیان ششیں دیگر شنیده بیش بیش بیش بیش بیش بیش بیش بیش
ساید مخلوات ای
همیت و مرجیح عصره رهیت نورا اگاه شنید دید ای ای ای

را خزان نهاده ولی ایده تغیر نماید فرستنگی بر پرینز
پردازیه اور آنکه از اذلیه و عدم ادب اسلامی عبدالمجید
شب ۲۶ محرم ۱۳۴۹ آذربایجان تقدیمه شد

عن آرمنی و عدیت النجفه و شناسه سعید

مرانی با آنی فی همان محل انی پیش لفظ امام ابا زاج نفیح نادی علی
صلی غطیم رملاد کلیں ابیل ویکل قد آرت الی الفتنه المفرونة
الا خیم کیا بحکمة اللہ فی الفتوحون الالی تعداد انس بجا
خرفت امیا آردی البه الا شعما، و قدر عصیه روح نہد رسید
سی لمحه دشنا، مرط قدمی روت اخوندر فی المقام الاعلى
همان محل سنت فی المقام کویل و نسبت الملک فی اهلن الرس
والانوار حفت ای اما حکت فی به المقام الاعلى سخن اللہ
الظافری، راد عزیز لعل فاخت و فرض در حرم واقعی متهدا رایب ق
شرف عاب من میک رذا قول است قد تعریت بران ای عبار
فی الارادیه و مخزن و مطاح شست عقلت مار محب حی فی
عمار الجار و اوح الموار بالموال والدبار فالمهبت الائمه
پس ازها راه اهانت الجار زرا بعها و صواعقها و طرزها هارب
قد تعریت لفوس و خرجت الصدر و زیر لفات الائمه
و رضافت حق علی الوحوش پیغمبر سلطانه فی ادکارا و نعمت
فی مرا فهمها و مغایرها لانعم الائمه و این الماء و

عزان پشت
ط بسطه جناب آنیز اعلی اکبر علیہ بہادرتہ الابنی
نبویه
حلوان بسطه جناب بزرگ اعلی اسریانی جناب آنیز اسید وی
صلی بہادرتہ الابنی
بامحبی چشم ہو الابنی
ای شد افراد حکم بزرگتہ الله لفوسی شیخ حمود سراج عود

قطران در حفت جلاغ رزکت و میخت خود را میخواستند
و در حفت شده پر پر قل قل ای پر لفوسی ریخت حق و حکای
وقریس و لفوسی و لطفیت و صفاها پیت استعمدار را ریخت
این است که مخدود القاریکم و ملک و میر صفن ایت بہی کر زمزمه کر
پایا اعلی لفوسی مثیل بیچاره و مخونزد بر قبور سرمهد و الکریکر
نهاس نیاز استند لفظ بہزار غور نیخت شد را وحجه
زشند خال محمد شد شا لر سفله نایخت شد بیار فوجی و
پرده امام بحقی دزرسستان و حیضه زرادیب هی کرد

من الموجد سبب لاعنة المقدرة الالهية الفضل دارعنة بخل
خاطر سلطنتي في رحمة النّزل رئن ويلطفه حالياً برونة الانفاس
العجمية رسائل للاشراف على مطربيت سك حفص كائنة للعلماء
الذريجتين والى اصحابه بدل كل رضي وله في خرا الوجود رسائل
لتحفيز انبساطي وعفو عن حطام طماني وللذنب اخر الزرفة
لذنبي عذفون يربان ليسمها شمه حامي رسالت افتتاحيات
رافض بذا الحال التكاليف غولى لاتفاق زادف نهاد اثيران
رسائل بذا الطربان حفنا لله ، برداقة بالاباما بروحه ليثنا حاجي
رسائل بذا الزيجات يوحد الصراحت ويفتح نسبيل وله الطبل د
لطعن المقدس ورشح المصير تذكر على فضلك الموزفه يا
غزير يا عذفون رسالت قد صرت في لعف ودار الراجح برصاصه ، لو
اعلنت على لعجه العصا ، باعمرت سهلها الانسانيه ، ودخلت من
حشيشة الغرب الاجي ، ولكن لكتوب اشد قوه من المخدر لينفس
في عقدة زغرور علانقى الامات والتدبر اهل اتشود رسالت
قد ساع وداع صابيك في سبق للاجي وذمارها درعوت كل
صيحيت دارالخلاف ترک التفاقي في الانفاق حتى لصغيرها بدو
الاخراجي زمانها ريمانها رسالات اهل الفضل بارها هاجي وذبحهم علها
ثم شعبها ونزلن ظلها برقن ازارها وعلق عرت لاعنة زدن
وست الاذان وفت القلب دوالا رساله عاصفون الرأيجر و

نزف انتقاماً من العذاب في المكبات ولأنه
الآن درس على باترسون كل امرأة تعلم زعيمها من قبل
عندما أتى بها فالمدن رزقت الأقوام سرت رايانا
حيث والسيد أنت رسن ما لا يتنفس عن زرك
وبحسب ما عين مختلطاً تقد المهميلانغا دادينا تكرد الدي
وبيون شبح خففة لم يغير سلس انتشار ياخراً
طريق لعناد وشين الرصبا في الصعب لا أولي ورثنا المصالح
في اللوح الحفظ مارتفق ليتشير الائتماني سرت آن
أغزر عرض بالخطايا اتساعد سخنا على عنة رها دخلت به
صادرها أكست إيتا في نهء انشطة الفايزة الدنيا سرت
آن العقول تقد دامت لنيوس تمسكت رايلوجه اعتبرت
وبلقيس آن اعن عما داروا في رهنها وطوبى غافله
عن زرك طبخة تمهيد لف العروي سرت ثليت في تالوك
بسن ربناك تعظيم بعض مع لا يغير شدة بالعلوم حتى يغيرها
لأنهم ولن نسا انتقاماً من فحسم سرت آن الأحزان
تدبر عدراً في ساردين المفراح وإلى إزاله ولأنه هنا تسل الجحود
يجرب الطعون إلى جعلت التي اهملت تآكل برمانين سرت
لما علا سرور اعمالها ولا ترا عذباً بذلوكها وحطها أنا فتحت
من خصوص كل من الوجه في حيرته همود ونفعوا بمعقران باعور

نحرى دايرادى في الميدان دا ههارى دانا جن سلى هيم بى ندى
دوجرمه النزد، اخن اتهم حبس الوردة، الى الميادين الف العاشر
يت افع الألباب ربانت الالساد وامن سلس دله دله
ضى حكم شمل تخلصين في الميادين ثم سمعت الجوزين يرك
في الميدان دوكه تعلقين من الوريق ووندر قاشيميد لفها
قد زدهم رحمة العليل فرثهم كما هما صها، ائك تلقده
الغرين اكرب راتك انت الديم ارضم ثم رعيهم عين
تعيش

ذرت العقول را الابواب رست المفوس بضرور اللدغ وادعه
برد اصحابها تحققت نته العقاب وحيث ملها كللة العبر
رست لانها خذل بالذرب والتعار رلا يجدها غيره لا يعلم بالامر
وانها سرى لها طلاق فقط من نته الهرى وتجوا من لعنة ودمى
والقدنا يارست المفات من تصره المهوت رجمن لبغوات است
تقدس المرة وادت بالخوا رعايا اهل المبغى ولعبي ودمى
نخد آنامست رلا يغش الالات رلا يجرب الالات قدر عرقها
عديك بيلن الاعمه المدك عافت لغفريشك وغفرك رلا تأبها
بعيدك رب خطاك ابات انت الدرك ابات انت الرجم را تبك
ايات التراس را تبات العقاد رست لآن حرب لا تذكر لم يخط
الايض وملة الاصرار في فل المدار سمو هون الملك في لعمي الجبار
تفصون بن ميدك في خضم المبابلي بطربي الاصحاج بيزبون عيج
الاسكل وفني المبابلي المدعي سحر قون شمار الاسى واجوي والكم الوي
يرست اون للفقام ولو لون الماقع وقطع الحجزن بيدل ويني
الا درة والمربي وكن عال ديدن ذلك بدء محمد بن نظم الحما
حتى الفطم الاخير رست الابواب رب لما نهم في حشمة
انفقة بيمين وشتم وهايهم من امرهم ردرا رس المدحهم
محجري زلطف رحومي رلو عقبي في وقفهم روط ايشنا قيد اليمى
لهم تغفي في خضم رديي بيد رحوم روكي في نوت هام نه رهم

داسته رب امارات البدقه الاستراق خوارزمي شاعرها
روا لا صاف حسن لفرض الا شاعر فهمي صفت امارات البدقه دوين
اهمهم اما و رانفسن نعم عمالك لهين مستحضر نه المالي كل المربي هانه
رس اندخون بعنوان ملوك هاشميه نهذا لك الحمد والباقي على زيمه
الكتبي على الا صاف ، واشك انك عنى به الواحة لعلكم على اعلان رفاه
النهبا بما جعنتهم آيات الترحيد ففيها مصر الجده و رايات تقدس
في هذا الفقير الجده رزت اية له معناها رشت بدليقيه و
اصح الالنوازي خوار حركت اطهني و وشم ازور نقوش حملت
ووجه حضم ازور يرك راهن ملست بدر حم زورك رشانك رجدهن شمار
صلدقفات انترا ، وارز بر جهوك طهني و ابرارك بدرتك انتقني
وابروک حرتتك لعيانك انت انت المكر الواقع اخبار حجر
الفق و رئيس الرجال دانیات لجهن العيت نهر لغوطه حکم
المرء ابی ماران غفرانها ، این غدر ای راز بدر حمان
بهوک از رایانی تامه مخفی خلکدار درود ما یا هام کاید و سارادا
خواه سرخان بیا پاید ولی صرمان عور و رصت لفقره رثائقی
رست زیدرس علی ایند اتواج رغوانی شاه ای اسطوره دی
یا شکر عجم دانی اهنت سایم هر زور ادراق از صحیع افغان اید
از زده بیک لاجه اس نفع و محال باز جهولین اوران تپه رخادر
خوجلات نه رفضایی لازمه سرحد روح دلسیل لطفی علاجی
خوجلات نه رفضایی لازمه سرحد روح دلسیل لطفی علاجی

آفاق نهال لکھلی نشند نا یغصی دعایت خانہ کنے
دردیاں لفعت دھجت بخوش پھر وش رانہ آہن لعاف ریخ
آنچ لسخ گانیدہ دامات دفان بست فاید خارجیک کوہ
عدوان از مرععہ ایکان براندنہ دلکل ریهں اکار عقیق
پاپنہ تو زربت لغیں خانیدہ وریان وصافا تعلیم جہان
بشت نہیں بای ملاران وقت چاہن جان در صفت دلکل جہان
در میان چھت پی کنہہ عوہ سانی ۷۱ پیدہ دستیک میریں
پر دل زید شمعی پیس کنید دلکشی چاند ام ملزد دزنه
بی اشہر و مردانہ نادفت هست شکاری چنینہ
صدی چاندیہ لرن صید رحایلی و دین کمار موہبت رخانی چنی
عمل توجہت تعلیم زرداںی عیسیم لہما الابھی شیع
رقابہ شد

شرق و غرب عموم اخی ای صیسم آہن کی

لک احمد ما کی ساخت ابلس بکوت لغظہ دھبال علی
رجہا اجھا کٹ طشتیکم ستحڑہ حاتک و رارکتہم سیک
الفقول من راضی خردیتک و ازرتلت من سماجا جھوڑا طبیب
ولهست قدر اجھا کٹ واجھت بقدت روح القدس بالیعن

قارا علی خدیک پایا تم بکات ندیک و خنجر کم بردہ
من الملا راعیل ناسہ من عذک و زرفھا من لذک حقی
نقیر برا علی اعلا کلکت و نتھ فخیک تریل آمیک و زرخ
کلک دیک و بست تعلیمک دیغمیک دیک دیست میتاک تو
زرف خیام تر جیک الفارة الا ضاب علی املل ریخ
قطب الاماکن چھلہ بعیض الا شان بست آنا جھلہ اینا
لقتہ کت ما سراوا اظرها علی بخت بکت خمن بالی بکر
لہیڑا انت و من لمس بکر خانا انت و من لصفع لفس الا
انت بست انت الباہری نہ الا جنخ لہشکر بیغی
لیطیر المثلثہ حقی بکر لایح العلاح و مزف فی نصہ
النجاخ و بیط لنجاخ فی عتر علم بکت الابھی و سکر العطہ
الملا اعلی رنقر بکت بکت بکت بکت الابور و سلذد ایڑا نعم
پائیم ع الاسکور و بکت وانی ساریق الأرض دسدار همار
لیطفقا لہشنا عدیک فی بحاص الوباق دیشروا بلهسر
ملکتک فی قطب الاماکن سندفع ردمیم من آلاما نخدیج
قدورہم الی الا شان و مہمنا لدک و تضرعوہم بک
زیستیک صدر حجم بکات ترحدک و ترقیعینہم بکت وہ
اعدهم نصریک بھی بکت الکھا جعل سر در جھم بکت اسراہ
لہمک لدھیم بقدت روح ندیک و سونہ مدراہم بکیل

الظافر و خشیم اثرا که لغتم اعماق نکت آنست
المؤید المقدار احیی التعریز لمعنی تحمل راند سعی کل شیرین
پالان تمحربان عبد الهاشمی بود که در خبر رفاقت خیره
سرابین بند استان بمنیا عهد الجفا و چهاریان با در خادره
با خوش خبر نمود و ندا بهادرت تیکنگ میخود راغب منور کرد
در شرق سفر شد از این روحی مجایع رحیم از نهره زده ایانی
پائیز عالم اعلیٰ ترا صلی شد روایاتیانی اعلیٰ بر کجا چشت
کریز اینایی است نیزی که بر عیاده سر جوده بنیع امریک زد
نشست روزه خانیز که در محل تریل ایات رب در دنگ زد
در نیل مسیحیان لعنه روح شد در راه پیغمور دست نکرده
ترت اخوند فشرست در راه الفتوحهای اوروب راز راطیه
اسکندر و سلیمان دارفهون کا میفرش کا اول مارس هفت
خطاب تبعیت رسانی صحیح شد سمجده در راه فرزن لعنه
در رفائل صد و ستد پرخ پر دهور و پهاره شد تا مده سانی
بنیز زدید در مجامع ساریزها در حرون راک این حقی درخیز
ام کشا خطه های مدیح تجویی ایت روحی منیاض و روحی ایل
کنایش دعایه لغفل رغایت جمال سارک لقی عقد بر عک
اغراضی را خریزش کل اصلی عالم در بین دلاین پیشوندی
جمع در دست عموج الها راشکر بکرمه و این بعون رعد

جمل پیک بود که در حیج ماقع نایمات عکویل ایهی بیچ نیزه
و صبح عد الجفا و با روح پرسیه راشت در جهاد امریک را پرداز
که روز علاحت مل سرمه بست فلات نموده ایجی هاشمیه
عموم ایزکیه ایجدهات جراید ایز خاصه ایت روح ایپیک
و علافس روسیه و روسیه و روسیه اعلام و روسیه عرض است
حمدیه دار الفتن غشم کا لیغزنا و جرمیه لعفه و زل الفتن
انکنرا در روسیه رسپچن کا مارلیک درجیه دحیی و رله
دستا نزد روح جانه عزیز بوریک حمیع این ایلان نهاده
در روسیه روسیه بشتر خیر رفته و این است که زلعنی د
در روسیه روسیه بشتر خیر رفته و این است که زلعنی د
بر رفته جمال بورک که اراده ایطلقة مت ایمیت در حیج طار
تعقیل نافته و ایمید عد استان نمودی بارزی عبد الهاشمی
خردرا قظره راهه و دلین خط عظم تیکان دست ایز رده شکر د
رکن خورشید ایز بید آن ایمه ایلزه ایز رشید بید عینی
یاده ایهی باری ایت خد عضتی روایی بستی کلکن نیقت
نیستی کایه را که در عذتی خاتم ایت خود ایکان این نایو
الله سیداخت بی عنی و صون خضرت سقده لصیره فیض
عبد الهاشمی عیل صعیف بود ایندا لزشت بعثت بیکنی
در غصه استی علیه رله بیجوم علیه روحی نموده میلت
رکن الخدش روح چنان قوی یافت که این صعف عظم

دفتر سند بازیک مدنی بحقی زائل گشت لمنا درباره غیر
عبدالله و تجویر دفتر خواه برداخت دعفودور دیزیز روز
پیش از مدت بود که آنچه ایلی رئیس عبد الله گزند و حسن
آهنی بنده مکنند درست و تحقیقات نمایند که از زیارت فضای
عبدالله، فوری در لش فتحات بهم چالن غور در عکس شنید
رسابخس آینه ریشان طبیعت ملا اعلی بجذب آنقدر شد
دوف درست این بنده استان القیمه شد فاسد شد
شوند رساینه که عذر از بارگ رستمته نه منزط و منزد و ط
بعای عبد الله نه سجان نه صدر عجیب است و دینه خوش
رسانی بر الگفا هستم شد آن اغطر لفظ کریان ای عجیل
از پیمان نرفت بعد لاحظ کردیکه لمس از سرمهز جزت
اعلی اعلاه کلت هست شد لمعناظر ضعف دحال سارک شد
که بعد از صعود جمال بارگ بجهانه رسکه از رشته رانند آلمد
که بجهان بیغایت جمال بارگ عائب زدسته بشنید عالی
دیغاین مرا نهان نظر دست روست رسایه عبد الله هستد که یا
گرف رهله کردن و ما رفع در راه خود رسکه بدور رین ردار
تلخ سیزیل شود و تیا رسک مقله از ارض تیرک این اول زد
راز کایه ما اماز جولا لکه ای نش اه بمحابات نهاده
بقوت بکرت ایهی لایحه این کما هلات محظوظ رسکه خواه

خواه عبه ایهه، سو جد و خواه بخورد ای از صعود آن در ادب
درخششنه فتوی درام الله خواه شد تازه قای این نهاده
در درگاهه رفته درام الله بیل گرد همایش بیان رف
تر دنیم فی خسان بین خدمت مدعاز صعود نهاده بازی
بکرم و لفظ رفدان تخریزه شد و فرف تر دنیم فی
فی خسان بین حال علطفه نیمید که بخطابه رف خوش بیان
این طبقه باشند که مورن ای اهم خواه رسک بقدرات همی
ایست بینخیں تعصی کونه که بعد احنا، سرف بر داده
دوای او ره بی محظ طو ناقوایی ایند غفریت شور رف خوش
حاجت زندگانی در دنیا بیست بی رک سکان ناچنان و نهادن
هر جد سه در جایی بیست بی رک سکان ناچنان و نهادن
ن ترا آن ای ای ولی قوای عیشی در زیارت جوانی و زیانی و
احمد شد هان غفل دوست جمال بارگ فره جهانی بر
چال رسکه جاته حانی شاپل داشت از لات ربانی با مصحح
فتح روح حلبی لایح ایهه خیزت که من بعد رکه کر در چه
تلخی باغات زرده ای یاران بروهای جمال بارگ از
الاطاف سرمهه کن درست ایهه خیل که جهانی رسکه خود رسکی
صدید دریا را ن ایهی بید شور ناز ایهه هنگه بجهات ایهه
که عیسی ایهه ایهه ایهه ایهه ایهه ایهه ایهه ایهه

ریفل بر اعداً و کمترین دامنه تا نفعات نهاده صورت خواهد
بود اینی نایاب و از زیر بخت روزی زین راهنمای برخیز
و زنی غایت داشت روحانیاً مسخر و معنی خواهید داشت و زین
بسیج کارشند و توپخانه بستان بگردان افواهه دلائل روحیه ای
برآیت پس علی الامریت خانه خانه لذت روحانیت زین خواهد شد
بعد در میں نونه دلی حول از رفرهات خوب است خوب است خوب است
منزه شدند و رهایا و لفهای خوب است خوب است خوب است خوب است
شیخان سیدان باقی شدند خوب است خوب است خوب است خوب است
و جدد نامه و فرامی بینی بودند با خاص است صادر و میری هم
صلشد حال برای چشمین همکاری ای ای مبارکه ای ای ای هم
نیز
وسته از ملایم اینی - اینها باید احتجای ایی ایی ایی ایی ایی
اچترم در عالم دارند در حق شیعین بجهی دلیریز در در در در در
سرور و جنگی میل میاید آآآ و احباب شیعین بر الماح ایی
ناریل طهین ان اوصاف علی فرماده ملائمه ایی لایل ایی ایی
اگر شرطی صنفی ایی
الی عزیزه ایی
رحمانی لرد نظره برج ریا تیره و ذرته روت ایی ایی ایی ایی
رده لریمیم اطراف فرید این ایی ایی ایی ایی ایی ایی ایی ایی

اين نهادى زين المحدثين اين المنقطعين لذن الطعن بهم
بهر وهم يرى نزلا من اسعد عباد عصى رسوله فرقان طلاقه
است زال بين ندا سلطان لعنه اى ملوك الارض حتى عاش
ما يشتمل به بورخان زاده زاده زاده زاده
شارذاني زاده زاده زاده زاده زاده زاده زاده
النجم زاده زاده زاده زاده زاده زاده زاده
على اعاده عجلة دوكل بسرعه الى سهد القذر اطلع طلاقه
فالولا رفعت لستاده زاده زاده زاده زاده زاده
ای هر ملک زاده زاده زاده زاده زاده زاده زاده
منه شغلت ارباب اینها فمحبت و حاطم ما طقططان احدهم
لعقاوم زکر لبل و نظره در از زعا فی راضی زیر قلب زریز
زیرا الفراغم فی اندیمه کات بیت جو جهم کام س ط محمد
الدین ورثهم بد فنا الصفا و نقدم با مراع البرین و الیام
با پنج رسالان و علمن حجا و القیان آنکه است المرعنی
کاریت المؤمن الفی الغیر الغیر لاما الامامت بالتفق الارکم
جودیه زریزه زریزه زریزه زریزه زریزه زریزه زریزه
زریزه زریزه زریزه زریزه زریزه زریزه زریزه زریزه
پاسیمان رفعت کنید ازون داده بزود خال حکمت من زریزه
لعمدم شد که در زبان امام اتفاق بحد در ثقات صلی الله

خاتمه کنید و زرتشی فارسی علیه به راهنمایی
خطبکن پیش از همراهی سلطنت خسروی چهز قطعه آسیاباری
ای مردم فارسی عازمت حمله بازی باری مبارزه نمود و ولی تورانی علیش
آورد و رومی عازمت حمله بازی باری مبارزه نمود ولی تورانی علیش
جهان بارگ سلطنت باقی جادرانی باقی نمود فرشت همیشه تهده
است و پیش هم ملاده در شنیده عیش تهید شد

چه خسرو جد سیم مارسی هفتم خوش بار
با هیئتین همراهان ایلی
اید و در تقریب بان خوش بجان هم که پر پوی لز
افتسب اسلامی یا نعیده و در پر از محابی نزدیک رفته بوری
در محابی نعیده هشت بیرون را یا نعیده و در عکس شکر خدابند
به نامند رسربی با فقهه مشکش بدست داشت خدا زمینه هر شش
بره شاپت ساره می نمید کارهایی هماید پهانه همان است
کسری و در پیش نزد ای سرمهت شود لر خانه بازد آنرا و داد
لرسته نزدیک رسربی بان جلسه اشده نامه تعمیر شد رسربی بازد رسربی داد
و پرخواست اید و دنیاک رسربی شنود باشان خوش بان و درین
ساد و حرم ساعت شنبه شاه

بر عکت بازار عجمان غسان زیده شده

بر سطح جنب آغاز می شدند عیشه برآمده بود
هر آنچه عایقین نداشت
تم تمهیں باری دو هفتم این درستم زیرا ذخیره روزگار
خطابی سرمهایی ای میزان زیرانی که مردم غمزه نورید گاه خاطر گردید حوشی
پرورد و این اتفاق اسرار محبت بزرگانی سندش را پس در بین اینها
ماک زیرانی لائون پس از اول راه بر قوی تغییری از این اتفاق خیفتگی را
در حق باستان بلکه سیان بندمل داشت که در سنای سپاه خاد در حکم
وازارفت رئیسیتی خود را خدا نمود فیض که ملکیتی سده کاخ را
شمشیرها مانع فروخت و کشیده شیان را شهاده کردی و پذیر از
عنوان ایام را را خوش شد بعدها فران زاده خانی خانیل را با هیچ قبلی
آن نه ایندیه در این که بخیع اعمال و همه کارهای محلی را با هیچ قبلی
معنی نداشت

۱۰۷

بحمد نفع رسمی شدید در سیمین آنچه مقدمه از این طبقه
زندگانی یا جهانی مدار دارند شوایم بیلیم آن کی در مهادید یعنی بر
نهضت علومن رعن رعن محی زنیش شدید در در عرض شکم فتح شدید
شیر زده مهادیکان و دل ایران را پر کردند مهادی
این علم خواه نوروز میان راه باشد و توانید میان اخراج
محض پردازد رکز جذب پیغمبری بجزء فزع و خرافی
لری راه دلخواه میان مساده کن راه نرمید و برعای سرداری
که خداوند گهربان این نعمت را بجهت نسبت نسبت نهاد و آن
پسرشی از این نوعی میتواند حق را میان ده و رخصم را میهم
نهاد و حفظ بالغفت نسبت فراید که بدرود مکاران
خرنندگان را توقی نمایند که نعمت سراسر عالم این نعمت کردم شما
دست نطاولی طلب و بعد از کردن و بارگیری خود از این
عالیم این نعمت کرد صل و اضافه فرست میسیس گردد نهان
جرد و افسوس بر این لطفتی بیهان میان آید و رصدت
عالیم این کلبه کلمه نعصف نیزی دو لفظی هست که رسانی میکند از
میان بجزء دلخواه آنرا در می بسیار بخوبی برآمدند و
لری یعنی بحث تون نقد و غیر روزانه ایات پا به راه نمود
بین نورد نویز نقد و غیر روزانه ایات کوچک شده ر
در نوشته دکهربان معنی نمیباشد

بر این طبق از جذب زائر شنیدی رضا خوب را این ریشه علیه بدهد را
نمی‌دانم اینها این سه عصمه بر داشته باشند اما اینها
اما پیرا کوشیده بارسی ای اقای پیرا چهاراد با هجرت زری آغاز شد
عبدالعلی اقای پیرا علی دادر را با عس امامی آزاد رحمت کرد
شنهدی عبدالعزیز تبریزی افغان خواجه اهل علم پیرزی امام شهید
نقی مدنی اغوا زدی همچنانی افغان پیرا علی علی چین یهودی
اما پیرا احمد زرده ای افغان پیرا علی نیزی افغان پیرا علی علی
اما شنیدی حسن نیافروردی کانی افغان پیرا احمد زرده
اردوکانی عذقین سخاگار افغان سیدی مهدی رضوی کانی افغان
صیبی شاهزاده ضفاد علیهم به رهنمای ابا ایشان
یا صحبی سخن در این شاهزاده
ای ماریم غیر عذر نمایم ای شد در فرد پدر کوهه حضرت بن زید
عجوف ناصری نعم و لصیع و متعززی یا مام و دسته ای الطاف حضرت
حقی نور طبلیم سرمهات مان حضرت دشت ایم طبلیم عزیز
سرور درین خسرو شتر حرم در انقلاب ایان احمد شد
ضر خراه عکم دریه در هنچ دسلانی محمد رسولو شنیده بیه
حربی الفی پاشتیمه و نه از کریمه علی علی شنیده قرق ایشان شنیده
و غورت ای ایشان ارز و غوره در چند مات ایان شویه
پیکر خراهی چالغ نید و در افت رنجست من خاطب

تلران خوب نمیخوان پسر فخر خان علیهش کاپیته

ای بندوہ آستان قصر مکونیکه توت مدیدی شس زدم
نموده بورید روان اینم بخواه رسیده لر خضرن شاهومسته
که از کشان بطران غرفت کرد و ام در اینست جمله
خوشی کنیز نامد و درگوست شاهی دلاغیت تمام نموده اند و زاده
پالان الی عقی نمیخوض من ادیک الیس ایلی مقدم صدق
عهد علیک نقشد روحمن خواه سریع نوقی العاده ای همان میگشت
نموده بورید رین اسما رسیب بزرگتره از الهاط الای
ایس دردم کوکمال تخت رعایت قائل هایه و کاخ کله
نهارت از زیری دل جان ریچان ریچان حانیارست ساییده تخت
اخیری حکم بخی و فادر رایخت شناخانه بر سان و عدک
التحجج داشتند ا پس نهانی ۱۳۲۶ علیهم و علیک

انتهای

آستان خضرت سید ابن سالم لاصدق علیهش کاپیته
کوتاه انجیر نیزلا خاطر گردید لزعدم ماروره احنا با گلکان
مرقوم نموده بورید این دا حاطم اسما رسیب و عرق اخبار آنکه

مجسم رسالت شنایه تابا اغیار مارکرنده یعنی نهایت نهایت
نهایت بامکانه است کرده و بخدمت محکم راز شود و این مدن سرمه زد
نهایت در صحیح فضه باید در اتفاقی در صفت حقیقتی غمی
منه نایل که اقبالا باده عجیش نیز نه داین چنین گفته شد
مکوت بعلی اسید ولرم که آن برد و این در حکوم سید محمد رفیع
نموده بورید ذر هم فی نویشم معین غفرن خود را در خیلان
بینی یا به که فراید با حکمه عنی سواره شد اعذن باین نقوس باید
از نقوس ضعف کرده است گنی رایا بجان فایی و لارندا نه
در ام پنه بایسته بتمد خویشتر است در بجن ایی اینکه
هر ای لیبی بروجور بایشیده بایه سه روره نیز است این نیز
از اصل درجه بیچی نهایتی غلامه عالی تضییح کی داشته شد
امد از دجوه سان پیغم و عدک ایحیه داشت مدنی میخان
تک شد

برهان

اسما رسیب کی رهای غرفت دل زند روزی سحت صدمت
جال بدرک بق انسه ااعظم ناید و ترین سلطنه جیم
اسناد رضای نداف آهیانه نداف آهی علی خوفست

بوض خبر الابهی فتحی فتحی فتحی فتحی فتحی فتحی
 شریک بن غفارت الفتن الشفیعی من صدیقین الملاعنة
 اولا اشترانته علی نہ العصی و مکافی بامعرة المؤمنین
 طیار من الطیف بیک الابهی ۱۶۰ اخیر کلمه ماتھک
 لمرفه راخچک خی تواری بکر بین العینین دعیت
 انجیه ولئننا مع مع تیشه

۹۱

آن جمعت به ندای آنچکه ندای آنچه را جواز زنی
 آنچه زنی عبد العالی بزرگی اتفاقی را جواز زنی آنست چه خسرو
 آنچه ستم پیراندیز آن همان شیرید آن همان شیرید آن همان شیرید
 آن همان شیرید آن همان شیرید آن همان شیرید آن همان شیرید
 آنچه زنی جملی آنچه زنی احمد زری آنچه زنی
 آن عذر محمد زری استاد محمد حبیب استاد محمد حبیب استاد محمد حبیب
 استاد علیین کبار استاد علیین کبار استاد علیین کبار استاد علیین کبار
 استاد اسحیل کبار استاد اسحیل کبار استاد اسحیل کبار استاد اسحیل کبار

۹۰

خلیل که هم با نیزی تعدد مردم شده و کی خسرو
 رازی ناد نازه لی عبوده و در رازی توسته است راز
 یقنتی ای فخر رخبت رها نانه فیل عظیمی دعا شیرید
 عین رخبت اخبار اند درستان ای همان عین همان
 داش باشد سبزه بست که در درجهان همان روند غیر
 نهاد

ای درستان بستان صحبت در راه است در راه است
 در راه است جلوه با غافی نموده و بدر لایه زیاد طلاق با رکش کرد
 و مانند مزمایان ایوان کوشا رفت خشنده شر و خود مید
 چهار چکلت اورد و ندا با بهاره الابهارت که از غلای
 مهاد است در راه بفتح فرسین بز المیاءه والریت که
 گوش زده بورخشنده روله در شیرست جرسن لوف بار
 فیض در رفاقت شیست جر خصم ابریزی و بیوت عالم اسخان در
 جوش است ماسا اسخان در میل عیش شیخیت قدس در
 مرور است و احوال عین دغانت رت غفر در صدد در گرد
 بیس بجم جست ابهات که شرقی تغرب لا معطر نموده و

برینت آفی اعلی ایت که خادر و چهار بینوکرده جایی
برینت اسخان نمیه دخواه زوره درباره طای ایام خرا نسرا سبز
خرم خوده ایات توحیدات ردم تجسس حمایان زیر نشسته
محایا دنخوت تسبیل سر که اسخان بیچ رسم ایل چیزت
چیزت امرنه استجه که دله در فان اینکه دارمه لهر مهال
برینت ایت که همیرات و دارمه ارakan اسخان اند اینه
اهن مکوت اینه بگوس بسته افان ترا نفت و دیگر چیزه
جا اعلی ایان رهایان شایع نزاصل ولی نیس که غذان
در خوردت بیهان و چهارت عالم اسخان چهار دهد ساشر ملابان
در زوار اشت و قفسه دارکش سرمه که خودم و چوب زنخه بازمه که
این اخزان اینه زیاد برآورده و یا توں مر این نهاد طیلر المکرت
لغه زنده ایت زنوم از سک شنوم خودت و عیل از مده
رس تصلیک منبع پاری ای بدان که بخدمت ای رهایی د
سوز خانی رفیلیوی زخمی یعنی وید متفاوتی مکمی د
شنبه و علی حلیلی دصولی اولی و غصه ویکی و زلزنه محیی
بر درختی علی و دوستی ایهانه و رحمتی رهایی ویتی صحیانی
و لطفی ایهی چام برش لمحات ایهی و لطماع اندر رازیانی راه علاء
عیله جمال حانی و رفع اعلام رسالت صدیقی عاشه با افراد
بغیره ایت اسمای عالم اکھایرا نولانی نایند و بعیض تغایم

الله ترس تنظیم عالم و صدیقی نهاده ای بدان زدن
در گفتند و خلیان کوششند هیکل امیره را ازیرد
بنخ ناران ای خاطر لنه و سراج مده اندرا آزار ای خفت
حاجت و صفات فرماده امرزه ای جهتی روح حات در که
و زد تختی دیر سراج کرده تفصن هان درخیان این روح اصره
ایت و ای نهاده ایت سرمه این نورها ناشت دان طلعت کیهان
این عذر و لذت دان کج اجاجی این حات ایت دان
حات سرمی ای سراج ای اطیان و صفات تقویت در زخم
حصن ایهه رازه بحوم این هفده و هیون در بیر المعم اکم
اخطه ایهه ایت بختیه والیت و ایکار و ایاقن و ای اطلع
را زاده و تغییس رهانی و لیشلی رهانی ای ای ای
اگر ایهه کام و لذت یا لصمه همان بروز حس این حات
و لذت هر روز و دعایت تلی ویں حران بختن زرد بعد
از عذری و حی و طیع ایهی خفیتیه غش نهاده ایت ایهه
نامه ایت شفاف و لفاظ بخواران ای کرده و دعایت رهایی
صلوه باید و حی احمد هنگفت راه دارند و دهم رسانه
و صفات عربت از شخصی را هم حمل این بیوت تردد
عالیم خلیانی نهان نورانی برد و نشتر بایهی مرات قوه
لامهی تسد ایهه در سرمه لیقفلن بیان چوشن هفت زان

ترف رونوچ گردنه ای باران کهی ایزشی که الموم خا
مانه درختشده گل تمش خفتیست عالم نفس و قدمی سیجرد عجا
کرد خود راه همراه ایچ سپس برگواری عالم انسانیت خصوصی خود
و مخوت رف رسا غریل زنست راح براج عبد ابها س دیگر
زفنا و میستن غیره اهلی صلب زن بن سوی استان خوزن برگز
ما باید بگلی ایز دصفت و بجد فانی در غیره بید بیت و غیره صورت
زرا در را لطف بر عات خدا زند گوی ردم همی خدار بله
حیچ ای خوش عالم رخادم تهی رهانم نمان علت اینه زرا ازت
ایلک ای بان بدرست زیارتیست نار غیرجه فرزد و حکم شنید
رسی قدم بر دل را نامد که عیش عان ندار ناره دی یانی ای ز
و خف و خود ای بدر راه کی حقی خلیق ازیل برجی
ای ایج ای ای بیتی یعنی یعنی قدره خلا من سعه ای زنست طبر
مساره بازدشت نفعه ایست که آن نزیه بان بیان
و خان میکشد کل ازان رهست طاخ هر دن و تشنیع فرشت
بر ایت زیجی کل نواحی تجاج رگوی نه آیه اطهار کشید
و فرضی رشتنده و لرگران بیچ رهمنان و جوانان یعنی
لرمه کشیدن لرمه کشیدن لرمه کشیدن لرمه کشیدن
السته باشد صفره لرمه لرمه کشیدن و چندی سروی سیمه که فراموشی
و به جنین تشریان در راه لرمه باشد بیکل رخداره بوس عذر

بسرا نینه د تا اندیلر لکس بچیع اضف تابه ایی باران آیه
استفات رفاقت و مرد دری رکت غطاً انجام باید باشد
عمل الها و میمای علاطف نیزهاد که فرد و جمیع بعون رفعت
جهان زیبی تفاصیل باشی علی الارض میاید هر خند هزار بر حضا
از هر موافقی را بانت وان سینه هرف استمام و سنان چوی
ایم دخنی دهن در همان تجھم رید خواهان خضراء افتادت ندر
برمات ازت بوجود این عین عیوب زین را به نور شدن در
تفصیل روزین در مقابله باست مکملین قام و مذهبیت
درگاه افت علیه علاطف عکس نایند اینه بزیره دری نکند
در هر صفت از رسیده رفعی بر کار راشد همراه شرط را بسب
نمایه دعویت هرگز افت دخاله است لذتی اکنیجی
برداشت شود فصل را فرم کرده و حون فصل دایع نید نشریات
فخر را بد زرایی نزدیک باید پاکی حقیقی مسماح نه دلز
این ندرستیه قدرت نزد افت دخالت اند علیه شیری
پی یاخیمه رفت در قرار دنیات در حق خواه و دادرسته و جن
صد امنا هی تر رهایت خرج هایی در یوف و مکه بن پرجیع اهلی
وکی عالم چیز راعی غد و بتر مسم سر عصیان ایام عیانه د
نعد سر روح عالی فرع عکی امته و عنت همی در حی رکر ردویک
حکم رشت با تجوی خال عدالت عاصی راحمات بدد سدا و اصحاب

لأنها في بيان نزاع بحسب عدهن ياملايس دارك راس
نزاع في خواصه وبيان راقى حكمته اى ايجانى اى ما تأثيره
عقل صحت شارعه بحسب زير الحكمة نيزان امراءات نيزه خواصه
نشيره لزمه طبعي ساده القوة قدرى ما خطه هنرات قدرى بغير
فراءيد كه حکمها طورت ارتهنها افاق راجوان نور و تمس حفيف لازم
بلا اشتراك و نورد با وجود ائمه شیعه دارکه زیره دارا مساعدة و
تعراضات ترا فدا در زمانه شیخه حماي نور شرقي در رئي
شمس حفيف شده ترکيد اهمي طبقه همك الهمي با خود من شرشي
در همكي عظيفي بآذنها موج رومن طبقه هرمت غیره فاعله خوده
نمود به وج و حج ياسنه بمحاجه محل عجائب نظره تانه آنها عادي
الهی در مقدمه عالي بعالي احقرت اعاده همك زبان هست بد و بجهش
تشاهد لذريعت علويه هست و صفات راطلاقه دهه بقاده
ظاهره زناينه علیهم احقرت داشته مع ترکه

کردند که بهایان خذکنرده عاتی نمذ روغنی را باخی بگذشت به
تاکه دولت ابه مدت ایران را بایان را داشته باشد لکن سال این طبقه
بایان از نظر ایام زاد بعد از سی سال حقیقت اشکار شست دهد
نرود حکومت عادله واضح و مشهور و موقت را برخوب شد که صحیح این
و حکایت نفرین باشد بگذران طیف سطح رفاقت دست رخیزه
در وقت صادر از شرکت ایران آنچه شرکت شرکت ایران داشت که
حقیقت و حمایت اطهوان پرداخته و بقدر احکام از دست نهاده
رمغایران بحافظه و حمایت فرمودند ایده شکر رساندن فقره
و جمع نامه ای اعلی درجه الفخار و تاجیج بجاها الملا اعلی بعد از این دور
این حقیقت حکمت دسترسی اطهوان بخواهار از کوههای غور و در کاه
پارش اسی مجاور پرها و اطهوان شست حال یعنی شرکت با عل
ایران از طرفی حکمی لز نظریان و از طرف دیگر اصحاب اغراض ایجاد
بعض نقوص از ای اینجا با راه در هر دریز از احمد علی بالا اتفاق بر
نفرین ای اینجه قیام نموده اند هر چند بعضی از این نفرین را سمع پنهانی
دیگر بخوبی و لکن فی الحقیقت از قوانین معلوم و مبدعه عینچه است این
عید عتمانیست بعدها تغیره اند بینین مثل عالی بیش در این رقیب
پارش ایان اشنان پارش اسی را تشییش ام اخرا از این سبکی
تشییل فروخته بجهت تلقیش با اینجا فرستادند و شنیدند از
حمل نفرین را ایند جمع کثیری را در اینصفات با بهای نموده ایم

ای رستان خفتی شاگاهیه که در این میان علیه
بزم مرسته و اتفاق نزد دیرخدا افزایش داشته باشد

بن این نصیحته واضح را اکنار است که صرف نفع می ترست و کسر بن
تجھیقات نفع می ترست علیه در این فروده در اوضاع راهنمایی کشته همچو
کسی بن ای غرضه ولی بحسب رایت بعضی اعما از ایامی دارم این
این بهم در این چنین قبیل قبیل ذی بخشنده دیگر تا کار خواه ایجاد شده
سیداند که محال برآرک با دارا قطعیه مارا از این طبقه طبقت را
مالک دولت علیه من فرموده اند و ازان آن لذت شر روحی چشم
پارش اه غمینان ایده اند علی حفظ المعلومات پرقدرت دعا از فروده
درست بایش در ایام احتمال کارده اند علی افسوس در محابی اخوه فیض
اردویی خاکب زندگان آبابل بید از نفت دعائی در حفظ اعانت
علی چیز پادشاه غمینان واقعه سریطنت علیه فروده زدن این شاهزاده
کنونه امر فروده اینه ل این دعا را درخواست میکارند با وجود این
حال باز میگمان و بدین باین و دشمنان و غیریان کار را شرکت به
گزنه اند لزد خدا بخانه چیزیه و نفع و وزاری نمایند دعا کنند
که خانه چیزیه که حقیقت حال را بعد از رسی سال بر پارش اه عادل
ایران راضیه دشمنو فرموده بچینن حقیقت حال را خانه چیزیه
دولت عادل غمینان نیز راضیه و اکنار فرماید هر دعا چاره ای
نیست آما شای از تعالم ردهای راصح محال برآرک بعد فروده
تجھا در زمانه یه بنهایه ل در ایام اخیه میگیرد راه رفاقت دلکل است
دلاش رات دلکلاییب شورت بهان نوع مرکت نمایند هجیج مل

تعجب
عالم هزاران بنشید و بجهج اریان از عظم خیر خواهان چشم از ز
کوئانه بر شید و مظر چنعت نظرنیه محال برآرک خواب
بجهج برش زیر ماید هم بر این دارید و تکریث شاخار نوع بشه
ماشد بجهج است را فراد نهانه بزیر بزک رشکر و تکریث گلکن منزف شده
بعضی برتر و بشر زی باید در بیان علی از باط والفت بجهج با
ناشجه نزع تباره شتر خانماید لذماید هجیج نزع بان باید دفایر پر
واله ایان بود عدم رسانی و نارسی دعدم چنعت رسانی بزم
و شهدج رکنیع خواه با استناد خواه با بخانه خواه باز است
و خواه بازشون زیرا عدم رسانی و خدا رسانی در هر صورت خواست
است رشقارت پس صادرات و دوستی بعضی لغوس راهنمای
تایید و از اکثر مخلوق بان بسته از مردمت جمیع نقوش
و هم بزی بایه جمهیه خلق و صداقت با علی شر و خیر خوشی عموم ایام
از هر چیز رمی داشتن روز بز مردانه بجهج عله ایان بهنها
ربایای خواجه اسلام او بقای الیه رغبت داشت هر زندگ و در چون
ظلمی ای نژادت بخت عرسه نتش از گرد و بعضی صادرات از
میان بشر اقیمه سخان را اش شور در این بساط حسنه کلایی را زیر
چنان احاطه نمد که عالم این بی سخی رحی اگر در رنگه زیست
و ای ای اتفاقی عالمی شرمنیه میگشت عکل در رشت نداشت کسکنیه
ذمایت در هر اقیم رکنیز کرد ایده کشتان عقیقی سادا لزگیم

داتح شده رثیود دیگر شوید و مخدون گردیده اینجان نشد
سراب بی پیا نست زندگانی دراین عالم خانی نیچ طبی نمارد
دراینستی ترکی برآمد و بعد از دیقری چند ساری بیگزاده
کان که منشی نموده این آواره کان خواه ایامی
چند آواره پر کوش در زاده اند و خواه از اینجان بخوان و زیرت به
در هر مرتب شما تبریز بدرا کتابه اهفت کانه و تقریع بخت جنت
فیاض ناسخا نزقی بر آن ناید که بوجت قاسم و رضامانے
جمال پدرک ایات هرمه صدق را از دیانت دریافت حسن نیت
بچشم دل مل بستید در هر ملکی که مستید بخواست آن ملکت
بعض جمال پدرک باید معاذ و این و خواجه باشد و علی آن
اعظم دراین ایام و رسانی و درستی رفای نیزه ای ای
آدم حاکم مخصوص عیمل عیتم البهاء و القائم صاحب المقام
روایت بوصایه البهاء و رفقی علی بزرگی احبابی علی بوی
علی اتحد و رضی حقی و شیخ حکم الا تلاف سیکن طوفان ایام
فی کل ای طرف ای ای سکانی محکم ایامیک و رسماً
واسف کیک داریم اک ان تو رفعتی و حل ای ایک بی خی غافل
علی الصیف والرمانه و نفری والا لغفه و نیجتی بین اوری و شریث
نیمی لیکیه و اکlösن لکل الدین فی حیی اشون و الاحوال ایک
ایت المقت و العیز الوئب ای درستان حقیقی ویزد رهبت

۱۰۱
این راز نقوس موشوق شنیده که احری میرزا محمد علی عزیز
ائمه محکم لاجمی مفتریات بوده بلکه نظری داره که حضرت
بهم ایله طریقی موافق شرع ازد راستند ولی عبارت
تغیره مدل درده و مخالفت پیخت بخوده با پیغامبر با او
پیشیم روز از شرکت رهیجن شنیده شد احری نموده بعده
بزشت: آخر از غموده راستیت بن داده و شریا بین این
رشان بیده سخان شد از طرفی بن راقاصیت بعده و خود را
دشیں جمال باریت بشماره و مطابق اکتفا باخ بیگوارد
و زد طرفی بکه تبریز کوچه و ولی الحکیمة اولیانی ازور از این
بکته فاعل شنیده و لاجمیین این طبق را خواه بزبور دهد حضرت امیر
بین چنین نسبتی سیده و حال این خامدیده که حور از ورقی
چشیده نمایی بازیست بارت بر در مرد اولی را بور کلکی بجز
چیز زن بزرده ام دخواه هم خود را هم در راقصیت شد که ام د
خواه بمنزد رشما بحمد اسپرم غم عقدید

بوسط حضرت شهید جابریل حسن ایرانی عبید بده ایام
یا چنی ایجی همراه شکر خداوند یکانه را که به ایت کرد و

نظر آنند که مر عورت تو راست من بعد آید رستیج بمحج لر سکافی
 بحوالی باشکری افزون لزیا حجج رما جحج بیاید ریخین کامان
 ترسایان در این عصر شرق نیز افق رییه بر نیم خداوند و لز
 مشاهد از نار محلان پیشل بحود کشند مانند فربیان رهانی
 بونده راغر افغانی نمایند روحگات فقط را از زدن خراشان
 یاران باید نکرام پدرانند که الحمد و بحر حرفیت پی بزنه
 زنوار ملوت اشد شنیدن و طبق راستیج روزند و
 رست بخود راشناضند رتمکرت اشد در اندمه راهیش
 چنانست که ثبوت دسته غارت چیزها به باشه دردها
 بی پایان بآزار نفیس و تسریع برشند اهله ز هنوز خوسته
 بودید این ایام حکمت اتفاقاً نیخناید بآیی دیر مردان کردی
 رسیدم الهم و الابنی مع معبد شم

بر بطری افایزرا حسین بن شیعه طهان خوب شهدی که بر عیمه راه است
 یا محجی ایشی هواند
 ای شده ایی الشعله ملین و قصیح و در نهایت لاخت رحلان
 بود خداونش رس س در دشت آن راهش چندی در روش
 بخواهید در درست بقرا امد نظم اطلاع می باید غصه شد

۱۰۲
 ره بجزت بخشت پرده اراده بجزت رشم بھی را فخرت
 تا آنکه در شیدار شدی در بیدار شتی در بار ادار اطلاع یافته بهم
 که از غیر حقیقی از امری دیگر بر اینکه طبیعت بخشش مکرت اینکه
 همانی و عیند البهادل این بھی مع مع مذاقه

برواط خضر کشیه سیل اسم الله الاصدق عینی محج که شیعه
 جا دنتر طایجان جا بیوان جناب ما کار جا بزرنج
 یا صبحی اینجمن هوند
 ای انسان مکرت خضرت سیل اسم الله الاصدق عینی بیان
 که از اینکه دغور عبور و با غاص اند هنوز بخوند زنها بینج
 و شا از قحط بخت و شرست اینکه بار و قریب نام و بیوت
 برمان آن یاران بینند که این نیزیں بارکه ای احیة زندگی
 بقیو میسح زغمون آن ده مسیح در شنیه ایحیای بخت بست
 جیسنده بیوسی از سلام اینیا از فریبان شکنان در تمس
 الاقام اس لمش بدرز نظر فلکه حضرت سیح بمحج بوزند چون
 طلعت بوعز ترا راه اشراق نمود فربیان غافل دزدیان ر
 حضرت سیح لاسیخ نمایند و آن ده مسیح لاسیح لاسیح شش زند
 بعل زبول نام بهارند درین عق اغث از دارند رانی الان

درست مائی سخن جمال‌اللهی در حجی لاجوار الفدا، سیزرا میدع شع
معنای شد

براطر حضرت شیخ عییره‌آباده جناب افاییب‌لله عییره‌آباده
یا مجتبی‌ایجی ہوا شرح
ای یار غزر از ملاعی امیانک نوشی‌لنه دلار صدقه اتفا
رکح طبیعتی نوش احمد شک اینک شنیدی و آن رکح شنیدام
کردی بوی قیصیر غنی یافنی و مهرانی بی بردی ردانسته بزم
رمیده نما کردی ایسکورام کی جھاں پویف‌اللهی شده
نمایی زنقام کلاغنفر کسی علیک‌لهم‌اللهی عرع
مت‌علیش

ہوا شرح
براطر حضرت شیخ ابن شریبد جناب شرمدی که عییره‌آباده
یا مجتبی‌ایجی ہوا شرح

ای بند ای بندی بزرگواری در عبور دیست عیین اکبر است
سلطنت خادر ربا خلقوس تقدیسه همود و منی بندی ایست
ناییده رسمیلی حقی در عبور دیست بالان باید ایشان جو چور غضیر ع
شود و حیفحت خیرخ فانی شخص کرد و زمانی از هر پریش نا ائم
سردار عبور دیست در که پروردکار شود علیک‌لخته والقا عرع
معنای شد

براطر جناب افاییب‌للهی حضرت شیخید سیل
اسم اش‌الاصدق عییره‌آباده‌اللهی‌اللهی
یا مجتبی‌ایجی ہوا شرح
ای سرسته دیار رسیل پروردکار الحجیز نت‌چلین سفر
حافظ مورودی راه‌پیشان برایان افروزی لطیفین علی شخص نات
نگران خدرا که مشغول تکددست استان جمال بھائی و زنها
پیشان مورودی چه روتی است اغلظ ازان و صد غایی است
اکبر از این که ایان در دره امیر محکم‌بان رشته کوهه داشت
دریا بان باشد امید دردم که ایان سفر شایخ چانپور در قل
لادت و هماره سفارش نکشته سیل در سلطمن باشید و
خود در بیان اتفاق ایجاد را بخطاب رطب و دلم رسرو در
چیز رخدادت بخوبی طور سکول باشید اثنا پیمایدات رت
غفور مینید و حضرت جنود ملووت ش به لینید رعیدت الیخمه
دیشنا، عرع معنای شد

خطاب کیمے

ہوا الابنی
در قدر کیمے لفایسے عییره‌آباده‌اللهی‌اللهی ماحظه کاید

هر الابی
ای استان در قرآن نخاط عین به اینا طره میان در
علم و اسناد اضافه است حجم بخط برتواست علی سده منتهی برتو
و آنچه رسای شجره است ببر تو بادر پر نویز عظم بفرقت
فاض رخا صفت جمال فدم بر صدقه بر جودت عاطر دیده
این هالیم و بجز در طلبی و چه لازم داری فاشت طاهرت
آرزوی دره لازی حسات زینونه در حرس زبان باشد
ذر سیمه در تو فائز شدی دلها عدیک خ خ
معایشه

طهران نبات در نبات حضرت بن فازی المفتح الاعلى بستان
اسیم شاه الاصلح عینیں علیهم برا ایش الابی
یا عینیش ایش ایش عذت بر حمایة کویک در بیان مشکلات
ای سلام ایش ایش عذت بر حمایة کویک در بیان مشکلات
آقیزیز اسرط دنچیه ان لکیمی ترموم نویزه بوده علاحده کردیه
دانست رله من ایزیین میخ نواهیم دندر و خباب اقا میرزا
ارسطور ایش ایش عذت بر حمایة کویک در خاصم مرد آنماهه کویزیه
آن نفس تقدیمید و سلاط ایش نویز لور باید پی ای رکنیه
در در سکان ایش ایش عذت بر حمایه کویک

۱۰۷
دد هر دی جفا پی جدید دید ز جنی شید با اتفاقی غردد همان
لر عانیه بخود شایز باید با طوار و لشنا در فارسی طبیعی
و آنکار در دید کر آن درج بجود در مکوت ایش زبان شیوه
و تبرت در سخ شما میزد در کرد درج و رخان باید رعیم
الجیفه والشان خ خ خ مغایسه

طلک بر اسط اضطرت شید ایش شمه آماز الخنون
در قم طبیه ضاری الحجه در قم برقه والدشان در قم رخنه
در قم لوریه مویه در قم افوار و رخان در قم بدیه طبیع
علیه زن عصی الله الابی

یا سنجی ایش بحواله شید ایش طبیه بکهنه با اکجین بخاست شده
ای در قاتر رهایات طبیه بکهنه با اکجین بخاست شده
دسته اضافت بخون بخون ایشی و اشرفت و بخون بخاست
مجیه الله لعمری نو سجدت شکر آشت علی هزار القرون را اهل
والله عمر والاحکام علی بهه الوہست الکبری بخزن فی
الاغاثه نکره و ملن الان سنتوره عن الان ظار الایمداه الا
ذینکه البهادر والانکار الشایعه الانار مستشرق بزه الانوار
و ظهر نده الانار و تحقیق ان الجبوریه الى العجیة است سیده اهل

صلی اللہ علی الائمه علی الافق علیکم السلام

معبدہ

خطبکه هوا لاهبی

در قرطبه روحانیہ بہا پندل لاهبی ملاحظہ نہیں
ہوا لاهبی

ای روز طفرہ سید خارما کے احادیث مسیدہ بالغ

عمرات قائم نو زندہ ربکاہ اعتماد تھجوری میا اور زندہ دگری
ناری فرمزند کہ باقی الائین ایام فائز نہیں و لطف نوری الاحمد

ٹھوڑت ہوہ مائیہ غافیت در حجہ ای عمان جان رازیہ ربکاہ

عن حبیت تمام فدا شدہ و تک حنفی کشیدہ و سقیت حکم

شمولہ ریسٹ عالمی مذہب شخصی نصی دلحدی میان جان پہلے

ز غایت بنی منی سیدی رام ائمہ اور اک نوری ربکہ

معبدہ

خطبکه هوا لاهبی

ط اسرائیل صیاری حجہ علیہ بہا پندل لاهبی بخوبی

ہوا لاهبی

۱۰۹
ای ائمہ ائمہ شکری حق بقوتی را کہنا ازجن ربکہ
امیاز دارہ و تباچ ملکیت عومنان سرت سے فراز نہیں این میں
جنت ائمہ کوہ درج غایت کہ بر شرق و غرب افق
آشراق نموده ربکہ حصہ جوئی و پھر خواہی الحمد ربکہ نیز جمال قدم
طوفی صلح بکارہ سے عظم در کردن داری و حاکمیتی ایں
عین دربروی ایں ریح صفو روشن داری والیہ علیک
عبدالله ایں ع مندوش

۱۱۰
هوا لاهبی
امیر ائمہ صلح حضرت ائمہ اصدقہ کی فارت
بہادر ائمہ لاهبی ملاحظہ نہیں
خطبکہ هوا لاهبی

ای روز مرغیتہ بمناسبت حملہ کرنے طبقہ ایام فارس و محمد بن جمال قدم
و اسم عظم را کہ در امام ائمہ طقی تھجوری سباق رفع صور جبار جو
از ایں افاق فائز اشتی وجام کلام ای را زیر سفی غایت
نوشیدی و بھر طہری پھریت بالمن جمال می زوال ایش بہ
کردی زندگی پھری ایکی ایسی محشی خوش از قزم علم شیدی
و در ساحت قدس با صفاتی عذر جامد حضور ایقونی در طلاق تھجوری

۱۱۰

سوزفت نهاد رود صحبت نهاد آیت‌بی‌لایت‌نی حضرت شاه
درآمدی رشیب روز زیارت رفاقت‌چال فخر رازان سان مهدی
بهمن آیت‌میخ امیر علوی و بیزد طیبه طیبه نویش شاه کار از جهت اعزام را
هر روز شاه رازان پیغمبر مقدس است عالی شکرانم این کویتی
شکر شاه روز زیارت امداد نیز در شاهزادی حضرت ابریام خوش
و چنان حارقی برایزد کسر روز قریشیان بیان جمال جوانان روزی
وسالار سودا بیان روی گعن هر کس روز را تواند در زندگانی خود
پیش روزه را لطیف رها طراحت بی اندانه والهها عملد و علی
اما، الرحمون شاکر شعشع تقدیمه

۱۱۱

لهستان بواسطه می‌جی بیزاعبد شاه جناب شاه منصوری عیوب‌شاه
یا صبح‌الحمد هواشد
ای شاهه حق اگر در جواب ناسی فتوی راتیح کان تھور فرماده
این از کفرت امر رفوار است ای فرمانیت من در حق شما
بکلوقت الکی عجز وزاری نایم و دفعی نایم ای خواهم ایسم
چنان است که اسباب راحت فراهمایر فرست مش از این
یست بعد در باریه ناسی جوف را بخایر عین برقانیده عیش
متقدیشه

با دکوه بوط حضرت شهید سیل ایم شاه الاصره
لهستان امیران المتقه روز قحطانه نصیا، لجاجیه علیه بایه، شاه الاصره
یا صبح‌الحمد هواشد
ای کنیه عزیز‌الله ای احمد در ریوم ظهور شاه الطاف رب غفاری
و بعد از انول شمس فقیرت کسته فیض از ورد سورود و ثابتت به
حضرت و دود عبد‌اللهها از ملکوت‌بیهی ملک عنون رعایت کایه
تا در هر دی حضرت شهید نویبی کوئن کرید راجحیت خادم ایست
ر عاصم بحداد بند رشان شافت و علم رکز الکی بر ازالت
و در آن افتمم ولومی امداخت لجه مورغ فقار عشق ای ایش
دانش ایش ایش ایش ایش ایش ایش ایش ایش ایش

لهستان بواسطه حضرت شاهدین شهید جناب شهید ای عیوب‌شاه
یا صبح‌الحمد هواشد
ای بس‌داغی لز قریار سعوم مائده بکوئم از سمع خضرع خشوع
طیبع را لکی رود تھر بیان ریای فانی خاضع بی‌عمل هدست رکسرا
تغرب ایشان دانی شی‌نمدی بیان ط رازی و دوچنان رکسرا ای
چیزین است بیعنی بیان ره نوره نیز چنان فرضی بیعنی فیاضه کائمه
پیچ بیعنی رکشان رتابنده روحشنده را رود عیکد ایچیه رانشان
شعشع تقدیمه

خط مبارک هوا الابهی ط در مدینه نبیر برقن ات الله خاصاً الحجاجیه علیها بهما، شهادتی جعله
الابهی آن نسبت و مفہوم دنگار حلق داشتیانی و ثابت
نمایش رجحه روزانه و ترسیان همراهه را از فرشت پرورفت
چخوس افاق فروند و خواهش این را کردند که بهتر شما این
قسم شنوب گردد لمند اخافس را برداشتند و فروراً این نتوب
لهم شاشته شد که مطمئن باش درکل ایمان دراین بخشش نزد کوری
دراین ایمان بجهود صلح اکبر بین دوری بروح نزدیکی و از
پسر نعموی بصریت فائزی بجهش بعده بروح قوی و در
آشنا نه بزرگ یادت دراین دلیل امداد از خوش بوجود پی
نشرگن الطاف حضرت حق فیض را که در ایام هلهور بعثت و
الواح سعدواره فائزه شد دراین اوان
صومان نزد رف رگن باع زکر
نمکدی مع ع تقدیمه

براطاط حضرت شیعہ ابن شمیه عیمه برمان شهید دو الابی
 ط ائمۃ ائمۃ ضیاء الحاججه عینها بہما و پسند الائمه
 خط مبارک هر آن روحی
 ای ائمۃ شدید ای کنیز بردار حضرت شیعہ ابن شمیه ذکر شمارا زیر داده
 خوش بودند و سید عالی فقیهی کردند این عبید از وحدت خاص مسلم امام
 جمال ای علیه فخر نظر که آن اسرار جمال ای خان استغایلی درین امارتگان
 اندازد که مرز حراست محنت اذ کرد و دفع حق در حق یعنی خلیفه استظیم
 و لطف جمال بسراش ای خانزاده شفیعیه برخاق قدم پس سر برداش چوخد

براط خضرت شهید ابن شریمہ عیسیه برآنہ الابنی
خطبک هرات خوشان رذی لخرباد رذی خضرت اسٹا احمد فیضفر بخوبی
الملکوت ادیبی عییمہ برآنہ الابنی حضرت

ای ذری لخربادی آن سخن بھی الحمدلله ارشمند تفہیگ شنید
راز درباری عمودت ستفیض بستہ ما عین راز عین تفہیگ شنید
ونور نیرا در صحیح بین شاہدہ عمودت و برعده رضاخان مجال قدم گفت
رسنیقیمہ ان جو صرفی راطینہ نوازا در ملکوت ایتے سبادی
کہ آن خربشان الحمدلله ای مکانخان روزند را ذکر نہیں
یاران مرزا بیان پس خبر نہیں کہ خوش راشنی آن شخص
صلیلہ ذرا بت بر عهد دست قدر نظر غایت بجرب بیش با
شاست را بیها عییم ع مع مقابله

شست خضرت ایاری امریکہ خضرت شهید سیل خضرت
اسٹا احمد فیضفر عیسیه برآنہ الابنی
پا چنی چجن هوات خوش راشنی آن شخص
ای نیزان سفری جمالی عیی محمد شما پسر سید علاظم کردید

هر یاتی رسود رشدانی ایسید چنست کے ایام را بکندانی
از قلت فرست جواب خضر فرمود کی رود خا ب آغیزنا
اسدیش بازندانی اکر تواند بخفیت ایشاند در دریافت
یدا با شخص مذکور غافل کایند بسیار موافق خا ب تر را
تجھت ایدع اصل ایلانغ دارید ہمارا ریاضتند روش نصرت داشتہ
تجھت فراغت از کی ردار مکون را شرمند خضرت فران
راغھر زنا صرا از قلت من نہیات خوصی رجحت دل و جان
راغھر و جدان ایلانغ دارید و این انتقام را بسیار
کھان دارید و عیک البہار الابنی ع مع مقابله
خطس کر
ای سینل شخص بیل سخن بخوبی بخیف را اکر مکون بند که خود شا
نیز غافل کس نہیں دید و اکر مکون نز در درد مکان نہیں بکرید بهتر بود
یعنی البہار ع مع قابله

یاصنی چجن هوات ای ائمۃ شریمہ رضا ایتہ المریدہ عیی
عییشیت الفقیر ہویت ای ائمۃ شریمہ رضا ایتہ المریدہ عیی
عییشیت هوات البہار الابنی
ای نیزان سفری جمالی عیی محمد شما پسر سید علاظم کردید

الحمد لله نور نورت ایمان حمد میں خلا هر بار ایس دارم کو تبرکت
کبھی حصل کردد و فیسبوک عزیزان درستینہ بنیان ناید زبان
پنگر دل بر محربان ناطق فخر دل بحقیقت حضرت حملان شیخ
اسرار کرد دش روزنگر مذکوری بجز بخشش خالی بحقیقت در ربان
داستیاں بخش حضرت بزران نامزد رسیبین الحجۃ والثنا روح ع
مشیخ

خط مبارک همراه
فی رحمة تعالیٰ ایمان والدہ حضرت شمس الدین شعبہ بہاء اللہ
اموال اللہ

ای قریب آیاں جو در بود آن باز پسیدا بیچ مکرت ہر چند
استدانہ عرفت عدیج فرمود ولی باری نظر میں ایلیک
ویلیکی ریشرن ایل باود یاد کار کلداشت رکھا اپن
و پروردگار و قیصر خدا و میراث ایں شریک کم بد کمال زبان
دار رتیا نیز ترہ نامزدی دیاں عقبات سما ، عرقا مکرت
ابھی از افق عیسیٰ نے یا میر کے ای صبح بخوبیت روحیت
ربیت از رعایت غافل ایل از ایچ بخیج بخوبیت روحیت
سرہ محب شاہی مل آن خانمان و در درمان شیخ
مشیخ

خط مبارک بہاء اللہ بنی
در تبلیغہ ہمیت عینہ بہاء اللہ بنی علی خط بہاء اللہ
ہر الابنی
ای ایمان عیاذ بہاء اللہ شکر کن حی قدمی بر بشاطی حکر
علیم دارد شدی در بحقیقت فیضیم راصل شدی داڑک لوثر رسیم
نور شیخی در فروزیں بحقیقت بخشی دارد شدی از دست سانی
غایت تکم طر کا سر فراز جما کا ور کشیدی در رصدائی حکمہ شد
از پستان اسرفت بہ مددی انار بہرہ این فیضات غنیمی را
در رنگوت بہی شادہ خواہی نمود و نمای بالیت فویج یعنیون لای
باہنگ حار اعی خواہی براحت و بیہم عیاذک علی الرضا
الطبیبات شیخ من بد مشیخ

خط مبارک بہاء اللہ
طہران دستفات بتجھہ روحا نیت
ای ایمان لقا نیت راست ایمان بتویت راست ایمان روحیت بطلیج
راست ایمان نیتاک بخاجہ ٹیہن بہاء اللہ بنی علی
یا صبحی اسجن ہوانہ
ای ایمان چون در ثبات طبیبات ثباتات راستات
رسک بتجھہ بسارک داعنہ از پیش ابر غایبت در راستات

سچاب نوبت بمکاره در نهایت طارت و لقا نفتند و در
جنت ایشی رغبات بزر رضوی از نفل قدم برست کریم
رسانید که انور عادت را نخواست گفتش ایشی در جمیع اوقات
در ریحان افزاید ریحان شنید فرموده مطلع ناراعتن بستان
ما اعلی رسیده و عین اتفاق رهنانه دعے سعادت شد

ما قبول کردیم انجرا شما خواستید و تقدیر خود را فرزینیک
زینک ای هر چند که نیکمه دلکوتة انسانی غل شیانی تدبیر دع
منه بدانش

هر آن ایشی

صلح بنا بابن اسم الله الاصدق اسراف رضا و حاج علیه
علیه بده الله الایه عالخط ناید

خطبک

هر آن ایشی

ایها ایورز الطیب الرکبة المطبلة بفضل زهای ایچی ایش فیکر نعمت
رود و افر الله عینیست به ایورزه در شرح ایندیمه کل کاره
والعشیش فوارک نسالم جوده و پیش ایله که ذریث شکلها که
باندا الموده فی سیده زین لر طبق ایش رایض قبک لصیف
الظاهر خاصیت فیلم چند بود که بزیر است زیارت شنیده
بدارک مشرف بودند رحال مجلس مجدهت ملو غذن افضل
قدیم و صدیق سلطان ایلیم ای راح بیس نوی و روحی ایه
است که درین غرفه چون درج بجید در حسام تقدیم تائیش
شده بماند در این ایام که مولانی بن عباد بودند در عین زیارت
سطاف طاعنی یعنی بزمی از شما و همچیع مرضیین زیارت
نمودند و بمحیین بالرکاره بستان ایورفات صبا فیت نیز مرد

غا و زرد طبیعت شید عیها بهار الله الایه علوفه ناید
خطبک هر آن ایشی ای زرد طبله محبه نفعت به ایچی مسان گفته رهاردن سرچ
نمودی درین میان سعی در غیر جان آرزو داشتی همچو معی
علوم و مشهود حملن رب قدم روزی میان راقیات عذت من
را که چنین نیشی از صد اندازیش باقی گردد و دوست راه نفعی
دیگر ایشی ایشی ایشی ایشی ایشی ایشی ایشی ایشی ایشی
کیستی گذاشتی و چنین بیهی امال ایادی همچنین بود رسیدی و عورت
غایت از کوسن تقاضشیدی طوفی الیک بخل ایش فارست
فرت بغل بولایت القلب بشی که تکمیل شری له که من بد ایش
العظمی رحصوص خانه ایچرا جان ایش ایش الله الاصدق علیه
بهار الله الایه صلحت داند که بیهی دارید بین فیضه تعلیم باشند

حجج بخوبی افوار والبحار عیلک مع معاشر شد

حوالاً الابنی

وزیر شیخ به صمدیه علیها بهما و الله الابنی راطخه نمای
خدیبک هوا الابنی
ای و زدن نفره نکته در این عصر جدید و قرن بیع که مرا جست
بجوب یعنی چون شمشیرها در کید سوار خدا هر رانچار است اما
جمال نهرگاه با پدر از حکم عظیم اعزاف نمایند و از اطافر دست اکرم
اقراف لذت دل بجوبت مل مبنده و تعلق بملکوت اجلی
یابند از از نار بجست ای چون ششم نورانی باشند و از این
موهبت ایت جست جانی باشند ایت ایجاد روزنه و روزج
و درست الایاب اما روض بلور هایت باشند و درست
اما فرا ایشت عنایت والزیج عیلک علی الامم من مع
متداش

پر اسطو حضرت شهید ابن اسماعیل الصدق اسرائیل المنجد صادق
هم سلطان خبک سلطان والده اقا سید محمد ندیمه
لغایتی صنایع شایه حضرت لمبع بنول شرکت ثابت

والده بیزان زان ضلع بیزان کلین خانم احت شمید
هر یه لغایتیه رضا طیمه عیین بهما و الله الابنی
یا صحبی اسحن نواته
اینها امام المحدثین غفت ایش ناسکمال در میان اما، حمان
ناسیس درس تبلیغ نشود بور حال غیره ضاست بخضه مجال ایهی در
هران اما، حمان موقن ناسیس شندر خرسکش اخکل هب
حصل سرور در روح در بکان سو فور در پی که الچه دست در غافت
منجیزه بشور رول آمدن رخچسل درس تبلیغ موقن کشند اید
چنست که در آمی فیلد آن کنیان خرزانی در دلائل غفله
و معقول فسی هم ایش بایند که هر یک در تعامل عذر من علی الا
پیشکل قاطع در بیانی واضح در بیانی لاس رفیع لمعن در کلامی بصع
لش بکشند اگر این عقل پنامه باید ریث بی موقن کرد و
ترفی غایر و اخبار و میات و احادیث که دال بر طبقه عیش
حققت است خط فرایند در سندلا کافی را فی کلد حا
ناییز دلائل عقیله بر ایشات الوئیت و رد ایش
ایش رنیت اینها، و دلایت ایش، لقا کنند البشایش
ملکوت اینی سیانی رسید و لغوسی از دنیا تی پرسید راجهن
عالیم بیان تیهان را فاسد بران چنان بجهه عانده که عالم بیان
را زینت بخشنید و نیات کنند که در این کوده بیچ سا

همخان ریحانه بکه دیگری هم از سبقت گیرند ملاحظه ناید
که درین امر بین چقدر رطاب باعی سماج عزان عرض نمودند و
بسیار زیاد و بسیار فاطح و مسلط تصویب رطابی بین داشتند و لکن
درین اینجا طایه چون در سکون نداشتند اینهاست جده
غمود و بسیار حیرت عموم بریده از از رطاب بود اینها چنین
جهود شنیدند پس برایند که لغظت ارجان در عرضی رعایت
عالی نفوذ نموده که اگر ای از درفات نجف رود و در
اقامه ندانند و براین دیگر فاطحه مکد محصل کند و زنان
پیش پر ده این عالم چند جلدی خواهد ای و رفاقت طیبه
فسخ بخال میسر و کسر و بخور که از این دلیل جوان غایب نیست
حال بارگ مانند اتفاق در ملایی غوب بخی ناید چنان ترقی
نماید که کل ارجان نرمی خنی درفات نجفه باشد در این
منابعت والفت با پیش صحبت از زنی هم رسرد کنند
و لطفت پیش پیکزاد رطاب رت گهن و حوجه سار ندارند بخواهند
محض در در زیسا دیان ادل و بسان رفاقت اهارت و
آیات و اعاظه بیان است باشد ترا چنان رود که حیم خانی
اجاب محصل درین میخ شود از چنین بخوبی و لوسیم در
هایات رعایت میفرات ملوثیت چنان بخی ناید که همک
لز امار چنان اتناسب سین شود و اسرار حضرت روحان حسب یعنی

ناید و عینکن البهاء الابی مع مع متبدله

خطبک

هرانه

درین موافق صلح حضرت شهید ابن شهید خاچاب ابن احمد
عیینه بسیار ناید موالا الابی می خواسته شکرکن حی قدر که در عرض بمال بین وارد
کشتنی داش کارست نیم نوشیدی و از شهد الطافی بخشیدی
و قرب حضرت شهید ابن شهید عصر برهاشد الابی کردی
و ایامیم در عکوت ایمی نمکویی و درین اعلی شهور غاشر کریمه
علی همان الفضل ای اهالی العلیین و ایک انت سرف
نشاهین اثار بده المامن کنی تشکعت
الهواره مع مع متبدله

موالا الابی

ط خاچاب علی همانی و اخویان علی محمد علیها برهاشد الابی می خواهند
خطبک ای زور برادر چون دویکر رسپل بمال اکی عهاب رسند ام

عظیم بخل غورید فوف یقطع نه دا برالذی علیکم بخوبن ششیه
غمیرم غریب این بایا راحمال قدم روحی لا جای لفدا نیمات رسید
جسور پرسیس بارگ بقول خودند واین کاس حزن خنبل راند شده
زیارت درح ریحان پرشیدن اذن حضور لغت بهشمن بعد خواه
رسیح الامر مرحمتی بازقا تها الا ان بجهت امکن مشغول بجزئی شنی
گردید در یکی از خداست چیزی بخوبی حواله شد فرمون
درسته غدید علیمش فرنگ کشیده چون نوکل شود بتهش تایید بگردید
وابهمها علیهمها مع متنبذه

۱۲۵
بی پایان شایان کن رغمان را بکان فما توئی آمرزند و ده
مع منید شد

حضرت شهید سیل اسم نهاد الا صدق عیشه بهما همدا
خطبایر که هوانش
ایها شاهید سیل اسم الله علیل از روزی که عازم نفت
شیدن تا تحکم ابا جزی مرقوم غرمه اید که در لایه ای چکونه
ما قاع شد حتی ارس لاتی روح در کربلا کشیده بازی نظر درود
اضاره شما از خبره بچرسن لایه ای است البته بزرگی هست
نمایند و بخایرید و از مکن غراف بزینید بکثرات خدمات
ابخاپ نام مرقوم و ارسال شد عبد العجیع عباس مقاییه

خطبایر که هوانش
له ران نهاده له هنر حرم حضرت شهید این اسم نهاد الا صدق
به علیها
ای ابته الله الجنبه درین ساعت که میگل آفاق در رهد
شاد مایست زیرا یوم ولادت مجال سجانیت بخوبی
نهادت شادت بهنیت ترکشون پس نمیتوان باش رخشنود

براط حضرت شهید سیل اسم نهاد الا صدق
اشانته الفرهی هنریه نهاده علاوه نامین بده
طلب الطاف بجهت من صعد آن رفت علیهمها همدا
یا عجیبی این هوانش
ای برادر کار از گمار رفت زرگ ابن طفل کوک دک سراج
تحلیل نود در پیغ خوش الحان آن نزل نمادت آیات مینود
ربا بع الحان رسیل علامت بیدر بابل کار ببرد و دامنک
علاوی دسار خال از مکن غانی بکلش باقی رو راز نهاده در
ملکوت راز نهاده را داره پر داره ای پر در دنار الطاف

رسور بیش رخظرط سع ع معاشر

خطاب هوا الابنی

ام اند آغاز هزاره علیها به مردم الابنی علاوه همان

ای در قرآن شرکت خود و پیمانگری ایوم در مردم از اوراق

سده باره چون ثابت بر تان کرد ناسیت در عالم فرموده

پسینا رشد و چون بقوت نقی و نور صدی فیما بر قدرت ام راه

واعلیٰ طلاقه الله نماید چون استواره رکشن از افق عالم حداشند

و زمانه لرد تو سهرست ای اعظم شفیق والطف ام از

کرم علیل ایت عیل می علی اخیر و مکمل صفت ایم ایوم حکم

صد هزار میلات حیات دارد و تیغیں درین عصر حکم صد هزار

سال عادیت مکرت ای اینه همان نای ایلی و میلات کان

ظایبت کا دیست کنه لرد چه حیات دوچیهایت

قطوف میغشت بکه دارد حی اعمال صالحیت و رضا افعال نہایت

پس شرکن حضرت زادگل جلال را که خدایت در بیان آی قلم

جلی عیید و تبرت بر دایران روحانی رحایی اجر جملت مقدور

برخود رعایت و چنی نمکنیان خلیل ابن موسی ایم ایاصدی

در بیم بولود بسم آن به الله صاف شد و حرم جمیعاً در
ر رغه رفته باشیه زیارت کردند معاشر

طهان

حضرت شمید سیل اسم شد الا صدق عیمه بهای الله الابنی
یا صحیحی هجی مواثیک ای شاری همان الحمدش با کنج مرقوم شد زیباییک داده گشت
موقی شدی ز تائی مخلص درین شیخی بجهت و رفاقت طیت به
گریبی حال لازم است که تلویح رحیم خاص نماید که غسل برکش
بسیع نار تقدیر نماید و این اول غسلی را شکیل شده شبیه است
که شیب نمیسی خاک علی کری گردد اید چنان بزیست نمود نادر
از ذکر زیانی در تذییزه کانی رسانی در کمال نهادت ریعت
تبیین امر حضرت احمدیت پردازند در جالی با از هر ملن بقوت
درین عالم حاضر و دارای این فضیلیت بیان ایمت ایست را دارد
پرده هم نمید و صفت توانی ای ای جس ای ای ای شناختی بچان نصفت را
کشف نماید یقین ایست که نیساند راحت نهاده گر
انگر تعقیفات خوشی را از رسان و براین افرادیم خوش و رحیم
فرماینہ نامه نام رفاقت طیبیت که بمنزه تغییل رکن شیخ
نموده اند مرقوم گردید در حرف است رسانید و ایشان را مید

ساجاتی در ذکر شهید ابی سبیل آنی مرقوم گردید و از ایال شد سوار
آن در حرف است ملاحظه نماید مع معینه

کند و صاف نماید و طبع الطاف رهبرت رت فرازانت
والبیهار علیکم ع ع نفع نیز شد

بیان براسط حضرت شمید سیلان اسم ابه الاصله جمی کنیا تام
حضرت خرازی نوشتند خاب بیرزا دست بندیزرا خضرت جما
حاجی بیرزانور از خاتم خاب قابو بیرزا نظران خطف رحم بیرزا خقوب
خاب بیرزا سبلان خاب قابو اسحق ناز خاب خاب حاجی زنجیم
خاب بیرزا ماراد نزگ خاب افغان
رضای صدیع خاب حاجی حیلم راد و خاب جلیم مویی خاب افغان
هزون ولد الیاس هجر خاب آنچنان آنایوف عیتم بهاران الائی
یاصحیح یعنی ہوا شد ہوا شد
ای نہ کان صادق بنت الجوز خبایک در اعماق دسته ای
و نیمید سزا در چین دست بشاست از طاف حی نرم
یقین بحث تو لم است که اندیع الطاف شان و برت امان نازل
گردد ناسیمی لشان عم و عزفان از هرای کورکان از فران
قطیع اهل هاشت جهن آن یاران در این بورد تقدیم گذاشتند
نموده اید واعده بستان نایمه نماید عبد ایهدا و درین
جزء و کس بحدرت هدر است مایش منشیں نماید و شما را

براسط حضرت شمید ابن شمید عیمه بہار شد الائی
خطبایک ہوا شد
خاب بیرزا محمد علی جمل عجیین عان
خاب شکرانه خاب ایل الاقسم خاب ایل حسن عطاء خاب
بیرزا احمد طیب خاب عده ایل ایل عطاء علیهم سلام شد
ہوا شد

ای یاران حق از عزن و الطاف حضرت اهربت سب درام
که اجای خوش را از صحیح احوال را خلاص ایل برگاه دری مل علی
فصیب بیرزا بکش دیگوئی در روانی غایب و خاص و غایب
و زاید و غلط از انسوی ایش کش و تخد و حقن نایم تا در بیوت
آستان قعده با عبد ایهدا ایل ایل زرند و در زحل یاران در حمال
خیزی از بیو ش نزد ایل بہار شد ایل سیست پرستند
بغیر از حسرت نیزند و دلیل علم آنها بسی اخبار و اتفاق
من علی الارض نزد دش و دش روز مقصده شان نشیخات
باشد و ایش ایش بیان ای جنس ظاهر عیارت

برگز آوارش علیه سعادتمندی است راحت رسیدگی نمود
مشکور مرتفع رضوی گردید ای پروردگار این نفر بس خوش
نقاره ای در دیوان خوزن بدار رُضوی الطاف بی پایان نهاد
نمود بر قیام رتیب زندگی داشته بجهت ای میران غصه
بیش زیست دیگر ایها را الاهی بجهت ای میران غصه

شاد کرد که تابیده در تبدیل است رفاقت رفاقت نهاد
نعم از بقی شب در روز جهیان رجح در آن واعلاً کمال زدن
ولاث رت بطوط صبح هری در مرده با شرق شمس نعمت شفعت
نمادشت هر چند الطاف حمال بارگ هشتم شمل سده ولی در آن
سفر بمحیی ای بایان غایبت پدر بجهت بود که بخود دست بردن
بچنانی فوراً سرمهشته در دست بود بهره ایست که تو خوبی شد
این ای سفید شاهد بیشتر بسب این بود که از مردی فارغ
بور زبان بذرخ ناطق و نام بارگ در داغ نهادست
روح القدس نماید جان و دل ای ای زرمه را صریح قدری دادن
را صریح و معنی ای ایان در آن رسمیح ضم شنیل بکسر جا نهاد
بامان راهه و در ایا از پریشانی فریاد در فدان نایم استعداد
خطیم ضمیمه ایهی ای ای علی الحضر ص حضرت ایاری ایش
رفیقش ای ایام این زندگی صحیح نکردا در آن حصر نماید که ایان بسیار
آلی بمن شد از پریم رحای ایران راسطر کند پس ای هشت
ایادی امرت در حق من لفظ را بهال نمیشد من زیر در حق شما
چیز زیارتی نم که قوی آسمانی درینی رحای رفاقت مکونی د
تاییدی رسانی و فتوحی لاموتی عالم رود فل تقویت با چیز باید
شاید غیرم تا افواه سنجیه ایت را در خاره در با خر نظر شریعت
مانند لغوس بیاری در عرض حضرت سچ بورند بجانف شنی چشم

لهان حضرت ایاری مرثی عجم مهندی الله الاعظم
ای ایجی ایکن بموانعه ایشانه بفت تمام عاخط کردید از
ایهه المفسن الباله نارشی بفت تمام عاخط کردید از
بس عی محمدی روحیم صدید درست نیایت سر در حمول افت
توصیه باستان تقدیس شد و طلب نایید رتفعی گشت زما
ایور مردان بعیاد است و تایید حضرت احادیث ایضا
ایش جان است که تاییدات هیئت به رتفعات لاده
بر حکم پیوند اعدا بجهان و جمع غواصی واقعه دست عل لازمه
نکرند خود و جمیع امور را والذای نیت راضی خود یاد چورانی
از استان نهادن سیار شکل و صعب بدر رسید گزنان بازده
در سر مرض فرسن جهانی مستولی را ایدا طافت و محل صرت نهاد
باز توکل بر جان عیش نموده با طراف جهان شافت زدرا

زمینستهای رفاهی ترقی شریم رهواره بخار طارم که آن در برداش
چه جفا کشید و قدر محبت دید و حکم ایرانی مسافر اعلام
نمایم بخارکان را حاره رهد و مازیلان را در علوت خویش غیر
فراید بشکران این الطاف با در هدم صد هزار نشانه ایم
عبدالله از سنت شده در حاشیه بخارکان نشانه ایم

نمایم زیرا در غرب این غربت لذت اشکرانه استند و بخال فقط
از خودت منتفی است. هر آن خضرات ایرانی امریکه فخریت
ایم نهانه راین بی هوا اضیبی از سرعت خودت طلبندند
من بعد حرلت مزبوری نهانه رویان و ول شقی جویده بزندگی از
عجورت موقی شور و علیکم البهاد وال الله الهی

پایه ای ام پی بحثت نظرت رفت خضرات ایرانی امریکه به وسیله
نشست کشت که فوق آن افسد نیمود حق ملکیت خود عهد ایمان و
بر اثر خاطل بکار خواهید فرمود بلی در خدمت شنی پختن نظر ام که
هر یک حکم مدرای داشته باشد پایه شد و این راین نکر کرد نه بحثت
ولی بعد اخطه کرد که درست بخیل شریعت بخیل بکرد زیرا ایش
اصحاب لغزد از مرد و غیره بیک رفته بید اخواهند شد و این را کس
خراب نمود و برگات از رای خوش تقدیم کرد که اصل فرار خواهد شد
و بخیل شریعت را ترجیح و اصل خواهند نمود را رسیمه ات نهند خواهند
گشت لئن این رفوف نمود عال ایادی شد الحمد لله ربی بحثت عبد

استد این از هزار رای تهرست بایه بخون و غایت بحال بگش
رسیع لعنة تریسه الفدا بخان نزدیکی ترقی خوشنود که بخوبی بخان
باشه علیکم الیهای و کلم العزة الابهی فی الاصحه: واللهم
مع ع شفای شد

بخارکان براط احقرت شنیده این اسم ای ااصدق
جناب ایام بخودی اقا ایمیل جناب اقا سیمان اقا ایمیل کاشانی جناب
اما بخودی اقا ایام بخان بخان عاشر خواب جناب حاجی حکیم نارن جناب
حاجی راد بیرون خان جناب حاجی بیرون خواب اقا ایمیل اقا ایمیل
جناب اقا ایمیل اقا ایمیل بخان حکیم منزی همچنین جناب اقا غزیر وله
ایام بخان جناب اقا سیمان اقا ایمیل جناب حاجی بخیل علیکی خواب
اما بخودی اقا سیمان جناب اقا غزیر وله بیزیف جناب اقا ایمیل
سیمان اقا بیزیف جناب اقا ایمیل ایام بخیل دانیل جناب حاجی
حکیم طاورد جناب اقا ایمیل اقا ایمیل کاشانی جناب حکیم غزیر خواب
اما اراد اقا ایمان اقا ایمیل جناب حاجی محمدی اقا فریغیا جناب
اما ایمیل اقا ایمیل اقا ایمیل جناب حاجی فریغیا جناب
اما ایمیل اقا ایمیل عراقی جناب حاجی فریغیا جناب ایمیل
حکیم بایا جناب اقا ایمان اقا العائز جناب ایمیل جناب ایمیل
جناب بیز ایمیل ولد زفایل جناب ایمیل فریغیا افاسعمن جناب
اما بخیل خوازی فریش جناب حاجی بخودی اقا ایمان ایمان

اقا يزاع عبد از حميم خان خط لصخ جناب قا مارون شالوم جناب
اتا يزيف استار يعقوب جناب قاشارم جناب تا سری اقا
يرف عراقی جناب قا نهدی اقا حمیم جناب قا آشخ اقا یزمع اقا
عیسی هما الله الابنی

یاصحی لجن هروان

ای یاران زبانی کن یین یقین دستم است که حضرت یحیی و رحیم
شبول بخنا علی عصوف رحیم و اسره شهربیلیش ابری ملک
و بیغنا غالم و بود سرورف ولی نظر حکمت بهم را تجارت فارقه تا
آشت زر زیحان ایاز یا به حقوق بر عهاد خوش راجب و غرض خود
نفو سیزراطاعت لین امریزم نمودند بر است اسلامی نونق در رواد
دری رکشن دش از انسیمه علایت عظیم کردند از گلوبهای با بغی ایکن اعلی
حقوق سبب ثمرت در سخ نقوس گردد و من کچ غلیظه اراده روز بخشد
در مرداد خیره لصریف گرد حقوق که در ۱۳۲۵ هجری در
درگاه اضدیت بغل شد را بته باسط پایان صادر روز ماضی لازمه
صریف کردیه در سه تایید را بسیرا ایست دیدند بمحیط رسائل شیخ
نایمه که ترقی عظیم نایید در هین مدارس لیمان امتد ز شهربکرد ز را تقدیم
باین امر خطری را در عده اینها از سعی و کوشش شما با نهایت رضا بر کاه
کبری تفعیز زواری نایید و شمار در در روزی ناییدی جدید خواه و عینهم
الابنی سعی تعاشر شد

ط شجاعات طلب سخوت بخت روزه متصاعد ای شهادت الله آقا
ش هزاره علیها بهاریه

حمدکه موافعه
اللهم لامن سبقت حنک عطرت سخوت بخت هنک شرع علیک
و داعی صفت دشمنک راطعت ای از اغفار ایک فی المکان الیک
تجوز و ایمهال اتفع ایک یا زا ایمهال ان شمل ایک المقادعه المد
بعفات عین الرحمه نیکه ماضع العفن مصلح رحمة ای رهه تردد
و زخمها نیزه لغفرانیخ فی نقل شجره الوصایه ای ره ایک ایک ایک
سخوات ترس سخربات العطره الرعایه و ایز ای ای ای ای ای ای ای
عیسی اللقار و ای خلیقی صیقه قدس سبب حیث ترش و ایز ای ای ای ای ای
رثکت ترسی و ای
ع ع

طهان بر ط حضرت سید ای
اما رحمون
نه سخی سلطان بکم سلطان لفایه هوتیه روحان طیبیه تول حیث
رقدستیه شرکت شرکه نیزه میانیه میانیه هوتیه تراج ها کهنه
مول و فرغ شایسته بریه بحکم لفایه طویل لفایه ترمهه دری
سرور تول ای ای

کندر طویل بیزرا باجی شمس حکمان لیلد اتابهها، غیر بجا جیمهاد
بیمهن بهما، آتش الابهی

باجی بجن هموانه

ای در قات رحایه اما حکمان ناسه‌ای شانوی مشکدار بود زانوی
بیزرا مغل آیات فوجید بور رهیان ایان و اینا بطریم بزین از قات
نهایت سرت عامل کردید رفیع راه باطن برعافی خ دار و شکرانه
بهدا که اسم عظم نفیم که الحمدله ارجمن تحسیل علم رعنان شوند
و پیش جدت دران بالوند عجیل ایان رهیان بخیز زانیان مکرت از
بنیل نایر و از های آن نیزان غزیران تاییات غیبیه راه ایات لایه
صلیبد تاره نجاح قدر بسیاری میست که بر از زند و ازو اینهن میتوشد
را افقی بین فرماید رسیده هاش مه آیات کمی اند و صدر منج غیره میباشد
حال اعلی شود هر چیز رفراز اکرده رهیکی کتاب بین اقام شدند
اما کنات لوح گفوت کرده و عقول رفوس رق نظر نزد و همچو اسرار چند
و حکایت و معانی متوجه شده و معلوم کرده ایلی ای مولا و ای اخترین
سن بین اماک و شبیهین لا تیکس ملیکیت مظفیین لا ایکنک و
لش فیکنک و ارقدت فی قربین نازخنک درخت صدر ایان
پامات توحیدیت ایت اجهیمن ناطقات تجگ و برانک دریبات
بلقدنک و سلطانک و ناشرات للهامت دراغفات رایا تائید
دیگنگز ایت افقی رهیک و نجذبات ای طعنک و بشارات باکر

دمد رات من هنرک روز ذات لارا مک دکا ثغات لارا کنک
انت المزین لمن ای دهانه ر داکن انت الفری المعتقد لعیز الجوب

ع

هدان جناب بیزرا بدهن خان جناب صاحبی بهودا جناب نایم
جناب نایمیل جناب قیثلم جناب ایما بهودا خلف مرحد العابر
جناب عاجی بر زانه ایه جناب ایما بهودا افاضه جناب ایما بهودا
آهاسیمان جناب ایه غزیر جناب ایما؛ درون بکل آهاسیم جناب
عاجی روکی جناب عاجی بهمی جناب عاجی سکم؛ درون جناب
حکیم عزیر جناب بیزرا نزد ایشند جناب فاسحق جناب عاجی تیم
جناب فاعی ایه ایکنک عجی جناب فیزرا نحمد رهای صدید جناب
حافظ اللحی جناب قاصدی بیزار جناب عاجی بیزرا ایه ایه جناب
عاجی بیزرا بیهی جناب ایما بخو باقر زانی عیم، همار بند ایه ایه
یا عجی بجن هموانه

ای بازان عیسی البهی، شکر کنند ضدا که بنو عصی روی رون
خوی شکیار شد درینم ظهر زنگ رست غفرانه ایز شناسنکنک
محظوظ و محسن ماندیه رسیده بیتنا گشودیه و آثار بخیزی بخدا نه کنک
ش اوه نهودیه شده طور لعدم نزد از فرار سیننا چان علی نمود که
ساحر ایها و غنایی جا رهای تابند و در شر شنده کردید این الطاف

شیان شکر کاره حضرت میم اولاد نصیب داگر در قرون عصا بر زبان بی بدم
نقوت پروردگار پروردگار از عجود این شکر زبان بله اینکه عجز نیک میخواهد
من در سرور دکار رفع و نای بسیار دارد که من که با مشکران اطاف نیزش
از فضل این فراز اید ای زبان اینکه در صحیح مواد دن فاعل ممکن است بدهد و نیز
هر استمان نفیض بقول بگوییم ای اید جایست که را که نیزه بشرت زار بپرسد
نمیظیم امود ترا میسیس بستان در فیض اینما ممکن است بدهد و نیزه بشرت حقایق
ایی هند من اور لک المیق الاعلی جناب ای هم بله الا اصدق را تعمیر میل فواید
روایت صدوف نردد بن عجب ای هم است مردم دارایه ارسال پندر ع ع

نیزش

بوشهه

ای شاهزاده ای خان رایانی نظرت بیزان نیزه سرمه لذت برداری بخوبی داری داشت
نهادت سرمه شه نفیضه بنای بسیار بیول و بخوبی میعنی فشم بنای نیزه و خود
آنحضرت بایش نیزه زین یعنی طبلان لذت خوش مدعی بیچ شطب خدمت
اید برات طبلان تشریف ببرید و بعضاً از برگ کان و انسا طالب اغذیه
انما نیز مفات فرموده زیر این کار از شعبه بریان بد بعد از تمام این این باید
راجعت بیزه اید ع ع

موالا بہنی

ای شهانی بحال دی ای محل علیک بہرا ایه و جو ورد نیزه فی حیچ نیک
الحمد لله که ای فوار غایبت از اتفاق ای طالع رایح رفیضات حیات از عالم
نفس وجود مثابع و نهایت نظر غایبت ای شهان خال دست ای ای شهان
العاد از عین دل بر رفیقان پسل ای اجنبی محل قدم ای ایکدنا اینک
اهم بر رهنه ای طالع خانیده که در حکومت ای بازی در دش و دار دنیده والی
و ای هم علیک ای علی ای ایه ع ع

نیزش

موالا بہنی

ای خسده که کاد خی در حقیقی بکار نه شعوم که ختم بیانی بخوبی داری داشت
ترهانی نظرت در شفت ای سخاب با هم از هزار و ده ساز نیزه شمش و در فیض
اضطراب در شتعال بیا تم اشاره ای ای شام خدا میداند که جمال دارم ای خی
از این بیستان بشارت رسید قلم از دشت ارفند دناس از هم در قمه
پاره پاره کرده بکار ای شعله نار بمحبت بشیبورز با وجود این بیاد هم
مع ر تکش

حمدکار

موالا بہنی

ای شخ نیشن عفان نفس از نیوس مبارک در در نیزه شوره ایش نام بخوبی

رائد کرد داشت از زوایت ان هم فوج روحانی رخ داد زینش
دیده ای میل شد از سه نعمات سهی استنام شد به از اشارات
در شیرین ترور شده بود کردید از شدت ارتبا طغیت عربی عرض
حکم جمهور میدانم و در مورد رجای تائیر حقیقت این الفاظ فوت معانی
رعیات خوبیت اشارات برش را تعانی پذیری کردند که در عرض
گزند و حرف مست فعل خطاب یافته، جمیع این فبریفات از قل
در جو شدن و هر داشت که در این خصوصیت و فرق بین میگذرد
غاییت کردیده را در حوالهها، عیبک سعی عین

القسم با آنی انت الذي اعطيت ذرا تک عکوت الاشتبار و
ترجعت ابیه فضیل و غفرانک علی ارجواح الاصفیاء، سهیل سما
رجوتک رئیس رهیک رافق فضیل و معلم بروک و تیر حسنک
و محابی لفافات آن تعرق من رفعته المیک نیچه رحیماتک و شفیع
بلطفات اعین غفاریه کسب و دکوهه نیچه جمله رحیماتک الکبیری دلخواهک
الابهی و دیدم علیه سحال و هفت العظی فی فردیک ادعی نیک
انت المیک الفضل ابیهاد الکبیر سعی عین

حکایت الابهی

ای شناقی جمال نزدیک عیکش شرکیک رکن نعمه و حسنه
بر جو ره و علایمه از زر شان نهشیک در خل کفره آنی شنیده است
چون نعمات ریاض اکتفه بهرث می رسند چون طیب نعمی
معطر نمایند و چون نم کلزار احمدت ریاضیه هر مردی را
جان بکشند چون شجره طیب به شراث شفیقته بارادر نمر و حن طیب
هر ای عرفان در این علایم حضرت حسن برینه ایموم یهشیتی
لطفی تر کرده نه رانی تریشور و همیزی استقدام شد، مشترک شد
از دروس تابانش گردد و بهم ایک سعی عین

یا عینی تیکن همانه
سبحانک اللهم يا آنی آنی امیره المیک برج ناظر ای عکوت ذرا تک
ونفس خافنی بخته طلقه فرامیک در وح شسته نعمات قدریک
وعین نظریه لبشریات غفرنک رفعه کاس ایی رت ایی قدم
اشنی بطفک بروک و ایی عیل ابریش سلیل دانیفلک
و احسانک رت تقدیشته علی الایی دیسترنفت فی کجور کوکی
لما سمعت انسانی شیعی بصور ایشان ایطیه الطاهراه العورتة الیزاده
رمایه بخیت العلا، رهی راجعه عن طراف الرقة المیسرة لمحظة
الاییها، مخلله شفیق الطلاق و نقیب ایبل و حیشنہ العظم علیک
شکننے الاعضا، سبجه ایک ایچ ایچ لمحجه ای ایش، شفیق الدمعه فتنعه

بنجستك وكانت تقطع الجور والجحود والطعن الادريه والاكام
شهادة بذرك بمحنة اليك تحي الى رياض مكرنك مشتقة
للقاتل تمهيده شهادة حمالك تعطشه الى اسود المردودي
سيبك والقعود الى سارفوك فنسنت نيلها واجت عاليها
ديسرت ثيست لها بتحت بفنكلس بعثتها وتعصي اليك في
ذرنه ثيست زيزه عقالك وعمدة جبك متغص منها زاد اجهك
شاج فيها بمحنك محشر في ضالها زرها ايفيك فقاها على
خدص فداك زيزها را حمرا باختفها ودوشا تشبيعا لعشما
والقلوب سخونة باحرات والعيون فالنفث بالعبارات والنفس
من شدة العصاب في سكريات الى ان اورها في رسماها
غابت عن العين شحة تمسها ونفحة بمحها ديث شه طلعلها
اي رب طيف ترها بصيرك وعيك التي اغشت بها على جحها
اي رب انتها قرنية عدرك الذي خضع لسلطهاك وارعني ببره
وامخذت الى حمالك ديسن من اندرك عند ازبع كالميد
من هملوك الاعلى وقام على صدره امرك ودخل على صيبي في سلك
واعنى السلا، وابني بشتر العقاب وسر العذاب من الذين لا
عن زرك ثم رض بايت حفالك وانس بحال قد سكت فتسلي
هذا يachsen امسح روض تحنن حمالك رايس بمسرة ودستان
فارسة الى ان سجين ليفاك رجوك وخطفت من قبرها ملهمها

ذكرى عصبة لغيرها والعدوان فقام على نشنجاتك فهل يك
وزان واغاثه برانك لخل انان وفرماك وبيان سرك
وتزوج الادامر وتنجح مسائل دايل المثابهات تفسير الایات
البسات وزاذهان الشهادات بما اعمته تفسير الحدات وآخرها
واذات تم قدرت لم يغفلك دحوتك الواقع في الجون مرارا
وتحت اسلام والاغلال كرارا ديم زل تغيل القبور وتصفيك الكير
تفني الباء في حبات النجوم من عاسن الجنا في سيلك واللير
الفز عن عينه والجواح المعاشرة عن سارة وجزو الظلم الغائرة
عن دراسه ورمودي عن انس الى نجحه الفريم وصرطك لست قيم
وللايق في ذرك ولا يهن في اكله لعنك ولابك عن مان
سرهك الى ان نشج بشاهة اذراك في العراق والغزز تغسل عنها
قد يك في الاخان ونماشت عير غوش عطالك رماج عبيه تجور
الطافالك دستغرق في لجة اهتمك ثم ارهقت الى ابلاد حني
يهدى العداد ويدعوه الى سيل ابرتها وبدل الجهد الجيد في
طباطه اهل زلك لاظطر اسرحي فاجبي عالم ذرك وامتن مشعره زرك
رخاض غلامك في سيلك ودفعه في كل بله لقرارها خيانة
في محنك الى ان ودين غضره وغان سمه رغارت قواه طلاق
اعفاء سع ذلك سجي للورود في السجن الاعظم والخوف على بار تجتك
الاكرم راحضروا احبابك ملقاءه واعفوا زريا ديش اشربي د

براسته جناب سرسته دار جناب شفاعان بزیب عیا
یا محبی چن هرانت ای بزیب رصف بزیب حادا علی رصاف حماد بر عیا پیر
بغزه ایمان رایغان بحمد شکن مصلح ششخون زن و نبار
محبت الله تماقی برپا کن تا اثر ضوارت خداشی شور و نیوف
نفس منوری در همین شدن رفته جنود هر یک خلادر و اشکار شود
حضرت حسین پیر از نقیق و دتر و نعمتیست ایا بی خند مرد ریده
مدت خنید نظری همید گردید رفائل غیری شد اما جزو ایام
غیره چون رنطون پالان دفعه از خوار شو را که این رسان میگذشت
در پریق این رودر که از کنی باقی نماند پسلین ظفر علیه را روند فرام
بدار علیک الحجه لمسنارع مع شده

امیرالسید

فاض عليه كحرث يقبل البعض وترى سرف بالمشل والاصناف رذايا الطائف
لا يخصى رفع ما يمس نفسه بمحبها والمعطر ونماضت غذاء بدرى مع سرمه
في حضر المأغا وذكر كل على ما يفضل في الطعام وآخر بغيره وآخر بالرجوع
إلى مذاق المعاشرة والذريعة التي امتهن زيتها ودركت وارتفع نهرها بما يك
تحتها ينسق المغارف من بين أطيافه يطعم الجميع من عالمه الستة وريح
سنتهم الوجه تشغى أحباب زر العين شيشة ازوجها بغيرها ينبع
الجاس عيشه من كل الجهات ومرى حسره الخافت يقطع انبثاقه في فتح
الميل على يديه يحيى حكم العظيم برسوخه نورات المسين ورثت حبه إياها
من العذابين راناته بتناول المطاعين إلى أن فدى رصاف في
سيفها وصمدها يركب درر عذابها وارمت منهاه ويسرت نادها
يرثى سواره رهان شبيهه في هذه الكورة الجميلة حيث قدرت
أجرين شفاعة درسي بسيفها ونها عن درص في يعنفها اي ارب
هذه استدراك التي كانت قررت له بشرى من في كل زوار وحصصه
في المصارف العظيم والزراير التي لا تحيطها الأذهان لفتش سقطة نبغيه
من سفينته من الأنجارات اي ربت على عهدها راسخ بمحض تحقق
شها راوفدها في فردوس الابهان في ظل شجرة ائمه جوال حزن
الكري وترثى ما الاقرار وأغدوه ملقي حكم العط، وهي تبتلي عن مواميك
التي لا يحيى اهانت الديع المدانت الرؤس يرمي واندانت
الغفران الغور الرزف النان القديم ع ع

نظام مبارک
ایین عیسیٰ الہماء، فرضت ایصال میرود فی الحفیظ راجا
شما و رجاعی درستنای حضرت روزت مانند آغاز ابتکارت
ریان از انجیخته است که از خود خبر نماید و از خود خجال نماید
نمایی اگرزوی شما خذت بعترس نهاده مجمل اینی رویی لعنتیه
ترست افتادست منیا برای اینکه نهایا طلاقی الدافعه برخیز
مزبته است. اجایی با دعای ایران احقره در حق فرعیه ایران
بارویا در هیات بیوت و اتفاقات جلدی غورمه فی الحفیظ ایران
قمع افس پارخزینی زرایون ممکن و بجهة در زبانه هزار میلیار
لذا ختنه اند و در سیل ایی هزار صدیات دریه اند و از هر
جام بصیغی زهر هنگام در راه چشت به چشمده اند لذت
عبدالجهم، هیات اشتیاق از جان روان شفایه روی ایران
ایران دارد و لی عوایان هنوز مانع از حضور نماید ارجاع عبد الجهم
با اتفاقات شتابیده تاریخی ایران یعنی فور اوضاع برخورد اینها
بجور ایان یهست که بیدار دیگر خفر نماید که شاید همان روز غیر
استان غصی خاید اما همایی ایران ایران چنان در
سراسرت لرمای اشتیاق هر دو روحان بوج زند دعا کنید
که روزی ایده کردین موانع را میلی روده اعمال ایران و بجهات
لرمنزی خوشی رسید ایرانیان بوش نهاده ایکم عده ایران بینه

باید بخانم بخوبی خود را در خدمت خیرت خود فرستاد
کوش تادریست ایست سفر باشی چه اقدام در زل و خبر
است

میزان بر اسطر جناب آقا محمد علی علامه بخاریه الاشیاع
جناب فرمیزد اعلیٰ گیر رحیم افغانی صغر علیها بهار الله الاشیاع
دوبلو در مانند دو سکر جوزا را بفارسی و مکر نامند و آن بجزی
است در این که نزین پنهان استاد است از اجتماع این
ستاده؛ از شبب بدترین نموده اندر لطفدا دو سکر تا سیده اند خوا
شما در سردار حمزه در سرچ در سرچ هایات طبع نموده بیشترین
مانند دو سکر یا فرقان در فرق امکان در کوشش و توان خواهید
شد و نظره الطاف بی امکان خواهد گشت و در عایت
حضرت بر زان خواهید شد ثبوت در سرچ برخان جاذب
و دیقات حضرت بحقن است تا تو اند کوشش که ثابت و
ست غیرم مصراط من خلطم بمناسک برخان میباشد کرم ناید و
عیات البحار، الاشیاع عبد البخاری عباس شعبان

در پرچم تیغیم حمال بیک نظر نگرفت کجا هست ناگف کرد جفت و
آشیش باشد لبها خداوند چینن سه بس فراز احمد اورده
که عجلا بهما اغراق شد فریاد نماید بر رود رهار با مرد بسته به
کوشید در خفت آن غصه غمیشه نیز زلک
علی بهمه بعزم پلک در زلک شل بایا با فی بنده گرامه الطاف
حق شمل رود دع خ مقابله شد

خطبکه همانه
ای تابت صابری فدمات فانقدر بخواه حاجی غلام رضا
جفت باشان از باغیل گردید ولی شرط آن از سخن بود و گویی
ایم ارسال ندانم در بکارت لامازنده لفڑ خاپ حاجی خفت
جخست علی احتمض حال که باید معاشرت کناره ننماید غیره عالم
نی جمیع ایشان را لاحوال دفع مفایده شد

خطبکه همانه
ای مین بعد الهماء در بیانت سیم الاول شاهد سمع شفه
که از هزار ارسال ندوی بخواه رسیده زیر افسار بیک داشت
جمعهت صلحه و معاشرت نی بیان یعنی حجج دلائل خبر در بیان
فاختت در سکنه به لاخن خود رسید در پارس یکی در پیش شرکت
ششندیه شد ولی حرج حرج باشد یعنی بامان بر وجود گرانی
پارس نماید و سعی نداشت از امریسته هزار و لسوی عیشه
بمجهت خناج طبق ارسال نزدند ولی بخاطر قبول نشد داعاره
کشت و قصده خانست که حقی نهایی بدل نگردد روران
حدکت کیه است باری صحیح باران الهی را چشت ای عیشه
این غم ناید ره جای آن دارم که ششمها نظور را غفو نماید

خطبکه همانه
ای مین من میدانی که حضرت سه نهاد صدق عیمه بارانه الا
پقدرباغ شد کن بود فریاد شاه حضرت بکشان قدرتی نزد
رضق قدره لامه پس از باناسه داده عبیر الهماء زیر بیت
آن خن جلسیل رقوم نزد که در مردم بال از خوارست
نمایند ولی قیر نزد شد در بیانت ساخته شده است که
زیارت خوانه کرد زیر بارانی اگر از خارج برق بر رسانای
نشنیده لمنا اگر ملن خود رشنا دل رکنیت خانه
این اصدقه همان روزید در دوست زمان خرج آن قبریف
نماید زیارتی
دفع مقابله شد

زیرا در مرکیب بدرجه شغول عاقاتر دکمالات صحبت در
محافل لیری و لطف در جام عظیم است که این فرست خود ر
نمایم آنست آنکه بصون و عنون بحال مبارک تحقیقت نشود و
تفاوی بآفات سگرد و اکملن بجهت هدف اراده خزی
نمکاریا پنداش افاحده ارسل داریه و از مکن نفت آندر نمکار
خود را در شکلات قرض مینماید و علیک الهماء الابهی غیر
درینه بسی اول سه
مکاتیب لا جای بسیم اقا احمد داز اقا احمد بسیم ای
دارند آنند برای تغیر مفہم و از هرسی سل سیارند دیگر
بسیم باشد دمن تسلیم انان خایم مقابله شد

ردماریث شمات و راسخ چون جبان باشه داعلام ام اشید ای این
و خاطه میفرانی که اینها فرست لکه شتن نه دیگر تو از تبرن
عذر بخواه که درین سخن خود بمعور بیور و در احوال رسائل معدود
نودم ایش ب بعد از ورود با این تقدیم دوباره بپرس
سیکرده اید خیست که تعلقی ماغاست شد ای این الحجه
موقن بآن شدنی که ذکر خبر چشمی ایان دامار حسن بنیانی و این
گفتی بچشمی و طبق مارض بدر بی تحقیق اجای ایلان در سبل
این بیچشمی اند درینک ماده سراج و روح درسته و تیان
در راه خدا هر چنان دینه ره صدر ای شنیده در هیام بخی
نوشتند ای این سیز بچشمی بودند رکابی درخت نهاده
جمعی قص شنان رهیان نهاده شنا فنه و در قربالجاجه غنیم
از راغمه و خانان بیخا و تیان و تیان داده بین نهاده
نیزه شنیه راین اتحادی عاصی بند کان صادق بحال مبارک جان تو
جمعی را لذیل من جایست شیاق ایام غ در دلخی را پیشتر از
دلاست نه عاظخ فراهمد لم عبده الهماء باز خود عصف را توانی
حکومه سرمهود رهیان نهاده آنی فراغت نه لرید و رفیعی
رشیب در زد راحت تیامیه و هر چشمی فریاد بپاراد در درجه علی
در کارب و نفعه پارهه الهماء رند ایان باید تیکی فریاده در ازند
در اطراف شنیده و شد و در شغول بهابت حق رند نه این

خط مبارک هر المقدمة العدد
ای این جبان مبارک محمد ضلال اکان سازیمده بخی بوری تار
لمن و پارس همدم و زیب ارمی بس رادر دش که رخته
درست ویا دیان و ساز و همانز بوریم و سیاستی بابلن در
زبان قبور و سبیل روح رهیان این ازره کوه فتحی ازسته
و حکم است سیاره و فریاده احمد نهاده رکنیم درسته نهاده
جسته شد را مصلح مبارک خدنه روح پاره وقت را مل رهیان

۱۸۷

جهان جنت ابھی کردو و سراح ہایست تکھی در ہر لکھاتی مردش
مئرد زیر اسراف مطلع شنس حفیت است ٹھٹھی ٹھجھی بسارہ
و عینک الہما الہما عین عین متعالہ شہ

خطابک هوانس غذا آن
با حضرت این عیک الطافی رئیس الرحمهم آلان که در بخطب
در شنبه آتشی درین مراجع پیره صفت بیشود وین یاد و تور روز ششم
دایان نام نیکنامار دلی از حضرت شیخ خوشحال است چه مثبت
که من نیکی امور را خال حودله اشته حقی دنیا به مردانه خاطر
پور و در برهاست لفتاب با وجود این خندزه آن خیز سفر را چه ترمذ
ابراهمیکان بیکان نسبتی نمود رضابه ضای او دارم و آلان در دریا
در برهاست شعفی چهار سنت ولی شفایی جان رول خنجره توجه
بلکه است اینجاست اینجاست ساده آن روی تابان حضرت خانان
و آن زرد نمی بگیره زبان او فاقی سکیدزد و همین چه است که در
این شعر نهاده است صعف افقا پردازد و صرفی در بش غوره است
جمل بیک روز از پروردیده من بست اینضرور چوده همچی بیان اینی
چه است اینچه اینچی اینبغ داریه
ع ع معاشر شه

157

خطبکار لعیشیه ای این عجیب‌ها
هزار شاه باز آمده باز آمده از راه زنگنه آینه
بنده آشیان آیم لر گلشن یعنی نان آمده می‌نمود
که بای قلیم قطبان آیم زیرا چندی در خود ربارزند رعیت چو
ذات الورود این قدر را حضرت خوش یاعسی ای غرب قم فرد
که بسیار سسته شد و عیل بهای را اینهی رفع شد
متذمیر شد

خطبہ مبارکہ
امی این عبد الیمہ، اذین از لای اعلیٰ شتمو زیر ادر غدرت
اکسان ان عذرکش صادر فی در غیر درست حال این یعنی سعید رفیع
عبد الیمہ، شکر کن حضرت بکرار بکر بن جنین یعنی مرغی و دویشہ
محی رسماً شکر که در خنچیح اجاءه و ادارگن نکروه نودی
فی غلیظه تحریف هر عنون بصیرات الیمہ اهل علمت از اس مقامات
دینوت حسب و امار ابرخن در بریافت شریعت و سرور نہ
وازان این اتفاقات غفران شیخ عظیم طه خوش خواه شد الحمد لله
شرف پر تقدیمات و درجات پر بکار
و دعیکش ایمہ را ایش نکته
شیخ معادی شہ

نامه‌ی این شاعر ناشی از مادر علیم باد و با دو کهنه محجوب سپید از
نشست امور و نارای فریض حضرت افون خواجه روح زرخان
حصیل دریم بیشتر خدمت امیر به پسر شرک حضرت پچون غاک
پیشین خدمات اول امیر موقی شده در پیری و این هنین بب
است که از خود را داده‌ی تملکی فلان در فوایدی خیرخواستی غفت
وار صانع که در حق انجیل شقی با وجوده بودی حسیع صحن راضی ای احیفیه‌ی
غیری باشد بابت بر عذر و حماهند و استقیم در نوراد استحی از از
از بیش فتوی سازند بلطفه‌ی خود را سخن بخواهند اینها نهسته
این طرفان اتحادن شنیده در باره‌ی سود و عیان آید زبان غفت
اهیسته‌ی تملکه زیرا در باره‌ی برگشته بحق پیشین رفته
این عقده شکل داشت و اتفاق شد بانای سر و بدعا در روشن بفرار که
اگذل است یاران شط طوفان و نونه که در باره‌ی افراط در
غمیم غربایی باعث‌الشکار گشتند ولی قدری در عده
خنوار غورند و خوبی نوفرد فرورند لاسندا این شکارهای علی
است باز تندیج شیخ خواجه شد بار برگزد جبارت ای
خاک است بحق محمد علی فی احیفیه چشت ازت ایک برگزد جبارت ای
نمایی شزاده‌ی است موغشت دنونیه همچیع یاران را چشت ایمع
ابهی ای ایخ داریه سند بر حضرت افسان یزراخود رشنا
داره ای راغمه اهلس نامه‌ی عیان ای ای ای ای ای ای ای ای ای

لسمیم نایس عبد البھا عبّاس متابعہ

خطبہ رک
ہمارا شہ
امیں غل لجھا، نار بھی تند دشما بھول یافت، باہم
غفت فرست بینیات نفت ذات کریدی نیز امند بھات
محمّعاً تقارن حقیقت بود چون آن این پر عین ایدا از خود
جنیاں نیز اور دوسری دوسرے نیز اور علم فانی حقیقت است و
فائدہ حکمت از یاران الٰی استائیں نمایم و از نار اگرچہ بیش
از نفسی نکھانی نیز اور در تزییف کسی بھاجتی نہ لہدا مرتقی
است و زندگی و بشرت رجھت در تضیییں اتر نہ صدر خداون
ابا و می کن، محیج ابلیع از این معنی وا در حمال شرک لذ ارادی
سلطین باش ع ع مقابله شد

خطاب کبک بہ اسلام
ایلین نریسن فی الحفظ بخان ول در خد بابت مکو شی
در عالم و جهود تحقیق شخصی جزء خدمت آستان شخصی نماین
برگیم موارد برآشی و درستی و حق پرسنی قیام ستایش عجیب یار

بنانی و نشت روز میفت حسین‌الله‌خون عرب‌دانی کبی عرض پرس
نمایی با خوشی رصان و نجف مهجان طبی لکش من نلک
مع ع مقابله

دیگر الهم الابن شع ع مقابله

یار حبیل‌جهن هوا شه
ای بین عده‌هی ا نامه رسیده نی تحقیق در جایت جنتی
ست دا کچ سهایش در حق ای ای و ای و ای و ای و ای و ای و ای
طباق واقع من نیز چنین رام و ظفح و من شهادت بدیم که تو
بجز خواه عرمی و شاهزاده ای
دیه طلاق راتخ زیرا از خود عرضی مداری بروره فرق غص نجاش
پستی حسی تکرت من غطف بزمای محل ساری ای تعاقدت
بجز عرمی همچویان ای
امانخ عا من براز خا مل و بحاس عرمی شد و روز زیرا در نزخم و
ماعده‌ی ای
کھنر زرام ای
انه کار مداری باید رفع خاتم که در هر جائی بکش نی از من
آیی دلار و ای
آن را فرد ای
تحابه شه

هوا شه

خطبک هوا شه

با این غبد البهار در فیض صرم داشت و روز نکریان شغل ای ای
محب عجمی ای
دراز اغذیه و اخبار آن دیار داشت همراه ای ای ای ای ای ای
داغت نامه رسیده رلندی بجه نفر ای ای ای ای ای ای ای ای
زند جس خشنگی ای
توانی سملنی کلی خیل رفت باز مایان ضر طریق دعوه نزد
چاره نیست رسیده ای
ولی توکل محل برداش بوده بعون دغایت ای ای ای ای ای ای
لدفع زماری فراید و ای
نیا بیمه رسیده رسیده قدری ای ای ای ای ای ای ای ای ای
ضد کش زرای ای
چلدت دش ساری بعضا عتی نمایه حمیه باران ای ای ای ای ای
تحبت ای ای

ای این علیه بحث را نمایست تهم جبر رسیده ضد است
نزدیکی در نظر نداشت که زانو نشست گلود فی المختفی که کان دهل
بیکوشی که خدمتی باشدان نفس عالی غرضی نماید و سخنوری
چهار صدای این تکونی از طبل سفر در حکمرانی داشت خطبهه شد
سچ و عدم راحت برخیابی و خطا های عضل در رجایع عمومی
و اخلاقی حسنه ای مصل از طریق اتفاقات نایمه شد در امریکا
پاسکوال رجا ب پدر یانطون و خطاها از عدم موافقت هوا
وقت عصیانی در هر روز این فالس خرابی خلیل نخود نهاده
صفع و حکایت رسیده لیندا از فردود نور نعمت ناچال صفت
بچشم خلیل روی زان دلی چند روز است در مردم قرقی مصل
و تحریر معلمکن اینما متغیر نمودن شتم صحیح خواهی این را از پل
عبدالله، بهایت محبت داشتاق ایلاری در در شر و رز
بیاد دست نام و سر برگشتند مظلوم شد نایمه مکوند ابی شمام
ایسمد خان گورمن بعد سکایات سندل شد و یعنی یقیناً
جهان مبارک قلم مخلعت آیین و نایران ایلی کلکاته شد و زنانی ناقا
کرد و علیک البھ و الابھی عبدالمھی عباس

مشیش

هو

یا سجی این

ای این بجهش دو مکرت از شاهزاده و خدا هم علامه گردید
محمد ضدرا که بعد اینها در این آنام بعد از سجن چهل سال از هشاد
نخاست همه در اینجا در زیارت روح و رحیمات نایمه شد
اهم عظم و توفیقات حال قدر مجمع از نقوص این بیان را طبقه
سازی کرد بعضی مکوت اینها مرث و ایضاً شعر در این قلب خواهی نهاد
این بولان ضعیف بلطفه حرثی نمود ولی برگت مکرت المی شان
شده و در این پیشگفت ته بال رسیده ای اخراج شد تایید او بود
و این امارا حضرتی و می خواهی دستگداری احمد شاه میان نقد
با جنود عالمکه نقرین جنگ پیغمبر ای و در شرق و غرب فتوحات
عظیمه مخایل این عهد از نزارت مادر و دستورت روزنست خوش باراد
لهم ادا دامت که اینا بناگاهشون جهاد باران نت اسلام
پرداخت شما غذر نکارا همه ازان نقضیت نسبت مادر شر ارم ولی
هر زمان بخوبی و بعدتر تو آلمحمد بنحدرت موقعي و در حضور این
آلی خالص و خاص سنتی ای انجای غنی باز و مرد را دار به و
سرقته بجهات نرسناد از رجال دش و اطفال نموده
بودی فی اتفاقی عین واقع است آن غوس بدار که زیارت
کارزو ایجاد نخاست همه را لفظاً از ماسوی همه را علاوه
کلمه همه دخست بامره است فرد از هر یکی را لز

قبل من نهایت استیاق الملاع دارد و خیرت ابرع این بسان
الحمد لله كل درجه دست اکنون نفس شد و سرمه علیه السلام
بست زیگان درل اینس زمام حضرت خراسان شیخ علی ابر
بست مازندران بی ما خوب برافر غفار کراز علی داد بهم
مرثه رفیوس بود رسیده من بعد از عذاف نمایید و صراحتاً
تعالی به من تا خاب برسد و جوانش کوامند جناب افاسنی
خیرت ابرع این بسان جناب فاعلی که عباس اسف در جناب
آفاسنی پریف و خاب حاجی عبدالله ولد و سراج ای
فردا فرد از قبل من نهایت در زبانی بشیخ خیرت این بند
مبارک جناب امایر زا خود را عمدان نمیچن از ذری لزمه وحی
است شماره هر کس که صفت عالم افغان بوجود آن برشک است مین بذری
تفاوت شده

با صحبی زیگان هر آن شه
ای جناب این احمد نه خود چه شدی و لطف نوری زان عیبه
در دریا زی شغل و غلیل دار ارقی و مکانی باطاف غرب است
دفیضی آلام ندارد و ای راحیت تجوید با وجود این مکانی از زده
کیک جناب مردم سرکرد بلکه بعضی اوقات از بین رک

زیرست متفق شد و اگر ده کارت تهادی مکانیه از خدمه برمیاند
تام اسره بیک قدر دلی اجنبی اینی کفا و طراً در حیمه کل
و اچان در محل دل و جان خیز در شبستن بن فاد و وصیه کل
مانند شمع لامع یاران ترک و تاجیک در فس دار کستان
و چیزی فرزد کشت کی کل یاند ای ایچ در همان زمین نظر دل
و جان سلذنه نمی فصل با عن مرقوم در دید و در همان شمع شد
و ایش ز محجیم چهان کشت همن ناس دیل کافی و ایش است رعیه
گیک فیض از یاد اجنبی ذرا غست ندارد و عید الہما، الایهی شمع
تفاوت شده

با صحبی زیگان هر آن شه
ای مین خوشی ای شمار سید رسید فرج پروردگر که
زیرا فرده از ایجاد داش طیاران داد و شرارت ترقی امش
بسی عروس دشوت دست غافت دست مان تحقیت داشت
دو زهابی بخوت را صاف ایجا کارهای که چنین نیزی
فضل امته بهوش شده که لطفی فی نهایت تماییز رفیعین شاه
با تقاضای بند عکود صفت عالم انسانی بر افزایند و همچنان فتح
کمل و نایابی برآئند. نیما یعنی قطب برآذنه و اساس نعمت بگای
کبرای جهنه این نیوس جواهر بوجودند و لطف ایض بوجود احمدند

آهان نمای آیی بند است دلزیر سرت غرس نب نیز نهنچه خود
سیست مانند آنگ مدعای بحیج افایم رسیده و همات طبر
کهرشمن خواهی ارکان عالم را با پیشراز اورده با وجود این خطا
در نظر آشده که دامن بنیان تین بر اندر از نمایند و انتقام اسلامیه تریستین
پوشانه از اینهاست بدل دنیا را لذتمنه و باز از زخم خود
بجا بدم بجز از نیانه بمحبطة را لزموج باز در لذت و مارست غیره
ماریجات لوند بجز از نهاده از نهاده فرات بحد مرکزه دلزیر
ابراج سریاب نهاده بجهات بجهات از شناخت عذر نهاده
ماز ز همان منقطع شد تیسب را غیر آزاد نشاند اولان اول ز
نگرد و رکھ طبیعت حست صبا از منقطع شد را کوچخیه دوار
میقول اول نهاده باز نهاده این در همات رهم و داشت نهاده
 بشق بتصدر و دینم اهل نهضت سرتیست ای همایه سرمه
ز نهضت عذر الهمایه هر یک سام اشتاقی برگان و دیخت ابع اینها
فرم رنگوک اسپر چاه عبد آیتما نظدم بشد و لکعنی صفت نهاد
رلز نهضت عذر نهضت ای همایان دارد بکه در غرفه خودی بر قرن
گردد و بجهه دینی خاره نماید ای یاران ای دست به نهاده
نهاده نهضت دجال نشانی هر نهضت چنین فرضت برت یاره
بر نهضی هنگر خود شکل دلزیر نهض غفارم سراسی ساسی مأوف دز
نزاع دبدال شب روز فرضت ارد بکرند در پس با یاران

ید بیضا بنا یانه و بده است که بی قیام فرا بند حال دقت محبت
و دلخواست غافره از آنچه حکمت نیانی جمیع دوستان را برگزد
اصحت محال بسایر نموده بالطافر و غافریت شریعه
ملاعنه جهش محمد و نعمت بوصوف دعیکه الهمایی رفع
مقابله

هران

ای هماین بانی در عالم ایجاد و محیی کاشت در همات ای باط
و دلزاین ای با ط لغایون و لغایه همچنانه همچنانه
تفاه حکمت اگر لغایون و لغایه دینه دینه ای از خانه ای اشیا
بر نهضت رود بجهی کاشت اکمال بدیه و هبای همین کرد شد
از نهضش جوانان عفرانی که البروم نهضت بسیار جهن و کارهون
بنیانه هر شر را این سبب حیات نهاده ای دلزاین نهاده ای
عفرانی ای منزیر که تعبیر هر ای اسجح فرماید داین سبب حیات د
لغار جهوان روس علی ذله لغایون و لغایه دینه دینه همین
حال و پیجیں غظم لغایون هنین نوع نهاده ای دلزاین ای
زین نهضت معمش که دلزاین نهضت بجهی بجهی هر چشم
نیزه هر دلخواه دست ای
و سرگردان رورد ربالا خصیم ای ای

١٤٥
حقیقت داشت و فرای خرسان و سیراز و زبرد اعانت ارسلان گردید
این اتفاق در میان پیراها فان بس سرور قبور رخایا نیست
وزیر نواده تا کمال چین امی واقع شده که زر افی عاد و اسما
اعانت بجهت افضلی داری که ارسلان رود لز رکون اعانت بشهی خان
وزیر نواده سیریز بر تیر القی رسته اعانت مترقب ادکار رفته است
شیرین ایلک گرگونون رغایت حوال برداشک و دایم و توین
امیر حقیقت رفاقت و معاشرت آن سرشاری از اتفاق را
ارساط عطا نموده العزة را بکسر و لعله لعلی احقرن اللدد
والقدیرة والغفرة للجی القیوم اذنی بجعل الافق عذر و بجهنم
فی افق ای خود ایلی ایلی لالک فیفضل ایلک بکسر و لعله لعلی احمد و
لدیافت سر علی با اعترض علی هوله لافقبی را دریت هوله
الصفرا فی ایف خلطک و حاتمک روئیتم علی فخری امر و
اینهم علی عربوت غنیمت العالیه بیت قد فدا ایلام و لذیهم
فی شکایت و لعله لعلی ایلک و لعله لعلی ایلک و لعله لعلی ایلک
فی شکایت و لعله لعلی ایلک و لعله لعلی ایلک و لعله لعلی ایلک
آهـ رـاـثـکـ مـنـ صـکـنـهـ مـنـ اـلـقـوـیـ لـمـقـتـ لـعـلـیـ اـلـعـظـیـمـ

ع ع مقابله

بسیاری هر در حمل این ارباب حقیقت که توان دعوی خدای محظوظ
نمایند زایته ازت هدن آن سخن رخمال زیر اجای اکمی جمع
اکم صدقه از مردم اچ یک مخدن و جم ام اسماں رو پر نماید
آشی ب از پژوهت رخدت زایته و خدت زایته و خدت عایته
و خدت خدمتی تحقیق روابط خال یا لان خوب انجایت مال آنند
بنای سازن الاذکار است روحان در مخط و دیوار بنا گران نمایت دارد
پس نوادر باید تا ناسیس پیمان خانه تو خود ربد تا پرسه بینان
خرنقاً نداش کم باید در رهایت هنر و سرمه را ظلم باشد پس یلیان
این باید از هنر ربا عاست برخیزند زیجان و دل دران نور افغان
نمایند تا در جهان شایع و عیان نمودند همچنان شرف و خوب صم
لکن خمام دل نمیز و رسانابط میزدان چونکه زایه و خاتم روزگر
در امر ایک رخدن را فراسه همکم میگند و دل ابیش در دل و دیدن
طیش نمایند رخاسته بدل بر خیزند و این عمل سرور در درگاه
ست غفرنگون و بحیره در تائیس شنی الاذکار رخشنادی این حقیقت
یاران بخدا و خدت بیل نه داشند تا آن نیان بهن ردم و بخمن
عال الحمد شهزاد صحیح افایع علم بقدام ایکان ایا بسته ساین مشق اراده
اریت ایال سیدد شا ایچ بیهی یاران ایی نمیزت عبد المبارا در
اخضر ابلاغ درایه لی حقیقتی نمیزت یاران شایان نکره است
است زیرا از هران رخسان دشیز رده هم راطاف شفیع

پانی الین نامنست در زمینه ایال سندھ پر سید دلخشن
نهایت ایشراخ زست ط محل گردید زیرا بس ان فضیح باطنیست
نیز است و کوئی غبست و غول نارجیست و بیرون دست غافت خواست
و اما بچون بعد ایوم غصه امر است غافلت برادرت غفاریست
انسانی از خفا نماید ایوم امر شده ناند ایاج در راهی غم خشیده
ز محیم انظر الالم در حیران که امی باین غلطت چون رس تابان الالان
در حیران خان خوازشده چون دشت فرانی ندارای بمحبت را هست
که زمزمه افاقت واعلی لعلیست که در در عرض شنی رخخت
پسکان تکان پر شهادت غلطت امر شده بمند در عرض حماله فوجه
غرب از غمیمه نمایه امی سر دل شمارت غلطت امر بجهود و اوراده شده
جمال ببارک همچنین همراه افاق دستعف علم ای ایت سمجح زدن
دیوان خاص بار ببرانک در در ریا در ریا به سچح قران
انهضنا الایش شلیم راضی می شده ام ام جن فیلان نزدیک
زی لایم علیت بان غل بربان سیل زند و ادا سادک ان خود
الا پنرا اینه الذي بعثت ایش سرولا بیغنه ایا درین در حماله بیل
لهنس لاسن حمیمه فنا کیبل باطن هیاست نهست که غراف غیره
غفته مازنه ولی غل فقره غلطت ارجمال ببارک مثل آشنا طاهر
دباره ای این از ملی یه فردی از افراد اجراءه داما ناخن نامه
خوشی طبعی با روح ام سیدانی فرست دامت نارم بخود

دکر ای ما مکن نیست دست کنایت نکند تا هر روز خجور لند
این ناسه را بجهت هر فردی از افراد کجور نموده که عکس بر دری
و بهمیت فردی فردی بعنی تا هر یک یاند که این نایمه خصوص از
نویمه ن من چه قدر بیان و آن دکن هم بآن از تصویری مهدیه
تجوز است و ایان غوسن سیلی را ایح و ایان بیان که پر ایجتنی
حضرت عکن غوزنه ور غرفت علیه غرفت از برای اینهودی
عیش البهای در غرفت ایجاد که بایت غلام بحال بیست
غرفت از برای آن غوزن در کما ملکی میشنه و در حماله بیل زار
تفصیل زناری نمایه ایان غوسن ساره را در ملکت خوش دلی
و رعیت بخلی و زنجان ایور سترنی و خاله فاید و علیک البهای
الا بجهی عیش دعا متداد شد

بهرش
ای این ای ساجیتی در غرفت بجهت بمع این ای
نفسی بارک ای اسید نهش غلوت ایی شد در ده غفتہ من
ایصال کشت ای این ایچمیش در ایار بایه خضرتی در راه
نمودی که علیها با تنایت تغفیت نهش در دز در خدمت
آرزوی جانش نی تکنود و مهد و سرورش لش نیت نهش بود

16

و راحت جان روش اعلاء حکمه بهند دیگر نه فکری نه ذکری نه لرزو
نیز شخصی اسم خاست که با یاران الهی درین عبور دست یافتم
شروع کردم میدان سبقت زیست چند هر چند در می رفته
ولی در علاوه اعلی سر ناین قصه تجربه نیست که فقر نیز نیافریده
از این دیر از نزد حسن عظیم است تا به بدر راه است آرزو خالی مرد
خلعت شغور در روحی لاجای افساد ای سخونای فقیر نقدی عدوی و نمود
چند در زیارت که با رادی نفع انسانس خیارت نایم در کمان
دیر است هم دام اخاب عجی غلام رضامی اخیفه بنایی
بهاست مکننست برداخت من سیار از ارشاد سایه و ایام پیش
حضرت فخر رئیه رفع فیض پیارست ولیک الجھوں الابھی
عده ایما، فیاس معاد شد

با صاحبی ایجهه هم
از طزان شر نفوذ از طف اسید پسر به رعایت غدر مرض در اراده
رسیده دلم بین زنم یعنی پهنا صدیره لذتی ایش را با اسم آنها به
خواستم چه پر تعبید فرستاده بودند نیز خوش باخی رسیده بیرونیز
و حکم سبعون نه با احافن نیز پسره بکسر حمزه بفرسته باز که ط
آقا احمدی زدیگ روز از در بارچا نزدیک شاهزاده آنرا زنگ نیز
و همچنین سبیل مد فرموده اید که برای رشته علوم بد جزو
خط افرازش نیز استند چه پر تعبید هنوز در هر کس نیزه
نمایند

۱۴۹
- تحمل رسیده باشد ولی خبر را موش باقی نزدیک برازیده همانچنین
ایرانیان نجاتی غیر مفاسد را زند رسیده ولی در زمان
القداد روزگار حینه از امداد ایشان برآوری ترضی شده بود
حال هزار رحینه آن را داده یافتد علیه مقابله شد

ای این **چهارم** نام روحنم فی لعقدہ سینه اخیر سبده
از تکرار و تکلیف شما با خاصیت برآورده باید چنین
پاشد تا حاذق باشد نور سینه کرد جایش را به آنچه است
در صحیح شنون مویدند و توافق برلت اینی بلکان درخواست باجر
تماره لطفی نهاده سرخ در چنان معاشرت نزدیکی راز
ترسیه رفیعیس بند گان الی صحبت برادریم نووسی که خواست
ازن طوف مطاف علاوه علی غرفه ناوزنده امارات طلب
است عذر باشد تا براحت باید در بر احت مراجعت کنند
از پیش موید خواسته بودیم بر قدم و ارسال شد لبته تا حال رسیده
و عذر اینچه ای الابنی
عبد البهاء عجیس مقابله شد

امرا

ایین عهد البهار این راجح رشته موربست که در جوتن از خود
خواسته در حکم این نیت خاص در عکس صفت از مردم بوده
و آنچه در موقی رسمی از این اتفاق ایلان مردم غوری که این مرت
گرایی تا این زمان بازدرا یان رکشند زبان گردید یعنی تا پایان
تعالیم محل برل افغان ایلان رکشند شور راحت را پیش نیوچ
و بحاج در قی در صحیح راتب عالی مرد را از اخراج محظوظ هزار
در زیرا ع رجده اند رکوب و دیران ایلان آن کسانیست هم از این
جهشید ز رسید از قل من با مرخت دهنده ایلان دارید
و دگوئید آعمال حق راجح رشمه و این سمعی ع رکن پیزد خدا
ستاری بقول ن پرده دری افغان بر طرف یک خلاقوں باز
نمایان دل را قوی کن رین شده نزدنا لمسه پرسته
کرده پس از ابرار ایشت و بعد از ایلان آنها بسیج در
ویله است رستمه در کشنده در علیها بخواه لا بخی
آنها هسته هر چهار ایوان حشید باز اما مرقد شد را ایال کردید
آنچه بورن بخواه شتره تاریخ غورید بسیار بخوبی نیز بر اعلی
آنچه پیر راجح بخواه اکن سین را بهمید دل ناسرا نکاهه دادید و اما
بچنان فایر را نهدی رله حاجی عمه خانم از نیش ایسر مرد شد
ارسال کیشت و چین سنجات سفلی در حقیقت مردم افغان سیه راه

نیز ما ایال شد و مول بجیک رسیده ران اسیده خا
آنچه را لطف شد بخا سان نایزرا از طرف خان گویند که چنین
طبل بر شکل است آنچه ایز لطف شد رسید
صنعت دیر آسانه داخل شدن هنوز است آنچه لطف شد
در لندن خا تحقیق بخدمت متخل است زبانه ایلان ایله
و سونق رونیه است که دام اسیده خا مل معدوده ایسانه بجیک
ولی خعلی که جمال برلک نایسین زوره آن خفن بصرت آمد
ترانیست حصل نیست زیارت ایلان خفن جمال بر لست
و اذوار ایلان خفن بجیک اتفاق ساطع دان خفن بخت خفن
بینکه اخنی از آنها عالم ملاست رکشند غیر ایله بخاس
ولی برلک باشد و در بیرون ایلان دل رکن شد رهی
ولی بخطاب یار نوش و عده بیش ایلان دل رکن شد رهی
خان ایله چند شب است رخواهید و در جهت خان ایله
نامه مردم کردید محمد داری غسل ایله عکس
شده

مواله
نامه تاریخ بیت ریشم رجب نه طا به رسیده الحمد نیست
در درگاه الی نهول و دخشت باست ایلان نفس نوب

خطاب

نخار بر سعادت از شمار رسیده زنجین اجرم نعمت و ایشان
البته ناچال رسیده برازیم از غصی باز رماد کویر ایشان
غموده بوده برد رسیده وزرا فان آمازرا خس بایل
شد که تبرقات رفعت ناید و پیشسته یا ایشان رماد کل لرد
علیکم الحص را لایقی عبدالمهاد عباس متقدیش

خط مبارک
جن این بمالی که اندیش ایال نموده بودی انجار بمول
زنجین پهار صد و سیصد جمیع جیزه هیج دلش ملایب
آنچی پیش راند افغان آمازرا خس ز دشمنانه همچو
درزوم خواه فرمود بجان عزیزت که ایده افتاد ایشان
نچوره ایام درزد در ده عیسی ای عظیم ریخته هر ران
لوقت مفعمل صحبت شد اینا شه امر بارگ و بنت
همه رول علیه اسلام در کمال در خروج لردی سجان ایلیون ر
غایات جمال بارگ فرسنی هر ایش نمود بند خل بکمال سلیمان
یکنوت اینها یعنوده اخچی صیغا نمودت بوزند و حسن از
کلکس وقت خروج عاخطه بردید که چیعا دست خواست کنید
وابدآ طاقت ندام اسدا از راه پهمان فزار غورم بکشید

گفتم کمرا از راهی باز بیان کرکی مرانیند از
راه پهمان پهون رفته رچون باز بیل رسیدم دران دران
بعضی آمنه و درست رفته راههار مکنوت یعنوده و
کنیش خوشش کرد لم دفعه شناس خطابه بشود ولی من
هد و درم که بخواهم ششم ملکه ردم مقصود یافت
و دشت نالم برعی از این در میلیش دریزند در قبل خصوصی
ایج و علاوه خاست خصوصی با جمیع عاطمه کن که هجرت
اسدا از زیلان غدر خواهی نبا معشع مشایشه

خط مبارک ایشان
جن این نامه رک از باز کویر رسیده زنجین نامه
که بدانش ۹ پیش از این شده بروطه دریگم رسیده
صد و سیمین غصیه در حوزت عالی که اینان بکارانه
نخواهند بتوشید لدر شر بزودی با لافق ایام غنی اباد
لایغه شنده و قرض را به مند شما مفضل بدر شر بزرسیده و
سر از نمیه و آتش حکایت خاص جمیع پیزرا حسن
مکنوت را دادم چنین است ششصد رفخاد چنیه که در راهه
بس هست پیرا نقصود صاف نمودن یعنی حضرت افغان بود

از قرار سکونم این دین صاف نخواهد شد صد جینه که همچوی عمار خواهد
با دریت جینه که بعد فرستادند کل در پاریس رسیده بود
ام ریک از حضرت افان و عیسی دوف و وجه رسیده تا خیانت داد
جهنمه باز فروض رسیده بهمن پاش راه رفته در پاریس رسیده بود
همچوی رخاب باز فروض رسیده شر قوم رشت از ایرانی زنیز
زیرش راست رسیده است شاهزاد حضرات اتفاق نهاد رسیده
پاری خاب این توابع بداری خفت رسیده از الطلاق جمله میگردید
تراعون بیرون و غایت و حمایت مطلبم غدیر ابها عجیس متوجه

۱۷۵
پاران دامار گردن بنجای سبز نیزیت سرمه نگردید خاب
همچوی شد مرضا فی الحقیقت در خفت چنانش نیز نیای طولی لم داد
حسن آب و عیکت دعیه ابها را اینی
ایی پاره دم ایکچ از همان نزد افان میز ایکچون رسال شد
اکچ از غنی باز برآس ط خاب ای ایکچ محدود رسال شد کی
رسیده ولی قبوض شفرده فرست ثبتست معدندر دارید لقدر
امکان نصیره شکاره شد همچ یاران ایی را صغیر کل رحال
ن؟ از قتل عبدالهها، حکایت تکیه نیز برسان دعیکت
البعا را اینی عبد البها عبا عباس متوجه شد

برادر
جنده این کمزبک در درود نفرات ایل نجف قدم شد و
ایال گفت که مصروف درین ایچان شرخود معلوم شد که
محاجا پیش از رسان ایچا شرور برداخ شده اند و حوارت سینه
ذنچ ایچ ایل عذر ایل رسانند دلین کمزب در درود معاذ شد
بیت تکیه ایها نخواهد ایقا در ربا هزار علاوه نجف
نخواهند رسناد ایش صد ایش ضبط ناید که بیش
اصحی و لوهش نیز قدر ملک ایل ابها را ایچی رفع موده شد

خطه مبارک هوله
ای این عبد البها چند روز است که دارد پوسته شد و ام
حضرات ساون یعنی تهلیل فقر نگفته وارد متحول با اینه استه
ایچ ایش رسیده در حق یاران هرچا مرقوم غوره بوری سبب درج
در ریحان کردید عبد ابها دارای همان سرور زریعی خوشی
سعده ایکاشن فربا ایچانه در نوره نهاده در زرگوش خود
محی طرد نشست که بعد از آنکه شر مخففت در این چهان.
و عجب امکان شواری رشت دیگرش روانه جزیره رفاقت رده
یاران رحمانی ندارد لمنه ره رویت که در نامه نخیش رسیده

یا صاحبِ بحق هر است
یا اینی نام سرپرست بحق انان آنایم رسکن رزق نموده
ولا حظ از دید خوش حساب مرقوم نیشد. اس لارا حاجه رزق
ناره شد و مچخیان سبل حروم قوام دلوان آماره انت المیجه.
فائزه زلیف امام پاید در همان گاه شنید و متوجه شخصیت باز مرقوم
کشید روحون لست بر سانده بمحابی اس نیز اعمال نامه
رزق مردم کردیه آن بزیر روحون شد. بر سانده اما جناب تباری را
آقامان بلاط خاص اما سیده امده پندت پر با
لکاتیه شد و اخلاقیت آن جوان نزد ایشان خواست پیشگیران
ملکوت الہیست امی میں عبدالجناح، الشهد بانیه پیشگیران
خلوص چافیت نی غوره شد و فردت باز پسره منانی فی الحجیف قصی
بر پرسای الی ناری و بعد الی هداه از درگاه محال اینی همراه از ای
قری باید و تو قین طلب مصہن باش زیر از خود حمال ناری
و ذکری خانی عانی در امری و بیان بر قاقر داز تجیح باران
رامار حکان ستایش علی ایشانه تایید خالص لرود و تو سین
رنیت شود ای خانابادیان اینی شما رسیده علی درس خانه
رسیده اگر قریض فرد فردش علی ایشانه تفتخی علیه
نهرخوار ارسال مرتیم الحمد شد بحال خوص برقی

بر فردت امی عبدالجناح بھس و الا اینی علی ایشانه

خطبکه موهنه
ای این این بر این بین بر این جیهه ای ای حاجی غلام رضا علیه السلام
انجخوا اول دشنه رسیده نفس بر اینها ای ای که داشت شد
از ایش مرقوم کشت که ای این بین اراضی در خفا. بحث حاجی
خرمید شود ای ای اراضی عالی ماضی بدارد هر چیز خود را که
آنست که درست قل اراضی نیشته ترقی یعنی رفعت یکند
و اراضی فی الحجیف ترقی خود را نموده و بین بین خوار جزئه در
انیفیتات یعنو خوار جزء خوار حاجی در همان لشته
بینه است حال یا مردم نمایند که این بین ای ای ای ای ای
در رخا از برای ایت ای
گرفت خود زیارین بنک بسیار غیر ای ای ای ای ای ای ای ای
رمه غفت سده را در ایش روز تقویت و قمع نیز ای ای ای
که چکن بین که از قرعه در کام دیگر ای خسیار با خاص
خاصیست زور مرقوم فرمائید که چون بیع صحیت بیانه
بر ای
نموده شد

خطبکه موهنه
خانابادیان در مازندران بعضی آثار درسای خانه موجود

زیحال زین سفر شون حکمیس خاتون نمود که هرای غنیا بزین
 اشت مریم سلطان شاهد که ناخوش راضیه سب نمود
 چون بشقی باشد آمد شفایافت باری بکلی حکم خاتون پرسان
 غنیا باد نمود نفعه در دل پرسیدند و آن راه ازه
 در دل علیا و فی المختفه بی رأ عجزت پرسیدند نهادت رعایت
 بجای داشت لذت خوشی غریش اینغیره داد تقدیت کرد
 که اس بیش از آن بخوبی دید بجا بای دیگر نمودم امسان نمود
 حکم خاتون را با وزن از اهل آذربایجان و آنها را فریاد
 غنیل باد نمودم و باد کلمه و عشقی با دسوارش مخصوص بخط خود نویم
 و با این نویشم که چون هرای همچشم بیشتر سر را فدا داد اگر
 چنانچه هرای خود بپرسد موافق نخواهد حکم خاتون از این راه ازه
 نارم که بر دقت نکاهه مراجعت نماید و علیک اینها آلامی
 عین الهماء عباس مقابله شد

یا صحبی اگون بوسن
 ای بی بی شفای از جناب پرورش پر خبر رو پایی نام
 بنام شما داری شد در آن نام رقمه نموده که اداره جهانان
 شیار تغفاره بدهش ان زده اند که جناب کیور مرثیت بهشت

۱۷۸
 اگر هم شکر خدم خواب نمود ولی جزء که اثر هنر حضرت محمد
 میرزا دران است موجود و حفظ لام اینها بسنن صد توان
 بحث اقای میرزا فضل پاشا ایالداریه دیلمام شمع
 مقابله شد

مولت خطاب
 ای بندۀ باز فای حال این نام اشما علاطف گردید آماضه بهشت
 حکم خاتون این سکردر بود در اندرین ولی خود ارجمندان
 بینزند که اهباب بمحبت است رهبر سیگنهش که تو شن قرب
 هستی بمحبت نقوس قبول نمی نمود در بر جا شد در عین
 حمایت امیرت احمد شاه که امر تقدیت اینها بخواست
 در تحریص معاصل مرقوم نموده بورید معلم اخاذ دخل اشلاقت
 چند نفر بجا نهادان را خل از محل تبرن تبرن خوش بخوان مرقوم سکردر
 تا میراند بال در این معلم را بشکنند تا بکلی فتح خود باری
 دریافت صفت که بتاریخ دهم ربیان حاجی غلام رضا ایال نموده
 بود رسید عینه اینها عباس مقابله شد

خطاب
 خاب این بعد از تشریف بردن شما حرم میرزا عجزت وارثه

فروش مال تجاری روانه روزت شوند و بعد از آنچه جزئیات
عایینه و حاصل نمایند که زند و خواسته اجازه حضور درین نمایه از
شما باید از ناس داشت از قبیل من در هر کی است مرتفعه نمایند داده اند
حضرت را نهاده جناب ناسیمه باقی روضخوان کاشی را لفظ خد عالی اذان
نیز بر زبانی است اغفاری است و عذک ایها ایها ایها عزیز

خطبک خسرو این نامه مده کشیده برقمه شد و لی از ندره محله باش
ارسال شد رغبت نماینچه گانفه از اطاف حماله باشد
ترا عان و غایبی تخریب طبله در اوربا و قفقا نماینچه عربی
نمایم شد در زر شختم کشا یاد بیرونی بقدیم خبر خوش بازی خشم
دلیل همایش همایش با درود حربان چلخه سان حمل شد اخفاخته
نمایم باش از عدم فحص لطف شبات از خواسته خشم
که خیر پردازم از علی بار هزار زب و تجھیم ارسانی بعد
رسیده در دهار فرازه با هضه از بصرف شده دینور
حصیق باران را تکمیر ابعی اینجا بلاغ داریم خ ع
قیمتزد ختاب ایار حاجی آخوند با مرغید شهرت پیش میں
علیعه چان را بمحال سرعت در بیان اتفاق ناریع فرماید
و لمردم بعد خذاب نمایند خ ع تقدیم شد

بِحَقِّ جَنَاحِي
اَمَّا بَنْجَيْسَدَهُ نَامَّهُ بَرَضَهُ ۱۴ مَعْرِفَتَهُ بَرَوْلَهُ بَنْتَهُ
اَزْعَمَ فَرَصَتْ تَحْفَرَ جَرَابَهُ قَدَمَ بِكَرَدَهُ شَشَهُ بَرَارَتَهُ بَانَهُ
تَضَلَّلَ بَلَ ما بَجَاهَهُ حَاجَيَهُ اِرَبَنَهُ تَرَضَهُ شَاهَهُ كَهَتَازَهُ لَرَهُهُ اَنَهُ
بَزَّهَجَهُ بَخَهُ بَرَارَتَهُ بَنَهُ بَرَارَتَهُ بَانَهُ يَلَزَهُهُ بَرَارَتَهُ بَانَهُ
بَيَهُهُ بَسَمَهُ اِنَّ قَضَى اِسَالَهُ كَهَشَتَهُ بَانَهُ بَكَالَهُ بَجَهُهُ بَودَهُ خَالَهُ
بَغَافَرَهُ بَلَجَهُ بَرِيشَهُ بَرَدَهُ اِهَنَا اِنَّ قَضَى ثَانَهُ شَهُ بَارِيَهُ بَعَدَهُ
اَكَچَهُ بَيَسَدَهُ بَاهِدَهُ اِمَّا اِنَّ قَضَى بَشَدَهُ بَادَرَهُ بَلَجَهُ بَانَجَهُ بَهَرَهُ
اَدارَهُ وَالْكَنْفَهُ بَنَاهَمَهُ شَاهَهُ دَرَفَرَهُ بَاهِشَهُ كَهَفَشَهُ دَارَهُ
بَارَهُ قَضَى بَسَلَكَيْنَهُ بَهَتَهُ بَنَجَهُهُ كَهَمَهُ كَهَمَهُ بَاهِشَهُ جَهَهُ
اَغَامِيزَهُ عَلَى بَرَسَخَانَهُ وَجَوْهَشَانَهُ رَطَبَسَهُ بَانَهُ لَاهَمَهُ بَاهِشَهُ
وَبَاهِدَهُ اِنَّ لَكَبِيَهُ بَاهِشَهُ اَعَانَهُ دَهَهَاتَهُ بَدَانَهُ لَفَنَهُ اَكَرَهُ
لَهَانَهُ لَكَبِيَهُ بَاهِشَهُ دَهَهَاتَهُ دَهَهَاتَهُ بَرَغَرَهُ بَهَدَهُ دَهَهَاتَهُ اَكَرَهُ
بَقَابَهُ اِنَّ دَهَهَاتَهُ مَعْفَدَهُ تَرَاسَتَهُ شَهَطَهُ اَنَهُ دَهَهَاتَهُ لَكَبِيَهُ
هَمَيَاتَهُ هَمَتَهُ بَاهِدَهُلَهُ دَاهِنَهُ بَاهِنَهُهُ الْقَرَمَهُ فَاطَمَهُ سَطَهُهُ
مَشِيرَهُ هَرَهُتَهُ عَلَى بَلَهُ بَاهِرَهُ بَلَهُ بَاهِرَهُ بَلَهُ بَاهِرَهُ بَلَهُ
بَهَدَهُ كَاهُهُ اَكَچَهُ بَهَرَهُ دَهَهُهُ بَهَدَهُ بَهَدَهُ بَهَدَهُ بَهَدَهُ
مَحْفُوزَهُمُولَهُ بَاهِهُ بَهَدَهُ بَهَدَهُ بَهَدَهُ بَهَدَهُ بَهَدَهُ بَهَدَهُ

بسنخ در این صفات حکم برآورده بود دادن لکه شفته خاکست
در جفا محل و جناب حاجی غلام رضا باید در همان حکمت نباشد
نماید و اما نفعه فرض دادن شما هر نوع سمعت باید بجزی بدایم
و اما سبب خوب خواسته شد به داشت بلای حاجی احمد
لکه شفته خواست که مرقد غموده بودید این درد اخترسی فی این قصه
خواست زیارت با وجود مشاهدات قربان پیغامبر رضی و شهادت عزیز
در زیارت نسبتیم رضا است صاحبه ایست دشواره شانه
در این سخن نامه خوش آین گذشت رفته بودید برسانید عزیز
تفاهه شد

صحیح مسیح

این عده اینها، نامه شما را در ریایی بخط بخواهند که بجز اینها
رقم مینامیم و لکن خود زیر تفصیل امکان نیمایه را در رخصص دارد
تران فرض رقم عکوه بوریه این فرض بازگشت من به
اید اپاره واحد ارسال نمایید تا آدا، این پیش شود از قبل عذر
روایت مینکنید لایحه لوح العین را بهم کنم ایند این
این را برشید ناصفه لرد، اهل حق نیز نسبت
مکتوپ شما در دریا بازشد و جناب سپاهیان را جمعت
با پیش غضوند و این را افیرا محسن رفوم شد که این درجه لا

تاریخ ناید ولی دصول شکل است زیرا جای سیاست رئیس از
وصول انگلیس به آغاز میگردد با این هجوم خواهند نمود لذا
نهاشت هدف خواهی بخاید دیگر نیافرور باشد بنابرایه
که نباید ولابقرض باشد رموز جوف را احتمال خیبت
بچادر سیاست بر سانید و تجربین ناساند با انجام اتفاقی
کاشانی ارسال شد آن را نیز بر سانید من الان این ناساند
در این بخط غلط در حال صعف زناشویی را القوس از دریا
رشما سیست کارم الله اکرم خضرات بعد در راه رسید
آلی و آوار چون رازپل بن خیث ایماع ایهی ایماع داریه من
عبدالله ازکل بن ایش راش در صدر کارهای حالی هی بجز دیگر
نماید روزاناید و زنیمی درین غیر خطر بجهان نماید زیرا سفر
سرطیل است و قسم ای احتمال اتفاق در بازیخت نجوا
نماید آنرا غفل نمایند همچنانی حالی هی تویید بدلقوی نماید
زاندان توانا کرد و با احتیاط حود را در آنست و در راه فکره
پوشید و توش شیرینه الطاف شود و مرد خوب چشم مصادر
و یعرفه غفایل که ساروج عظیم شود و همکاریهای ایهی مع
نمایم به است

الآن یا من سبقت حرمه و حکمت نعنه را حافظت فدرمه د
نمایت مجته و ظهرت آمایه و بت مداته را نمایت نمایه
و این گفت رایانه لک شتر علی ما اویس و لک محمدی
ما اعیضت ولک المعن علی ما آبیت سخاکت سخاکت
ما اعظم شکر لک رما امیره بر همک رما ادویه همک ولقد
کانت الایمه الفضل احاطت الایماع و غیرم اتفاقه الدنیا خیبت
رض الاضر والسماء فما حیخت الایصار عن شبه الایات لکی
طیبت الیصار و حیبت ان کند علی الناصیه و حیارت نهی
نی تیر الفلامه و ایمی رضیل زرده المغقول فی هیجا و ایمی و ایمی
و ایزا ایمی ایخلا و صحوه صحیح الفاظان فی بدی تاسیس الایمه
فما حیعن اصحح حیثک البری و نمایت مارمه العدمی من الان
الا اعلی علی روح الشما و ظهرت ایقظه الاولی بذات طورک
و نیمات نمایت رایانه توحد میں العدمی فشرد زادی
و لطف رایشی عیید فی التحقیق واللوح ششی علی ایضی علی
بده الوجهه التي نیمیت بہا نفعیں الاصحیا و لکی بحمدی علی
ما ریفقت کل صوری و درود علی الحمد عند نزد سرسی چھیفه
علی ایوان الوجود ولک المعرفه راحیل ولکی الفقدری راحیل
ولکی بایطه رالاسکنیل ولکی المایل ولکی المکوت و
لک الرغفه دیجورت ولکی المزبیه واللهم هست علی ما

انهارت حاملة من افق الشهور وشققت الجبال وفُتحت
النفاث عن علائق الموارد في اليمو الموعود وخفت على مملأ
موجد باموال سطح من الفجر المعود راقت الفقا متداهنة
الظاءة زرارات الأرض وشققت الجبال وسحقت الجبال و
لوزرت امس حرفت الاقار وفرشت التجوم راذهلت
الأنار ومدرت الاصوات وادهنت الاشواط ودفعت الميزان
وسعرت النيران وزار لففت الجحان فالمخلصون في جنات ر
عيون راجحيون في حوض تميرون فارسلوا الابصار شاهدوا الانوار
ولما كثفوا الاظافر اتجهوا في ظلام حاملة عندهم حجرة التهداد
واما زمان الصياحة الراعية النذرت باضعها والنداء
اما القسم الاغمار اخافت رقابت زمانها الطرف
وابالناس انطقه ولعنت بالشر ولهمنا ولما اقام صحيحت
كالصورة الفكرة وطابت الغدر واسعدت الغرس و
انهارت الصدر وشققت الفهار راذهلت السلاويه
الحقائق فانتسبت دسقها دامت راهمت شتعلت
والهبت ونادرت وصاحت وقالت يا بشري المخلصين
ربا بشري للماطرين ريا طربني للقرىن ويا فرعا لمكتبة ابن
ويا سريرا للنجرين ريا طر عالمي تنافين سجان من
استرق باصريح النير سجان من انهار النور ليس سجان من

بعلى على الكائنات بالغرض لجعل سجان من امار الافق الا
بعضا، شفت دجي الليل ابدهم سجان من ازلى ما زل
من ائمه، سجان من فجر الايدين من لفحة الملائكة سجان
من ازلى من السمار ما طهروا سجان من سفي المخلصين كما
كان فرجا جاما فورا سجان من ايجي الارض المية الماء
سجان من ابنت القطف التجاره سجان من سقاها بما واده
من عين جابر سجان من افق الحدائق الزاهيه بالكل مفاوته
ثرة يالغ سجان من به، احكون ايجيدي سجان من بشرت في
يوم الوعيد سجان من ايجي الكائنات سجان من انش المجدوا
سجان من وهم سليل سجان من اهل الميل سجان من فجر
في القرن العديم سجان متوكيسن هنا العصر ايجيدي فلات
يا الكنى على ذلك ولدت اسكندر يا مولا على ما الفضل ايجيدي
انه انت الکمع راهن انت الطهيف وانه انت المحن
يا مار رحمة عبد البهاء، ديانهم ناصرى ازار ايكسر رسيد
دبشارت آن راشت كران اخط غرب شرق كريبي
انوارست حرفت تابه وجان حرفت كربلا منص
هابيت رسيد وهرشنا ق عقصود خوش بسيده اهانه
ايل بحافت كرم اصال عن اهل است ولعم جايشن
بهما، الابهاس كروش زد عل رامم ابحاست از قرايله

مرقوم نموده اند در بدم ولادت بر بست رچهار شهر جشن و به
روطرب فرا هم آورده وان مرز را به بافت شاهزاده رکهارانه
گردانید و عورت عموی نموده و خان نعمت گشته و زنده
خ شغل شدند و بینز را باشافت دادند و از این است بهار
شهر رجفیل مکافیت بر تک و نهبت رسیده علاوه غایبه
که قدر ناگذره کله از شهجه تا پیری در روح خوشید و چونه
جمانا بچیش و حجر است ار برد که در حال ای ارباب در بدم
بر لبد چین تینین بشکست لر بدهه در در نزد بکشیده و
آراب رسیدم تا جاک انشار یافته ایست تدرست ناگذره
کعن اشد و ابنت قوه فا بهه اراده الله اي ياران الهی
اما رحمان جها این نهابت سنايش درح و رصيف
ینما يه که الحشنه رشیع اطراف من و فری اختا ظاهره
و رطاب عدل و انصاف سیعند رفعی سینه رشتفیه بیک
آیات شکولند و شیریک بیانات مالوف در نهابت تلذیه
ترزند و سرت صهبا همراه پرسش در سنايش اعظم
مشکلند و بجهالت استان سقس آنانس و روپایار
لهاچ الهی عامل و از هرجهلت رخ شامل رفقاء اینه
کامل در همایت اتحاد و اتفاقه در رعایت ایجاد و
اشتیاق بچیع لغوس در باند رباكل طلاقت در همای

ر در حرج و بجان دشمنا زاغهواره در جفا کامان زا پار و فادار
بلکه نکان زا خوب شد و ای ای را نهسته نه بش خارمه عالم
آن نینه و نظر اخلاص حمله طبی لغم من بزه الشهارة
الله بنه من حسن افلان فکم رسیدع اطوار بکه رخاب این في اخفقة
خرجاه جمیعنه در میدن هموده این مجال بالک بود در زانه
بشقاق نیم این ستاق ایندا شهاره ش سمعون و بیرون رلوش
مطلوب رکوب ای یاران الهی از زوار سمعون جمیع از
علم اصریان رفت بمحیچ خیان را مان بخوبیت فساد نشوند
و در تعامل گلورت شخصت رعایت اقامه نوره اند قدری امر را
شکوش کرده اند بجان اند این چه قلیقیت و ندانه و چه
جهانست روان فرانه که ای ای ای ای از تعصیت علی رسید
بیشه از هر رهیتی محروم شد هر دفت حلوست عادر نزت
خیزی فرمود و تا سیس اصلاح رانطفه نموده بتوانان ناران عمار
نموده و رحاچیج کردن و مانع اصلاح امدو خیزه شسته نه اضاف
باید داشت یزت علیه هست شهربار از جمیع سروران زرمان
ای ای ای بستر زن همتر زرها کامان آمزدی تا هماری راحتر
آیا شیش ای ای و عیران و آبادی مکلف شهربار است پایته
غمان زا رفیقه نه ارام ملزاره تا همراهت طبع طبیب
خاطر لقدر ای ای اصلاحات جاری فرماید و این نارانی مر

جهالت احتمالی ایلان نمایند اهمیت ملکت روز عزیز
غناهی نیز نهایت جمله زیارت آوارگان را خواسته راضیه
حدوت ملکه را رفاقت نامه ملدارند تائید شده است اینور راضیه
گردد و تعديل ماضل خارج شود با وجود آنکه اعیان حضرت شیرازی
پاشا شاه غفاری در نیایت کاروانی من محمد برهان بن مرتضی
حفظیان آوارگان از نشاط ایاعانه اعدا از ایندر درست
دیگران بود از فرستن اینها لاعل برخاچ خسروان
سخون نیز باد رفته بود ولی زنار چین زهر در در من و
حقیقت جویی در رخکانی اعیان حضرت پاشا شاه غفاری بسب
شدت زاین اوارگان با وجود هجوم نعمانیان و محمد مردان
الی آنان بمحظی مانده اند مال رها کویان این در پاشا شاه غفاری
و مکنن این در شهر یار بازی سجان ایند از محمد مغفرات
اینه ما غورز باشند سرکر حضرت حقیقت شیر صدیق بر
سراج ملا اعلیٰ علی سبل براحتی حضرت محمد مصطفی علی الحجۃ در امام
همسته و اسنفی افتاد در زیر اعیان حضرت شیخ تاریخ که در امام
یا حسن علی الدهن فاما همین المیهان تنظیم رحال ائمه حضرت ایان
اینه سلطنه بر اساس اینکه کراین اداره زندگان خوش باز
فلای نیاب ادام اعیان حضرت نیاید و مصالح بمال روحی لاجای
الفدا در روز الله ایقان چه ملا مطاعم و ملایم و مکار ایشان

بنت حضرت سرک روحی للفدا میغیرایند و حضرت اعلیٰ پیغمبر
در نیایش صفات بر اعیان حضرت رزقیه نموده اند با وجود زین
بی انسانیان نیز سه ساعات مانند اعیان حضرت رزینا یان
تائید شده این نیز بر سر اعیان نیاید سجان ایشان اکران کار اینها
و ایلیانی ایشان کار ایشان دیگر خود صبوریم سجان ایشان
بیهقان ظاهر می باشیم تا مقصود ایشان که ملکت ایلان بسب
مادری بیخ زان رزینا یان نیاران در تائید شده خالصه
اعیان حضرت ناصولی ایشان در فقره اتفاق شد که بخرخواه ندید
و مصادفه در طبع حکم نهاد رسم ایشان میگوید ملکت پردازی
بر برد که مدد در بار دلیل شد مقدم کردیه با یزد هایت رشته
و حضرت سرکی عیونت ریاضت را ایشان میگذراند و میگذراند
و صداست ران ایشان که میگذراند و صداست مائده در ایشان
معاذ ایشان بی زیره شیخیت ایشان شد و میار آندر برگزینش
نهادن کرسته نماید و دیگر قدر ریاضت ریاضتی بر عیش تقدیم
کند و ریاضت شفعت خصوصی خوش بجهیه رفواه شیخی طلب
الله تکریم از فرمیات حضرت پردرگار شود زینهار زینهار
در آنچه سلطنه بر ایشان فخر نماید و عین الدینیه ران ایشان میگذراند

براطر خاپ معاون التجار خاپ ماجد نعی گرگانی عیینه باشند
یا صحبی اجمن روانه
ای ثابت برخاف حکاک سنت قم بر امراللهی رستم ره
جنت الله از بیخ انسان تا نظر آن رشدت انجان زا
اضطراب نه ما نه جل عظیم روح و نیکی زیبا را علم
بین در زنی پسرت نیکی ناسکی بجال سریک نمودی و
شکل بنا باز شفت کردی تسبیح عالم لازم بست د
سرت داشت اعمی پس بین ابرار خود را باهت ناد
علیک الهماء اللائی نفعی سعی نموده

بم حضرت آقا میرزا علی آقا عیینه است الا

حواله اینی
اللهم يا سریع خدا رعایت الخطا و روانی النساء و کافی الجن رشاقیم
این المذ بباب ارجیب و عینک الفرج دار عرب پیش را
متضطر عازین پیدا کان شزل می عدک هدا غین حاصل و میعا
شیعات من عزیز الامینی حق تأذنه شوشه العصیا بین زنان
حضرت فی الملائک الاعلی ویرجح ترجح الشیوان رظره نعمات عقب.
البقا فی الواقع الاعلی فی باطن عینک المولفه الازم بالرقة
الاندر رتبانه سریعین و فضیل اجتنب و فخری از کم

جناب ناسی صفت بازیور فراز این قم نهایت استیاق
رساند ریما رسید که سید هجر نتوی سیاشرضه رفوم
نموده و شکایت زیاد کرد است که صرف ندارد معدوم است که
این جوان بی خلک را طلاع از کار خوشست بجه خواسته بینند
از هزار بیداری کمان سینه ایند تخفیف اینکه بیدار شود تخفیف
حال پی برد جناب آقا سید صفت شد براطر چند نفر از
اجاب که را طردیان شوید و از اینهمه نایاب شاید
غور زنخا ب خود پی برد حال چنان تعداد پیش نموده بیشتر
و بقدر ایکان آقا سید صفت اند که اینجا همانش
در راضی لمیت و دسان ایند و زاین همچنان شنید که اینجا همانش
ارتخایند بکار لاحظ مرحوم آقا سید که شد از اینهی عیش
جناب حاجی خدا در میان عین شش تقویت شد و از پیش مردم شد
البته نایاب سیده است شعیع
صدیقه بجنت صنعتی بازیاند کان شهدای نزد افغان سده
سیده ایما سیدی لاهی ارسل داریم شعیع
از پیش مکمل شکران رفورد شد که اغلب این اشتغال خواجه فهاد
شست اضطراب اندیار خواه بکورد حال یعنی شد که مردم کردیم
حضرت سید ایمی نایاب رفته و ارسل رسک روید شعیع
جناب خزیر عبد العلام را بسیر ایماغ داریم و پیش اخوند این را رفع
مشتمل

لأيامٍ حمداً في اعلا كلناك من برتك دشنا ماركت للملحدين
لبن عبارت بتب احمد سراجاً شيراً رشعاها لميغا ونوراً ساطعاً
وبحكا لاما في افق المعرفان يهدى الى ازرشه ونباري باساد
في كل صدق رحakan تزشن الغطا عن ابعاص الورى ورهش
ابا ابات الکبرى رسعد نعمات طهير القدس على سدة المنفى
رسـتـ اـشـدـ اـلـزـمـهـ رـفـوـلـهـوـ خـلـيـخـ علمـ الفـلـقـ الخـلـجـ مـبـرـجـ
فـيـ اـرـجـ العـصـ عـلـيـ رسـلـ اـلـلـهـ اـنـهـ اـنـتـ اـلـقـوـيـ اـلـغـنـيـ
الـمـهـيـنـ اـلـعـطـيـ اـلـزـبـ عـلـيـ اـلـهـاـ دـاـلـهـ عـلـيـ عـزـيـعـيـهـ ١٢٨

بم حضرة دوقل بجيبل نظر المطعن المحني سعي اسلوب العاشر على اعم
بالواسعه (هرالابي) كل تجاه رشى
حد المأثر قافت الارض شوره راضا عن الشما بالظهر وتحبه
بالظرا الابعين البقع المأثرة ماري طوي بايتقى ساطعه على الاجار
واستقرت خانق الانشى رضي عنها رشت زدت لكت و
استفاقت راسفراستين تكل المولى ببر المجرى رالمجاوعه
الغضى ونقطت بالتجييل التبر ففيهذا المصرا عليهما فالغوى الاعمع
بالسنا على رهمها لغيرها على ما يرجوها فنزلت امرهم برسائل

نافذة حجت الفالها وحدت اجرها وباوجي اليها من المدحون
والمرء المدحون فظيعه وبشرى لها ولتحمته وشنار على
سبع الدهري رئي المدار على مصباح ارض اعلى يرقد ويعيني
عن الانقاب البهبي الغظر الاولى لمبشرة بطلع سمس الحفيف من
طلع البهاء وعلى من يخدم نجاحها والشرت صدره
بایا هما والتد سمعها جاتها وفتح عبر ابواب العماء بكلها
الي الامام الابراهيم ابها الفضل عجل زوال المصيبة ولهم ابراهيم
انى بكل تذليل ذكر امامي رب المخوا راقف معن فشرع
العاء الى الملوك الجبار واطلب لك العجز واصحون
من محمد الاشار وان ينفع سالمك بطلعي بالذكى حنى
شادى ليكررت من الامام وبحكم الشفاعة لمن
واعانت اتجه الفاعل على اهل اطعون والادرام تعمدى الناس
الي سيل الهدى وتمزحهم ميات راك المركى وشف عن
اعيدهم لفلا ابطهر البراهين اتسا طبع على طهور نكح الطير من
سينا القصور فما كان القدرة والغرة في يوم حشر الشمش
وامثلت يا ايها الفضل المقرر حرم على خدته امر شبه بغزة في ذلك
باركان اجمل واشر ورعنائى بها الخير المعاشر في قفق الوجود
محظى لطهور سيس حقيقة باشعة ساطعة على كل رق الاضفري شارها
ان زنك ترتك على هذا السعي المترد لغض لمورف و

عبدالله، الابنی عبدالمهـا عـس عـمـحـمـدـ جـفـا
۱۳۲۹

متبدله

طـرـانـ جـابـ قـاعـعـلـیـ دـوـافـرـشـ

هـمـلـهـ اـبـنـیـ

ایـ بـنـدـهـ آـسـنـانـ جـابـ قـاعـعـلـیـ دـوـافـرـشـ

آـسـنـانـ رـحـمـعـ بـارـانـ بـنـدـهـ دـیـهـ وـامـدـ مـوـرـهـ لـفـضـلـ توـفـدـ دـوـصـایـ

عبدـالمـهـاـ زـجـاـرـ رـزـیـتـ نـدـرـ وـابـنـ حـازـتـ نـایـدـ

شـکـورـ رـتـ غـفـورـ رـغـبـ التـحـمـةـ وـالـثـنـاـ شـادـشـهـ

۲۲ ضـغـرـ ۱۳۲۹ جـفـاـ عـدـالـهـ عـسـ

نـیـهـ

ایـرـانـ طـرـانـ رـخـیـانـ فـیـرـ جـابـ قـاعـعـلـیـ دـوـافـرـشـ

هـمـلـهـ

ایـ بـنـدـهـ اـبـنـیـ سـکـاتـ جـابـ قـاعـعـلـیـ دـوـافـرـشـ

دـیـگـرـانـ حـمـیـعـ سـیدـ مـصـمـنـ باـشـ هـمـلـهـ تـسـاحـتـ کـبـرـیـ

حـمـزـ وـانـاـهـ بـیـامـ رـدـنـانـ دـلـ دـجـانـ رـالـطـافـ بـیـ

بـیـانـ سـیـلـبـمـ عـجـبـلـاـ عـسـ متـبـدـهـ

هـمـلـهـ

بـراـسـطـ جـابـ حـاجـیـ بـرـزـاـعـدـانـ

اـبـیـ

طـرـانـ جـابـ غـلـلـیـ اـبـنـ فـاـزـ بـالـرـفـیـقـ الـاعـلـیـ عـلـیـعـیـ عـیـرـ بـاـیـهـ

بـاـصـ حـاجـیـ اـبـنـ هـمـلـهـ

ایـ بـنـدـهـ هـجـالـیـ بـنـیـ خـوـتـ کـحـالـ توـکـنـوبـ درـکـاهـ اـعـدـتـ

وـسـیـلـ اـنـسـخـنـ جـیـلـ اـبـلـ حـقـیـقـتـ وـبـرـادـ زـادـهـ اـنـسـنـیـ بـارـیـ

کـمـوـنـیـ بـخـدـتـ درـکـاهـ اـعـدـتـ اـبـنـ مـوـاـسـنـ حـمـجـ بـشـهـ

امـیدـوـارـ کـمـ درـمـجـعـ مـارـبـ سـبـ تـایـدـ وـنـوـنـخـنـ کـرـدـ سـبـانـ

بـنـ بـشـ اـزـشـاـسـتـ وـلـیـ جـكـتـ جـنـنـ اـفـضـ خـانـیـ کـبـرـ

وـحـلـ نـایـدـ وـحـضـورـ رـاـبـونـیـ دـکـرـ وـمـوـنـ اـنـدـ مـفـنـنـ بـاـشـ

بـحـنـ جـواـزـ اـبـانـهـ حـضـورـ زـادـهـ بـیـورـ وـهـیـدـ اـلـخـیـزـ رـالـشـارـعـ

مـتـبـدـهـ

لـذـنـ جـابـ قـاعـعـلـیـ دـوـافـرـشـ عـیـرـ بـاـیـهـ اـبـنـیـ

هـمـلـهـ

ایـ بـنـدـهـ آـسـنـانـ حـنـ نـامـشـ اـزـدـاـهـلـ رسـیدـ وـنـقـلـ مـلـوـمـ

گـرـبـیـهـ چـلـبـارـ اـغـنـیـ کـمـ درـبـنـ سـالـهـیـ خـلـکـ نـقـرـ

گـلـشـنـدـ رـضـیـلـبـارـ غـرـیـانـ کـمـ زـلـبـلـ شـنـدـ خـنـیـ مـوـکـ

مـلـکـ شـنـدـ وـشـافـشـ آـنـ سـعـدـ دـمـ وـتـبـاـهـ شـنـدـ

تاج و سخنها بهم خود را و فسر و یکمین حاکم نهاد افشار
لکن احمد شاه اجای ای را در صون حفاظت ای محفوظ و صون نماید
اگرچه در زیج و سود خوبی داشت هشت حضرت را
در دروغ تلافی خواهید فرمود از خدا خواهم کرد لیکن بعزم و باری
و عید البهار الابهی ۸ اپریل ۱۹۲۰ عبدالبهاء عباس مقابله

عید البهار الابهی بعهد عیسی متوجه شد

طهران
جناب بریلان غلامی دوا فروش عیسی بهما رشت الابهی
جهان

ای ثابت بریلان یا تمایی نمرد صد و پیشتر دیدار نداشت
و بخ و نیشت رشش و نیشت بیفت رسیده در حضور مخالف
همان هست که مرقوم نموده بخشن اخراجی را باید اخراج شد
زیرا تو خوش الملأک در آن محل پین لین بوز با وجود اینکه عده
از پاسال این خبر را سداد نمایند شخص منافق است بعد تو پنهان
نوشت رانها در خل اخحاد چند نفر سرا برآمد استان را درد
بسیار محبت است که محل اخحاد با وجود افراد را کوچ خواهی
از آن نمیزد شعبه‌ها تائیس کرده اند و اینجا نیز سکوت
نمودند رسیده محبت است پیش از خنی سایه اخراج شد
کنند بدانند که در این مضمون فنا غلطیه بیش و دلتن بعینی
ساده استند لکهان نمودند لیه جمیع اعضا بخشن اخحاد را
و مقصود خداست است اینها بان بیکشند و از بر اینها
و اخراج شود که بعضی از اعضا بخشن همانستان تو خشند

طهران جناب را غلامی دوا فروش هم الله
ای ثابت بریلان مکایب تقدیره از شماره سیده در باب
اصحاب اعضا، بخشن در عاج از پیش بهایت و صرح بقلم
گجرید از آن در بخر مکن نیست، بخوب این بجزی داریه بر قریبی
از آن را صحیح نمیشود و آنرا در بخصوص مجسم جمادی الاولی
عیه بمعث حضرت اعلی روحی رالف آر رایام بارک
چنین سعول بشد ملی حضرات احبابی امریک را در ریه
و بخ سخنی بینند تا آنام عهد لقادیت بایام نیافت
و صعود محال بارک تماجد من نز تریج نموده و نه ملیه لدم
زیرا این امر راجح بیت العدل عمومیت هر دقت نکشید
شود لکن بخ بیت العدل فدار به همان سعول هاست
آنما بمحبی که در ایام بارک سعول بود بجزی پرسایم و

الله اجتنبته پا رسال مرقوم شد که حضرت سید مجتبی
چرا غارسی زیر فانوس هدایتگذارد یعنی نماینده
سرمهین المؤمن بعد و مخالف امامت است
ف سر زریف دار یعنی از مشتی طلاق است در
حضور بارگ در حضرت سید راشد علامی شری اسلام
نمود خوبوند ما اسما بر را با علی در جهاد بر عازم
سری نمایم پس از این زریف در همان منصبی دارند
و مجلسی تشکیل نموده اند که اسما را داشته باشند و هر یکی از
اعضای آن محل مخفی شری تشکیل نماید و همچنان برادر
این سبب دهم حکومت گردید که حضرت حکومت خفت
نایس نموده الهم رابن سبب شادطبهم شود زنها از خیم میں
الله این نفیسه را مرزوف نماید رساله که داشته این مردم شد
و حنان طفلان بود که این مجلس شیخ شده حال گلیغه را میم
که بالوس و دهل صدیش تند شد و دلاصدیعی اعضا را
تفاصله خوبیه ایند اجتنب اینکه یک نفس در رام غولیم این را زند
یعنی حبس بر این از صراط مستقیم مفرانه اید ای ای خرمه
که این شرمند په خراست را کن فراموش خانه حضرت
وفقاً صدیقه سجان آث با وجود اندیشان که شیعیان
چنین جواب بطریان مرقوم نمود با وجود این اجتنب ملت

که رفعه بعضی از اعضا ای اسما داشته باشد این تجاه
نیست این اساس اختفت این ادم غیان ای است
من اقرب ایه فیضیه من الطاف ره من نصیب این
لغوس را نفجحت نماید که جذب یونفان شصیه
الیه را که از نزد نمود و طیور شش خفقت را
پیمان نزد نمود کرد اینست که مخالف خسرو خدا شهدا در
ظلست خسته ایشی تشکیل نماید و با بد مر بر از کوینه
که افتاب نماید است نصدان دارند این همچنانه
کر حمد پدشند خوشیده ترا علیکم البهیه الابهیه
عن الدالهها و عیسی متماد شد

یا صاحب لوح
برانه یا ای عصره بر وحی وزان حقیقی که نیشنوند بجزی قدری
فنا یه و اینکه عالم و تقدیر اینه موله و فتوی و تفسیری عن ای ای
ارفع ایه من بایات فروانیت کلیف ایه من ایه من علیکم ایه
اجتنب اینکه ایه عن ایه علیکم در زرده الرجوه و لفیف الرعول ایه
برهان سماه ایه من ایه علیکم در زرده الرجوه و لفیف الرعول ایه
علی ایه من ایه من ایه علیکم ایه من ایه علیکم ایه من ایه
رحمانیت ایه من ایه علیکم ایه من ایه علیکم ایه من ایه

الفاية به رأى دكت علمن فكر وشورد مهان فلبيت شورت نه لفقرة فتشبه
كل المحاجن سقط شيشن لفوص حمايكت دخل الشموس تحاججه لاشرق نهد
فردا زيت دكت فلبيت به ايجيف البا اليم والاعظام الحايلير بت رب
حبل عجيز وظاهر نفري بت دلي مهان اعضا جي في بيان فغيت ان
نورت جي اس تيفت سه قديك اذا يا اكمي عني ينيك
رقدنيدك وابد وف بالامات بغير اصيبيك على المتدا على
احبت دكت الدين طابت دهارهم بمحاجات تدساك داحت
سر ايجير نفريضات انساب صفت خلقهم مهات تو جدره
اثرقيت بوا ئيجير نفريضات تمسك تفريك افيرا لفلكفسه لاصبع
حاجاتك ودرسته سه دهتم بده افوار زان تفتك على لفلكفسه
لسطوع اشتقت تر الدقتس والاقتفت اعداه لهم في ماده دهتم فوزان
في كلها بيس ودهروا فين تشك دكتها ضرا من دهتم دهتم عبد
الاحليلي وتفقدت هل اخفيف الرايم وشعلة ارجوانية والاملاظه دهه
الذري جمل ملن عازفه سيلك و تحمل بصته عختك داشي بخجل
لرتبه فصر اهلاز دفاس مه دهار تم امرك عائين شركت ابام
سيه دالا شرق وستفلا ليجيمد السين تلت افع على الابافق دهجم
اسجننا بابا سبع المائت دلوفدا نه مومن عمالك الابي في تلار المطلع
العجماء داغد عينا با تاصي وخل الجموع دعخطت والبراء اعشقها
درشل ارصاص نع دايك هن ينزلت بن زونه تخجي جناس مهتملا بـ

٢٣
منقطعاً عن زيارك شاجاً الى ملوك قبرك تقول زيارك
على به الموبسه التي قدرها لجنة طفلك حضرت تباردة عباره
حيث جمعتني اس لجنة تدرك فتحمها لفظ سير حكم
الذى فام عيه طناً حفلاً بطة عارك طغوه همه محمد
وستنتها ان ذهنه لفظ والغواص بحر اخر جهه مع عادل
عن تهـ المـلـيـ لـجـعـنـ بـلـفـظـ لـوـعـيـنـ بـلـفـظـ لـهـادـهـ اـهـادـهـ
الـاـلـيـنـ ثـمـ خـانـواـ وـطـغـواـ وـبـغـواـ اـلـانـ اـقـطـعـتـ اـلـاعـصـاءـ وـقـرـفـتـ اـلـاحـزـاءـ
واـصـحـتـ الـجـوـمـ طـلـيـرـ وـالـعـحـامـ حـقـقـاـنـ الـقـامـ وـلـفـدـتـ اـلـيـ
هـذاـ العـدـانـ بـيـ الـعـدـانـ بـقـدـرـ دـكـ اـلـفـاـيـتـ دـعـمـ الـمـكـانـ بـخـمـدـاـ
لـماـ يـقـيـ لـهـ مـنـ الـاـنـيـنـ حـتـيـ تـحـصـاـ الـاـسـتـشـارـيـنـ بـهـمـ بـرـكـهـ لـفـظـ
اـلـاطـيـعـ الـاـنـافـ دـيـنـفـ دـيـنـسـ اـسـحـاـقـ دـيـنـسـ اـسـحـاـقـ دـيـنـسـ اـسـحـاـقـ
مـنـ عـبـرـ الـاـسـرـ وـشـرـتـ مـنـ عـيـنـ اـسـيـنـمـ دـرـخـ مـنـ عـيـنـ مـنـ عـيـنـ
الـعـظـمـ فـعـاشـيـهـ الـيـ تـجـيـتـ نـصـاـلـ بـلـفـظـ وـرـبـاـلـ الـعـدـادـ وـالـمـلـاهـ
الـكـرـيـ اـيـشـ اـلـادـهـ بـاـيـ اـبـلـ الـمـجـالـ فـرـاـيـاتـ دـكـ دـيـمـ الـعـدـالـ
بـماـزـ حـصـ الـكـرـتـ حـصـنـ دـيـنـ وـرـبـاـلـ الـيـ تـجـيـتـ فـرـاـيـاتـ مـنـ زـيـادـهـ مـنـ
لـفـظـيـ غـنـ اـلـعـصـيـانـ بـلـفـظـ عـصـمـ دـيـنـ كـاسـ الـلـاـلـ دـيـنـ فـيـنـ فـيـنـ اـنـ
لـفـظـيـ اـنـ لـفـظـ اـنـدـيـشـ اـنـدـيـشـ اـنـدـيـشـ اـنـدـيـشـ اـنـدـيـشـ اـنـدـيـشـ
وـسـتـفـاـسـ بـنـ بـهـاـكـ دـهـلـ وـجـهـهـ شـهـهـ ضـيـالـكـ قـرـتـ

عنة بالنظر اليك والتكل عنك فقام يرعى الغور اذئن الم
وزير حمايتك وبدل الارواح المقدسة التي صنع فردا تذكر
عنوان اماك ويشكلها وتجهزها احباب وشرطها
في تلك الامانة وتحت اشراف طلوع نورك في تلك الاعفاء ففته
يا لاكي على خصمه امرئ اهل طيبة واترك ذلك مني يا انت
اذا رأيك لاسلك حمداً على ما ذكرت رايتها وقضتها بالراح
تفقد من عنك خذل خطاطيف بمحنة الرضا من عنك حتى تذكر
من هم الغرباء المعذبين ودردالا الذين انجزت لهم زلزال
تولع عسر اثرا ضللا بغير تارة عساها قات شمس جوهرها الان
نزول اركان الوجود وابن نبؤة ملائكة السجد وغارات الزمرة الاهي
وأشتهرت المصلحة الحكيمية بضرر فرق الاجيال نكبات آلامها
اما لائقها وسلوة قدرها بحرقة شارع الجبي وعزمها للاصفافه
مشوقا للخلع على استفهام شعري بعد صعود جمال الابيه وشحنته
على الاحزان والقلت عليه طرحها الالم حتى سمع لها المثاقف
مع كثرة العجمي المنشورة الافاق فما زال يصرخ صده وفر عنجهية
طريق نفريز لشفط طلامه بجفونه لافت حمل الى عينك
المقدسة العطرة الاعلاء ورمي في لفعتك المثيرة ودم حنيه
تراب قبرك اماك عطرت اذنوقات قبرك سفرا ودم حنيه
فوضاً ورضاً والوزار ورجح الى تلك الالاقيمات سعادها

يُقْرَأُ زَرْعَمْ رَجَحْ جَوَا شَطَاهْ رِبْرَفْدَا سَرْجَرْجَوْسَا لَهَا
الْعَظِيمَ بِعَظَمَهَا شَاعَرَهَا الْعَظِيمَهَا اهْلَاتَ الْكَرْمَهَا لَهَا
اَنَّ الْعَظِيمَ وَاهْلَاتَ الْكَرْمَهَا اَسْمَهَا نَهَشَهَا

براطْ جَنَسْ تَهِيدَ إِنْ سَمَهَا اَصْدَقَ
جَنَسْ شَيْخَ تَهِيدَ فَهِيَ عَبْرَهَا اَرْشَدَهَا لَهَا
اَسْمَجَيْهَا لَهُنَّ هَوَافَتْهَا كَهْرَبَهَا لَهُنَّ
اَيْ صَبَبَ دَلْ دَهَانَ سَبَكَهَا كَهْرَبَهَا لَهُنَّ
وَرَدَافَتْهَا شَيْدَ اَقْدَادِيَ الْحَمْرَهَا عَالَ بَيْاضَهَا كَهْرَبَهَا لَهُنَّ
وَارَزَرَهَا حَلَالَ لَهُنَّتْهَا سَلَمَهَا تَهِيدَهَا دَهَبَهَا لَهُنَّ
چَونَ سَبَلَ شَوَّدَ عَاشَقَهَا تَهِيدَهَا رَهَنَدَهَا تَهِيدَهَا اَرَهَاتَهَا
عَطَشَ بَلَادَنَهَا بَوَسَنَهَا رَجَحَشَنَهَا رَجَحَشَنَهَا بَانَسَهَا
حَالَ اَحْمَدَهَا تَرْجَمَهَا اَزَينَ غَدَبَهَا تَهِيدَهَا لَهُنَّشَيْهِيَ وَازَينَ
شَهَدَهَا قَاحَشَبَدِيَ وَرَهَطَفَهَا سَهَانتَهَا دَهَسَتَهَا اَعَدَهَا
تَابَتَ قَدَمَهَا مَانِيَ خَصَّهَا مَحْبُرَهَا رَفِيقَهَا رَاهِسَهَا اَزَينَ
حَامَلَضَيْهِيَ وَازَينَ تَهِيدَهَا بَهْرَوَهَا بَيْوَهَا الْأَلَانَهَا رَهَضَنَهَا طَرَهَا
اَيْهَلَبَهَا مَانِيَتَهَا عَذَتَهَا سَرَورَهَا كَهْرَبَهَا زَرَبَهَا دَهَبَلَهَا
الْهَمِيَ كَيَيَ اَزَنَاتَهَا عَامَ اَصْفَرَهَا سَهَارَهَا بَارَهَا بَارَهَا نَافَرَهَا

رَزاَدَهَا اَنْجَلَهَا بَالَهُوكَهَا لَهُوكَهَا لَهُوكَهَا دَسْتَعَالَهَا بَالَهَا الرَّفَعَهَا فِي
سَهَرَهَا سَبَتَهَا فَنَوَارَهَا عَبِدَهَا اَدَرَقَهَا اَشَهَهَا مَنَهَا
اَلَّا يَهَا بَلَكَهَا لَعَلَهَا شَهَهَا فِي الْعَدَادَهَا وَالْعَفَضَهَا،
غَمَلَهَا رَفَانَهَا مَنَهَا بَلَهَا دَعَدَهَا عَلَتَهَا، فَلَكَنَهَا جَاهَهَا قَاطَعَهَا
وَارَكَلَهَا سَفَاصَارَهَا لَعَدَهَا تَهِيدَهَا نَهَيَهَا عَلَى النَّهَيَهَا لَفَظَهَا فِي زَرَعَهَا
إِلَى الصَّرَاطَهَا تَفَهَّمَهَا رِهَاهَا لَهُنَّهَا لَهُنَّهَا كَهْرَبَهَا لَهُنَّهَا كَهْرَبَهَا
ثُمَّ جَذَبَهَا لَفَلَرَبَهَا اَلَّا يَهُوكَهَا فَنَوَافِرَهَا فِي لَفَرَهَا قَعَمَهَا
وَرَسَأَهَا لَفَظَهَا لِلَّهِ لَهُنَّهَا لَهُنَّهَا وَلَمَّا بَلَى نَهَيَهَا بَالَهَا فِي ضَدَهَا اَرَكَهَا
اعَدَهَا كَهَنَتَهَا دَلَتَهَا دَلَتَهَا لَهُنَّهَا اَنْجَفَتَهَا اَفَاقَهَا زَهَنَهَا
لَفَنَهَا بِالصَّعُودَهَا لَهُوكَهَا حَاجَيَهَا سَهَنَتَهَا رَصَادَهَا يَاهَجَيَهَا
إِلَى الطَّلَبَهَا لَهُنَّهَا لَهُنَّهَا زَرَوهَا زَرَوهَا بَانَتَهَا فَتَحَجَّهَا الْمَدَهَا سَبَنَرَهَا لَهُوكَهَا
سَهَجَيَهَا بَرَغَاهَا سَهَنَهَا عَلَهَجَيَهَا كَهْرَبَهَا لَهُوكَهَا لَهُوكَهَا عَلَيَهَا
رَالَهَفَرَهَا لَهُوكَهَا دَرَحَضَهَا بَيَهَا لَهُوكَهَا بَيَهَا لَهُوكَهَا بَيَهَا لَهُوكَهَا
رَفَرَوَهَا فِي تَلَكَهَا لَاعَلَى رَصَنَقَهَا قَدَسَهَا لَعَلَيَا رَاهِهَهَا لَهُوكَهَا
جَوَارَهَا حَسَنَهَا لَهُوكَهَا دَلَسَهَا كَاهَلَهَا لَهُوكَهَا دَلَسَهَا لَهُوكَهَا
حَتَّى تَهِيزَهَا شَاهَهَا لَهُوكَهَا دَلَسَهَا فِي طَلَلَهَا لَهُوكَهَا لَهُوكَهَا قَيَّمَهَا
عَصَرَهَا طَبَوَهَا لَهُوكَهَا لَهُوكَهَا رَفَنَهَا لَهُوكَهَا بَارَهَا لَهُوكَهَا وَ
اَيْهَلَهَا سَيَسَهَا لَهُوكَهَا بَارَهَا بَارَهَا فِي عَبَرَهَا لَهُوكَهَا دَلَسَهَا
شَهَرَهَا فِي الْأَخْلَاقَهَا جَلَعَنَهَا شَهِيَهَا سَهَنَهَا فِي الْأَعْرَافَهَا

جناب این سرالواحد کا حاتم مرقوم می نماید زیرا عالم بہما و او
نمادرد نهاد سر زمامہ طلب اور کاشانه درست مرقوم نشده
بسیاری کے احوال ملندن و پاریس در کنکندری یک نوید علی سید
معظیم باشید روزانہ خوش از هر گونه مطالعه محبت
بهدایہ باز تبدیل کر مرقوم نماند ^{مع}
محمان در خصوص اعانت بر سر قلنعت فرمایند علی خصوص اگر
حکومت تعلیف نماید ^{مع}

جناب این سبب عین که آظر فرستاده بودید باشد قصد
جیمه بیان تغذیه بر روز سید ^{مع}
محمان از قرار سخیر بزرگ علی خان بهائی و دیگران بعضی
از اجالات از گرسنگی دامستاخی کمی زیرا این نفت
شده اند و بسی ابراز احتیاج نخواهد اند تا کمی این
نفوس فرماید و بزرگ سید باند غورت بر ساند بزرگ
صیب پر اراده فرا جزئیه باشد و هر چنان بگشید محمان
است ^{مع}

لهان حضرت عصیانی حفل روحانی علیهم السلام، آیة الابی

این عبیثه چون ببغداد آمد عم برگوار اساحت اندس
شناخت و گیریان رجای سکم و نویزین این ارتضاط غمود
و لکه این بعد فربل عینه نود عاقبت با قطعی جان بیار فقول نورم
من زلک صوره از هر چند تجد داشتم تا بازیه هم مراده
بودم لر عتره خانم بزرگ چون از ایام به محبی داشت چیز
سرخط خان کو سپلیت نمایان چهار راه پسر صدر ^{مع}
عینخان داد از قلر زنگور گیریان رسان و لززان
رفت و امام عدو دندشت شد که مغض بن متلا کرد میگلوا
وفاقت شد حرجه ایشانها ارجح اطمینان را برآورد
و لک عقصوده ناشت که شاید آن به رفیع هم دارید نهایان نشید
اسیدولدم که ایشانه در مکلت اینی بمقامی خورایات
معانع سرور رکوف شدی تغایر بیانات خواجه ناشد
غصه نکند زیرا عدد حیلیات معانع غیرهناییست در حدیث
سبعين ایف خود را ذکر شده و علیک البهاء الائمه

خطبک ایشانه پر مکر بینار ^{مع}
تبیش

بولنه

خطه سپاه
هران حضرت خصائص محل روحی عیسیٰ بهارہ الائچی
ای محل مقدس بباب شیخ اربیل الحجی اوقات در زیر گذاشته
و توجه نمیخواهد اینا عبدالمیا، این خدستگی نیز نهاده
و بیت حق رعنی ایشان بفرزند خیر خانیده روابط در خام بجزی
دارند ای خواص شده لذت لونت نهاده عین لغف لاضفراوس
حریک نایور باینیم که با پیشان بازیافت بحث و در برانی معاه
ایشان ناجی رسد به دستان رعیتم اهبا، الائچی شیخ

خطاباً يكفر طران اعماقي بخل روحاني علیهم بهما الله لا يأبهی
ای بندگان غرب جهان سالیک سنه از بنا طرف دغرتیست
صلی بوده است یعنی نفس نیافت هفت روز تھوڑس دارند و این
گیگ لبته هر چهار یکم است از طرف دغرب اثواب شور مائشون
این کار رشید زیگن فرضیه تعلیم را درین آیام فرشت اینسته بیه
ماتند عبد البراء رفاقتی بآرام بمریم نفس رحمی بمنواره با یاد نهادم
و در عزیزت آئند ندنس شرک رسیدم بششم علیه
رسانید

هلان عضای محل در حن عیم به الله الابهی
یامبی ایگن بولشت

ایک سپه خان جمال ایی بگزات در مرات بجهج طاف تی باز خا
رقیم رودید که مارا مد خد را اور سیاسی نهض قاطع آئی نه حقیق بکلش
در محمد من جائزیت داین واضح دشبور است که علیه الله حسن صین
است رسون بین رعال بز نهایت تاکه خبر مرغوف که چی ایی
لایکی از مد هم و سکاله را اور سیاسی شخ نایند ولی برای فرض و
راجحت اطاعت حکومت در زیارت صافت دامانته
ربایت زیگن حسن صادر با عالم فرشته پنهج حمیم بل عالم یعنی جر
سخا بهم و بخت راه ران بنجامیم رسنا ریتم و مخچ عواری نایم
رخیت لفوس بر ایکم و ترکیح خون آری نایم رسما می
در امر رسیاسی تایم خال پچم معلوم متذکر بعضی اخ رای چهوں
دارند و ناید است مخصوص را مادل ناید راحل ایک ازان قلم جاری بای
نص واضح العیت ایا در اجراء رایخی جائز داین از شفه سیمه
بهرست بر شاق است اچای ایی باید شور در امری مجهول ناید اما
امری که از همین میان صادر شود لازم نمارد همان حکم بعیت چیزیان
لی بایت شکا عاطف زیابد چیزیں سند را که حکومت خیزیه در این
رسیل عایت نظرها نمود راگر این حایت نمود تیز از
اویسی ایی یان غذ شسته بود وینین یعنی دعاالت در مردم را

نبایه فرازش نمود زیرا در زمان شاه روح در بزدلت آن لاذ
یافت آن ظلم شدید پرداخت و اگر در سر زیارات نیز ذمی حاصل
شیده اینه جمیع را فلن منزد نمایند ماناظر حکومت بود که آن که بیک
خط دامن بود هال نیز در آذربایجان عاطف ناید که حضرت
علی اسلام را شخص خوکزدی بثت مجب شدید نمود رسکه بخس
فت نزد نمایند و تکه خسته نمچاین شد که مجلس آن تقدار خوکزدرا
بیکرنا نوان باشی کرد و چنین در خراسان حکومت سعادت نظریان
فرمی خواست رسیده باز اآن عازم نیز کرد چنان که بخس نت رسیده
بیشتر عدوان بخسته دادن نظریان را اگر نزد رسکه
اغلب احصار کنند و حال بز شما از جواب مجلس نظریان کاشی بدار
شیده که رفیع نموده آنے حال وقت این کامیخت سمعی چنین است
که بندور ناما متنی بایم از وقت بشارت با چه خا بد ناید
حال وقت آن بیت روز نامه جمل این طرف را اینه قوت
کرده اید ایک پس متفت بعراقت امر بشیب در هر صورت حایی
این نظریان بجز دولت نخواهد بود هر وقت کار بیست در میان
اند و لفظی خاکم باشد و دی پایانه لیقین است که بز دقت
نظریان بر خیزند در این شیوه نهاده ما چن ساخت کاری
هر وقت کشیم که تا در نزد حکومت واضح و بدبیش نشده که میتوان
و خبر خواه بخیم و مقاد عال اگر چنین باشد که اجای اینی هست

اپنے صفت پہنچ جوی مارنے لیتھے این نجات چل سامنہ ہر رور
دین غلومن کخت بخوم غلی داضع لردہ بر وسیع استھرا محکم سکھام
شہر طبیعت باز کار درست غرفت الائان در دول سارہ باز درود فرور
حاجی غلومن حکومت اگرا مظہر آلمانیا نزد بہت ای شش جمیں یہاں
کشت تھو میوز در رمالک درکس عاضھ نامہ مسٹر غرض کھیلان ایا
درست بورڈ پامات علی الحصین فتنی طریقش تھو کھاری و درد نہیں
لعمی خلیج باشہ باری ضمود نیت زیبار زخمار در احمدیہ سی
قطعہ کھالہ خابد و بصل افغان کلورست معادن ناید کاری بکاری
نمہ شستہ باشیب رہا پیچ خوبی ہدہ کھشان گردید مطلع گوتہ شہبہ
ریخڑا فتہ رہ بیٹھ امرت دشنه نیت ایش شغل لرمد ریثت
نوس پر داریہ تاثر رہند این اخراج نیزہ طبر صوفیہ عمل د
الراف ثغیرہ دین ایک کاروں افغان ائمہ کرند دین کھن جائے
غراں محاکی بخت و داد اسٹرن و دیر بہاب طبیعی باید درجی
اچان نمود رزد نزیر ناید کیا بولول برکان الگنسنی کھان د
مل در زیارت کریتی نیت امرتہ بندر ایش مکرت
ایمی محروم مانہ دلے باید در حکمت باشہ و صلت نہت کہ پہلاں ای
ایمی رجحت رہو باغی و صر و بربادی واخلاق رحیان و اعمال زنبعل
رہا پیش نایمہ ایمی نیزت و مکرت رہا زاند و لمحہ فریش نایمہ
خداص اچای ایمی را فروڈ فروڈ ایمی امرتہ شویں نامہ کہ صلت

ذکر کرد که نظرسنجی بینت رله بهارا تأمینات آنها را احاطه
نماید و نویسنده صدای نیزه رفین کرد. عبدالعزیز راهنماییست آن روز
نایابد و نویسنده همچنانی میگذرد و نویسنده فتحعلی قدم رویی لاجه اندیش
کرد و بدلیل داشتمار در شب های نار بکمال خود و زیارت بدعا پرداخت و در
حق شناخته باشد و نویسنده خود را و عکس اینها را الابیلی
ماونه از عکس هایش نمایم که با عکس های شراح سیر شکر یا پرورد
قرنه سلست کرد و در حق عدالت این درد از نویسنده رعایت نماید
خواهیم دانست که نویسنده نویسنده رعایت آنها نمیکند و زاید
بین کرد و نویسنده عیش خانیست

رس و زنگنه کل صحیح نجفه لاعداً، فتح رحمه بیک و سویق کل عصبه
التفقت بش غدره عنجه زرد شدست است: بحالک لشته
فی عالم عبید الایمی ان شغل هر لار مخلات مین رخانید
روزی هم شنیده از عدو و نشاده از مردم بزیره اندانه بچاره غیر
کل آشناه اما افت افت سبیع الدعا در این لعی کل شنید
ایم مخل شرور را همت عذر و زد و بست قربه بوده و در عصیت
رض و ماج علی خصوص که لرگان ایادی امرسته و لی ناید

بزنجی نماینده رش دره کرد که بباب کدوره و دخنه فرید ناید اگر
نهست من عقد مجلس برگزین بحال هر چیز رأی خوش را بیان داشت به این
غایبی اگر گذیری تقدیم نمایند اینکه اگر کدره نزد زیرا نایخواه سرل
مرد رأی موافق عدم نزد و بارزه چهفت شاعم سالم از نفع فکار
است در نهایت نمایه اگر اتفاقی آزارهای محصل نزد فنیه المدار و از
سعادت اش احضاف حسنه نزد باکسرت اراده فرار در پنجه رجان فرزی
از قدرهای شور را اخراج باعفی اسکاف نایند اخراج باعفی معاویه
بخاره توانیه سدست نزد زیان عجده رفوم دارند و درین نزد نایمه دارد
محفل شور را کسی باید لعل کند در بدبخت اضاعه باطل بوقت خود
بجت بیخیخت شه شماری نایند و اقامت نایمه نام چهفت هجرت
صدارت نایی نزد و ابدآ در مجلس شور لزام درست نیستند دم نزد
که بعد حسنه نایرات در صالح غیره و جزئیه اصلاح احوال عجیبین علیف
وزیرت اطفال دخانیه اعمیگر لر چیز مهمات باشند و از چنانچه
نفسی فتوحه ای که از لغفات مدرس رفاقت ارضی برادری، امور نایمه
گدران نایافت نمایند زیرا امریمه را قطعاً نتفق باشد و نایمه نزد
وزیرت اموریه ایمه راجح با دیاری اموری است چنینی نیزی نزد
که باید در علیه جعل اخلاق و شویی برخلافات کوشند نایمه
نفسی نایمه که از تخلف خود فنا را چجع نزد می شوند می توانند
حق بگزید هر ایمه اول نیفیه اصحاب شر خلوص نیست و در نهایت چهفت

رالمنظخ از ناسوی الله و انجذاب نخست لبه و خصوع رخموی بین چهار
و سید و تحقیق برگدا، از نه که غیر سا به است آنست رهون با نصفات
موقی و نه که گردانه لفوت ملکت فیض ایمی افلاطونیم شناسن ذهنیه
ایمیات و دنیا بنت همال غلبه ای و نظریت کاربر بسره حضرت افلاطون
در عجز دستیت محفوظ صرف نیزه لیندیه باشد، حقیقتاً صور عبا اینها، میدن
ش است یه ذهنی در دنیان اک دنده عالمی لعشوی و منشی عباری ای ایمیا و
عجیب ای ای وی وی نزد ویجی دنبیت قلبی و رشنا، صدری و ذوقی عینی
در راه علمی و برد لرعنی و برس علی و من ای غفنه بغيرها فندنیافت
اعبد الپهار، نامیش ذرا پیش تر مرجع احجام الماء بین ای، از اصلاحه
رسیم منیچ و حقوق و سار احجام ایمی با تعلیم رهچین را ای
ترزیب و دکھلیعنی تک ایجا و در جزب للهی فرضیه طائمه بر اهله است
حضرت سر بر سلطنت عادل شیرازی و وصافت و دامت رضه
اعلیخیز داد پرورد تا می ای و تیعن ازا ولی ای اسود حکمران طایع
فرانهه حفظ و صافت عرم خدا، در محیی مردگان و سراق دستیت
امد غریبه ای قسیزیت الفان و زندگی اخلاق و تعیین عذر چشم
لز نزدیکی جات و توانیس مدارس و مکاتب بجهت ذلول و ناشی
و تحقیق فنار و صعفاً و صغار و ایام زر ای ای و ایامی و زیر بر کوه
صفحت و لس و زرسیع احوال عرم عاس سعی عرم از کچ
سبب نزد شاد و عدم مدهمند در امور سکسی بالکلیه سیاست

مکالمه در تھصص دلو بسته شف در دلالت برگون در صحیح احوال و مل
و بخت و درستی با علوم ساده مارا با اهل فتو و بخت صحیح برل
در پیمان ان نقوس به تماق حضرت صحن مع شفیعه

طهران عف مخلل روچن^۹ عیسم بجا الله الابی

ای نووس بخزه از تمن الملک مکاتب در بذر رفعه مکرمه
لشدن رسیده بخ طبع شش ارسال کشت از براي ابا جانبه^{۱۰}
رش در بذر بخاره جمل بدرک در بناه بشجاع ذبیح لایه زدای خلیف
وش زانایه و نوین خواجه هامان آن اتفاق غیرم کوش بروت
مرقوم در بدبند دلایه مع شفیعه

ستم

طهران عف مخلل روچن عیسم بجا الله الابی
یاد بخیس هوش

ای ای ای علیهم سرسته در نقوس از پاییں مرقوم نموده زدای
الحاج اصرار فرنده که بکنجه عین پاییں بعضی رسائل خلیل زنوز نصیر

مانند یکانها قابعه بیک رفقه آنان به که عطف ارتشد
لقوز کلمه افتاد را بانفع و ترجیح ادعا هات خوش بانید و حمل مد
لبنجه عمی صلی که خواه رفود باشد از این امرت لهذا ایه
سادر چون رسائل خلیل باقتضاه است بدنه آن رسائل عذرخواه
قرات بیشتره لهذا لامن است بدنه ذوق و ما جسم رسائل
خطه باقی خلط طرفه کرد و رسائل پاییں شود که بنجه عمی
دیگم چون در بقیه مازده امدادی در دست بنت لهذا بساد
شکلکت حصول این فتنه و بجهن خلط طرفه سو بخوبی پس بخیر
آن شدم که این تکلیف راشد شما همچو که در هرسانی بیش
رساء بحسن خلط طرفه که نموده و شه بجهن تجدید کرد، نزد شرطیت
لغستیده که او بجهن عویی رسانه این فتنه بسیار لازم است
دان رسائل با ایه عبارت از بخوبیت راشرتقات دلکار است
رش رات رطرازات راش ایه ایند ایه ایه ایه ایه ایه ایه ایه ایه
رهاکایت ایه این عیده بشه و تابیه کم دلبدار لامن است
علیکم الیه الابی مع شفیعه

طهران عف مخلل روچن عیسم بجا الله الابی
اعمار مخلل روچن عیسم بجا الله الابی

باصبی بجهن لجهش
ای باران عزیزهش جار عینه سلطان عازم هران گشت
پرورد و پرستند احمد شریض بکوت اینی نموده اند زینکس
از سلاح به فرسه برده اند در حقیقت این زینت محبت و دیدنی
نمایند و از هر چیز را میگردند باز نگاهش نمایند
بری لذت مسری نمایند و عیکم الیجا را الابنی مع ع
تهدیت

براطر جنب آقیزرا عیکم
هران اجر محنل رومن عییم بهار الله الابنی
با صبحی بجهن مجنه جوهش
ای باران عبد الباری جاچ بیزان عیکم که نجفیت خوش نشول
حال ایا بعثتی فرامیده بود عال آن ایا بعثتی
بخت باران محنل سمعنی لزبرای او شغلیتی فرامیده که
راحت و آنکه فخر اور کرد و در رضات سلفه درام ناید
و عیکم الیجا الابنی مع ع مقبدش

براطر جنب بیزنس خان

هران اجر محنل رومن عییم بهار الله الابنی
با صبحی بجهن جوهش
ای محنل رومن نار شما رسیده مخض جواب و قدم بگرد معدود
در این در خصوص ارسل معنیه بعلم ناید سهند پیش نخاچ
آقیزرا احمد مر قرم لردیه تجدید باز نگاهش نمایند
داریه بنیج پیشیده زیرا ارز میدان است روم بولان پر مسوار
که سند است در این میدان براند یعنی است بچوکان غایت
گویی مو بخت براید و عیکم الیجا الابنی مع ع تهدیت

مجنه
هران اجر محنل رومن عییم بهار الله الابنی
با صبحی بجهن مجنه جوهش
ای باران غریب شد
محفل رومن را فوز لزد باد مکل برد و فضی را مجامل غرض
ده خراز ناید و کل اذعان فراری مکل رومن نمایند در
انصرفت اخاچ شمیه برتر و خسترات بدهنند نه آن
محفل پر رجه برسه که نیان و هدیه عالم ایشان را مسیر نماید
زمبابت اخاچ دلیفت و کجا کنی میگل برد در نخهوس شرت

نبایه زنجه تارا ایسال بیس دلکیم الهماء، الابیه عیسی
تسبیح

طران چرا مغل روچه عیسیم بهار راهه الابی

یاصوچی لمحه هولمه

چاب بزرا شکر بخان باج مالو نامه زنورشند زنهاش
بپس مغل پیشی در طران نموده بد نکری مرده فی الحقیق اگر
محفظ بعی اینکی لووس برله رافقی بالقطعی ناپس شود که
برنسی راده هی باشتریه خصل ثور آن چمن نوزان در رضی
استهات سانه کاغه دواغن عاید ریخین بوخط ولدیخ بردازد
تکبره قدر بسیار ساقی و زن سایت از عدم فردت بمحفر رفوم
رعلکیم الهماء، الابیه تقبیه شه

طران یاصوچی لمحه

اعضای مغل روچه سرمهه عیسیم بهار راهه الابی
ای باران روچان عید الهماء، چاب بزرا احمد سواب از امریک
ناسی نکاشته کر نیکت عصا چکنے مجری آنچ ارتبا شرقه
غرب نفرسی انجاب ردد و نکوب در جوف ایسال بیزد

مالخط خرا بید نمود لعذا نقوشی را انجی بنهایه درهان که
در آنچه عیسی عطف نماید شوند و تمجیهن بز ترجیح طلاق
سراد نمکوب را با سعاد کنوب چاب بزرا احمد ایسال داریم که
هر چنین وچ غرای انجاب نمایند جرمیه چکم با خر چیست پیدا نموده
الفته تریخ بین چنان نماید قیتش قیل است و حصل نموده ایسال
ام رکنها نماید که بسب تریخ خواه لشت از فدر سمعون ناچال
از باست این روزنامه چکم خر چنگاه توکان با مرکلا رفته این
بنین بسیار غلیل است رعلکیم الهماء، الابیه عیسی
تسبیح

طران مغل روچه عیسیم بهار راهه الابی

یاصوچی لمحه هولمه
ای باران خلز عبد الهماء، الیعم ائمہ امور نیخی امریکه راش نخواش
است تکبیت هر نقوشی از انجای آنی نهشت که ش در زدن کاره
ونفسی بر زیارد چرند نشانهات بیش بعنی قدم امکان کر شد
که نقوشی را بزیریه لقا یه باسته نماید و ایجا کند زیرا این اثر ازاد
در عصادر و قرون منتقل کر در جمه از اندک اول تایع
و ترا دف و انتقال در سومندن در گفته ها بقت بی نفرس
نقدس بسب ایجا، صد هزار نقوش شود ملاحظه فرماید که بعد

اہست دارکه همایت گیرنیس غلظ از سلطنت است نیز اسلامی طبر
در ایامی چند نمی شود نه اشتری و همی و نه سردی و نه فری و نه باده
و نه اشتره نه نمایی زرش ن باقی ماند آماز سلطنت که همایت نرس
است درست رآن غوش دبر ابی ناییر را این بر بالعن سردی باید
لهمه ابا به خلخالی در حمله در صحیح جاذف ابراهیم آبی و مکرتی این باشند
که غوسی همایت شود و چنین با طلاق دال ف مخفی شر نهایات لش
لغوسی ایصال شود که طالبان را بسیل آنی همایت نمایند حقی عبور در در
نیز غده است شش جادی که در خلاحت منعنه تو شرخ اتفاقه مارله
که در پنج حشنه از عجایب جزی نمایند از چند پنجه جزی یزد تهاجمت
حال از تقویی عبور در عایند را چهار بث رات العتبه دهنه و در جا
میکش در شر عائمه اجرارض سهی دل را بجانان در دیبار از شرق
و غرب همچند دنکمال بخت و جوش طریب معاشرت کند این بسب
ايجذار داشتمان شود و نرس ترمت زدن و بشور در دله آینه همین
بسیار شرخاست شود و علت اعد که مکتهش کرو د جناب خانه ایضا
طراز و آقای نیز اعیان این روپیش بر لایه برس و در قریبیه بیهوده
شند نیزین ایت که نخدات کهی غوفن خانه ایضا و در گفت بیهی آنها
ستاره سبلکی هی در خشند و تباون خواهند شد علیها الایهی بیم همه عربجا
بهاره ایهی بیم علیها علیها بهاره ایهی بیم نادا علیها بهاره ایهی
بیم بیهکان لقا رهبا فی مکرت ایهی قیدم هم علیکم الایهی والایهی شیعه
تیه بیهی

هزان بخش رومنه عیسی مسمی بهاره ایهی
با همیکی بخون بوره
تبریت سوان ایم از تبریت رجال سرت زیرا سوان چون تبریت
اینده اطفال بز در جهات رومنه نشوونه ایشنه از بخون ماره
چون در نمیخ ایهی بیان دلال برایین الایهی آموزه جمع اطفال
خوش را نیز تبریت تعیین نماید پس باهی این نمیخ نیز
اهمت تیاره داد تا بنای استر و مuron و صحبت جمال هی اعیانها
اول محل نمیخ ایل را طران لشیل شود در سرت رس ارجهات
نمایه ایں سلیل نهایت همایت باهی بخون رومنه نهایت نهایت
دراین تقیه بفراید ایلخ مرقوم شود زیرا فرست نیت مدد بر ماید
و عیام الایهی والایهی شیعه نهایه

هزان بخش رومنه عیسی مسمی بهاره ایهی
اعضای بخش رومنه عیسی مسمی بهاره ایهی
با همیکی بخون بوره
ای غوسی بخون جناب نزا لفاظ مقداری از کتاب اندیش و
سوال روحاب از پیش نمیخ کرده سرخود را زند و در بند زسته ادار
رعایت راعات باهی بخون رومنه رس ایغوسی شود قنایه دهکم
صحت داند همیکی نمایند و عیام الایهی والایهی شیعه
نهایه

طهران عضو مجلس درمانه روحانی مراجعت مدارک علمی علوم پایه اندیشی
هر بشد

ای بیان نهایان نامه محکمانه لذ شاگردان مدرسه نزت رسیده
هر فضیه ضمیرن باشد هر دلیل است چنان دیدم که در تحقیق منشوریه
نمایند و تواری مسیده اگر چنانچه مدرس ناقص است اینه صد اینسته
اچکل نمایند زیرا آگران مدرسه مدارس اینه نزدیکیه باقیت رفاقت د
خواه این فقری می‌شود سخنجه چند نمایند لذ مدرس پیشنهاد مدارس
پاییز رستایند ایس دارم که درین شاهد خفته در حیات جمال باید
باشند ولی عدمه سایه در لذتیه لذت چشم پوشانی ملود
هر چیزی اینجکس چیزی نیز استفاده نمایند دل بس نمایند همه
تر عمل نمی‌یعنی مالا یعنی کودت سکولاریت از علم و فنون ناید شرکت
کردم که در علوم عایشه مائیس جمال زیاد نقصه ترا در مدرس علیمه
ولی در حوال عزیز از مسائل سایه را جماعیه در نهاد نمایند نیزه
و حق شرایح اینسته دم نزدیکیه لذ عالم سیاسی در راسته اینسته
اچه عینه هجری کشته بسیار خود خواه و خود پنهانه دلیل نهی از
فضل عالم این نی حتی قبول مسجد و مدارس نیخست نهاده این
لذکه گرند مادر مدارس عایله پاییز مفضل فرمیده این نیزه مسیده
مکمل نمود نا اینسته بسیار فایده نمایه و علم اینها را الای
منزه

ع ع

طهران بیان بجز اعیانه روزانه علیه مدرسه بهار استه الا
یاصابی اینجن هر بشد
ای شاپسان برمان احمد نیاز محمدیه بهایت بسیار کاخه اینه
داری طبع بعون دغناهت جمال بدلک درین سر غربیه اینه کله
دمار یک شرکتی بسیار اینجن نیزی این دارمکیه باشیش شد
و اوراق پلیتخته را اخبار بیز احمد ایال نموده در نزدیک
آگاه میرزا شیخ ابریل بیشود هر چهل را تحفه درمانه مصلحت رانه
طبع و لذت غایمه آه در اعلامیه دارمکیه نموده این پرث ن
اطفال را ولی بجهت راغوان رده اینه اینجن را تعجب نهاده از
تحفه درمانه این اینجن بروکھ افغان میرزا احمد مردم دیرم اینه
مدرس و اطفال پرث نیزند عده رکل غایات حق رکمال
راحت رفاه استند را که بعنی اطفال نیزه استند نیانه در
مدرسکه قبول نمایند و تحفه اینه این نموده در مدرس رفته اینه
بدرست نزت بست مدارس دیرم نزت است اینجن نزت در اینجا
تفصیل این بعلان نموده علان نایمه و این راسته را اینسته چند
از این این ایافت سررق الا ذکه را بازی از همچنانه خیل از
قیمی عال ارا ایخای امریکت خانه نهاده ترافت طبع طرف
اکان نیزه از مکت بست اعانتی نمایند این بست از دار آشناه
است باری بعلان خوب افغان احمد بروکھ اینجن در

نهاده شنیده بود که اگر نفعی اعماقی بکشد. بخوبی می‌بیند نزد این
در قبول نتیجه‌گیری در نهاده مسند است. باری این آن اعلام را
نمایم تا پیچیده را بگیرد و این بمناسبت را نام این این طبق
شرف دو عرب بهایم رعایت اینها را الابهی علیه ستد.

اعصی تحفظ روحانی علمی مسم بده آن شهادتی
یا صحیح این یهودیان
ای یاران حنان حضرت علی کفر خداوند شکر، بدگاه افتخارت
شروع رمت جات نیز شیره را به ایستاد روز سبیل الهی
مشغقات غمیظ دید و صدمات تکه ایستاد نهادند نفرموده طبع د
فع مرد عذر در نهایت استقامت تقدارت زیبین و عذیزان
فرمود تا آنکه کاس فنا از پستان عطا نشانید ذکر کسان الهی
شناخت و بگفت اسرار پردازد و نظر الطافیه مان
گردید در تحفظ لقا نوار عذر و غفاران روی یاران خود مرقد نزد
آن شخصیتی حلبی را برخنسی نه صلح پر ایله بنا نماید ناچل زیبین
دیگران مرد و ایچم صادر دارد خات عارجی غاریضا یا هادا
نمایند و از الطاف اگری استهعا نیز بکر که هر قدری از این شع
سراج نورانه گردد و شمع رحیان شود زلیکم المیانا الایمنی شع
نهاد شد

طهران عضای تکفل در حوزه علیم سید همایش الائچی
پاصلحی لحن چهارشنبه
نامه شماره زیسه دوازدهم در مقر اتحاد غمی بووده روح رجی
فصل گردید و در ترتیب انجام غمی نهست هدوعها را تعجب نهادند
که باید زنده کهنه نباشد زکر اتفاقی زنان رخان به مردم
برخان افزوده شود بعد با یاد حسین اخراجی طهران را اعلان کایدند
بنی هرصم باید چنین اصحاب عورت پسر خدیجه را اخراج نمایند بررس را
بخوبیند و این نفوس شفیر اعضا تکفل در خواه را اخراج نمایند خواه
در اعیان اول و خواه در انجام این اجرت بر خدیجه شفیر
پاشرنے این اصول اصحاب است که عضای تکفل رفع نجات میخون
همسته و عذمه المیما ، الائچی علیم

از اول بعضاً هر راهه از عده بخانه نقل شد راهه سکون رفرازی
بغفل حالی اینچی در بزم نیز روز در زیارت اقبال باحال جمال و
جمال ذریل کریم در عمار مع در صدرن مقدس استفاده بافت
پناه برالمرقد اجلیل و نهاده الجدت بهادر و هما برالرس آمده لمنا
غوربا خبای آنچه میعاً سنتیتیز کرایه این الطاف اینچی
بلیش زیبیش سه غضیر خوب تجربه اگرچه کم من بعد کسی بردا
با حکایتی نماید که امری از بیکل شکر در جایی دیده است
کذا بست قد ازتی علی انه این بینیت گشت انت کرسا رامعه
شخص نسبی را غرض در فرمی صل شود رمایت و حکایت خاید به دبل
بر آن پشه ائمی از آن بکل هم در جایی در بزم قاتمهوا
با جاه اندی اینها اینظیم و چون چنین تأمد و تو نفعی رسیده
کفر بعنایت جمال بارک جمل کریل ای جمل از شب یعنی باع اندی
زیر کرم معنی باع دبل بمعنی خدا است این بینیت حصل شد
و از شب بهار رول منصور کتب روان طلاق هر است ایندا اید خات
ز نیمیت این اینظیم امریت در حیطه طرف دان ف عده
در گر نایر و طلوع داشت باع غلبم فاید و همان نصل زیابن
تآمدات تو زیارت از تم نظر جمال قسم سر عدو بود احمدیه کجیز
حصول رسیده ای سکردا آشد علی بهه لغمه اظی و اموهه لیلی
الآن شملت اجمعین من رب المتعین و از لحاظ دهی ای عجیب هم ده

مان روز نوروز از شیخ خوشنویش اسماهی ستر گنتر سیس زند
دست پیس دسته نهاد رسیده معمون بکه از هر شوری از
شهری ای امریک اجای بانیه از حد بعده انجام نموده
لشکرها غز فرشوارند چهل سی هشت در شکن غوجه شنیده و
قاره قطبی سرچ شرق الاذکار و نوش داده تمامی انجایی برای
در عین شرق الاذکار در شیخ خوشنویش بکه این انجاع
در روز نوروز واضح شد و قاره قطبی داده و فرد غمراوه
با رض مقصد و نهاده و علیم البهاد الابهی شعشع
تهیه شد

طهان عفتاً محفل در حصن علیمهم تهاده ای
بر اشته

ای نیوس سبک است بنه سکر اکبر بزرگ نیوریان گریگاره
که عکس صافی نارنگیه این امر در این بسیار لادنست اینها شما
بهمه جانبیلیده که آن موقر عکس ای اندیه ای ایل راضی مدد مانه
ماز ارض نهاده ریال کلای نیوریا شود و چنین مکس اجایی
قدیم در هر جای بسته ای از ایل دارند این نهاده سهار
لادنست و ریال عکس لغفل آن خل و نایخ و قرغات رانیزیده
و علیم البهاد الابهی عبد البهاد عکس تهیه شد

لهان افغان، تحریر نخل روچان عجم سام باد، شدایانی

حواله

عال تجده شود لمنه اغفاریا باید ساخته مردم شد
بعضی نقوس معاذین بهانه جو نیکه حق صدی دانه ترکان
خانمه رئالیه، هنرها صد خوش را آنها بگشته لعنتها دارند
پردازه و بعضی نقوس کنارکن راه پرورد وله خدا کوچک
سلیمانیه و عبدالمهار از شدت هر چنان پرده پوشیده
له چون خانه خانه نمایه و بدینه رسیده که ضرطیم با مردم دارد
بجز برای است که فردا اعلان نمایه و از این لذت شسته محابا
مرقوم پسرد و پنهان از منفعت بالهنا باشند یه سرکور دارند
دارند شافعه غصه غصه کنونم پیدا کرد که زندگی شدند که تو
اگرچه پک شدند نخود برای اعلان این نهایا جمیع اسرار است
حال بخوب این شدم که محابا هنرها اعضا را در عالم نگاهم
شما علقت این سال پیشید این نقوس باید من را داند که
درین اخواخیو هنرازند تا اختلاف بسیار نزد شورین
حیثیت سعد است که مرقوم نشود شما به اینها متلفت باشید
درسته باشید روز صدمان بگشته که اگر احتمال درلو میان دو
نفر چهل نفر نزد نائل نماید تا داره انسان یا به یه برقی دی
که فولاد آن شی اتفاق بشه درین ایام بسیار اختلاف
کردد با این سرکن لازماً است تا امیر شده قلام باید آن رفت چشم
حسن و وجه نشست رظام خواجه باید رین قلب درز نظرخ

ای بیان حقیقی غصه ضد است شا در آستانه نکشند که در چوب
و نیزه بیسی نهاده نقفع را بیهاد فرمایه که غور زد عبدالمهار
نیز در درگاه این مذکور گردد اختلاف اینها فیض اینجا در هر سندی لذ
سامل درست دهن امر هنر است رسیده نزد نقوس در دره
جمع اینها چنین بوده است هزار نزدیک چهار هتل شده است و
این در زند آن نقوس تحریر و اصحاب داشته باشند راست علاوه فراموش
چون اختلاف میگشند لایه تیغین میگردند بیشتر دوست
در نکشند و بخوبی میگردند رعوض میان می ام رسید احتیت شده
ایست که بعض ای در این در مخصوص است که اگر در نکشند از سال
ریخته آنها میان در نهاد اختلاف میگشند برشد هر دو طرف بالند
مشکوک معلوم است نایمک با ب حذف سرور شود رسی حضرت
مقصد اعضا نخل روچان با پنهان خوشی ایگراند که احتلاف
میگشند و اگر شده بروطه ضریف بیش و عداد است نزدیک
این نهاد میان ای در هر سندی که علاوه فرسوده که نزد
برادر صادر و نهاد بیسی فدر آمسکه را تعویق بنداند
نیز این تراع و بصال در دیره هنر غانم تا وقتی مراقی بگشته خانه
شده که این ای دهی در طهران سکن نخواهد شد چنانیه ای.

آشناں حمال برکت چنایم که اعضاً محفل محترم روزخان تائید گرفت
غذیت فرماید تا مغل تبلیغ مرشد و زیرخ تعلیم حمال برکت قیام
نمایند و دلیلکم الہم الابنی عبد الہم اغتسس غمیش نعمت شد

طهران اعضاً محفل تقدیس عبیسم بہما، نہاد الابنی

بابی چمی لسجی جوانشہ جوانشہ
این پر کان صادق حضرت برادر شہ فتحیۃ اعضاً محفل تقدیس
و غمیش از افوار تزمیز برای بیانت بارانه و انجام درست
و هدایت عالمان در تدقیق و حدث عالمان ان انکار بخاطه نماید
رو آرا و غیره سخاکاید تحقیق و تحقیق و موسیٰ تحقیق را فاده صافی
از الاطاف حضرت غفور و سلطیم که روز بردز برخواهی مانو غفاریه
در برخ صد مهاده بر شتر ثبوت در سوچ باشد جناب معارف
این بخاطل اچان سلیمان بنیاب که کامستانا فان شیخین کرد
و ملک ادارگان بر استین بن شد و ملکیم الہم الابنی سعی
خطبکرد کنندیه رفدمش ناجمال از عدم فرضت ایصال مکن شد ساع
شده شد

بر طهران بدست جابرین

اعضاً محفل روزخان تقدیس عبیسم بہما، نہاد الابنی
 Jamal برکت جوانشہ
این غرس بیده بن بعد مل ایتمار یهش شخص را دیده بسید زیر
آنچه خطاً حمل سیده ملک در ملک با اصدار خفس انتیم
محفل اداره محفل روزخان یهش و با طلاق محفل ایجاد و ره شود ای
رین خانی محمد جبار را باید جا بس عجیب چشمی میل یعنی فرماید زیرا
ایمامت دعوه هفت بسب زنگ برست بیور دلیلکم الہم
اعضاً محفل عبیس شد

طهران ۹
اعضاً محفل روزخان تقدیس عبیسم بہما، نہاد الابنی
Jamal برکت جوانشہ

این مابین برخان رادرست سالینه کر ایال نموده ایه ذات گردید
الحمد لله آن غرس بیده در غذیت آشنا مقتضیں خدمات امداد
با محفل هفت و قوت بهدی مبلغ و رسک شیوه بجزی محدود نه اعیان
در این سال اخیر بیعت افرازی و محل شفات عظیم نموده مال
ایده چنانست که درست اصیله بزرگ محفل هفت در غذیت بنایند
در همیشگی امور متعمل هاشمه رطیق اسکم هم عجاید درست
اسور بحیل نفرمایند شاهزاد انسظر دارند اجرای مرسلاً درست

سروف نشرت ایام تقدیره مریوان فرمایند رکورت پایان یابد
تقدیر و تائید سکون دو قارچی رود و دن در سرگاهه لفڑع
بدرگاهه خداوند آگاه نمیم و آن پلک روحانی در دست مان حجایه
نمایید رتوپی از بجهان نینهان طبیم تا جوزوارج یه پلک نظر
نمایید و از کجوب غربت تقدیر دستزت اینه است اینه است حصل باید
دست زایچیت سنت خاتمه اینه اغ داریم و علیکم الهماء والاله
۷ ج ۱ ۱۳۹۲ علیله رفیعی شاعر شده

خطاب رک
بیمارخوانه فرق العارف بخوانه
طهران مخلف بوعصان

جوانش
ایل خوب بی نو ران شد و در عده الیها بعثت که برای رکاب جمال
لترنخ پر نمی غایر ران نو خس ساره را عون و مون رفاقت طلب
نماید همچنان امور توافق گردند بحفلات آن عینین الیها دلایلی نام
نگاشته شد و آنچه باید رشت به تحریر شد شاید نهایت
در این روزهای بخشیده نوعی رفارانکه که سه درگاه آن را کرده
در این کوهریعن حمیع امور باید علمایت و بحث نهشت لدو اکر
چنچکه امری بجهنم وزرع از اسرار و شود نهاد فنا باید در اتفاق
کرته و نهخت در راست تعالیم خانمیه تا امکن برآنگو سیمه

غرض شخصی داند میدان گیرنده همه بعد از در رکنیت و دین
اسباب را نظر نمایند آنوقت تقویم مشکل رود و علیکم البهاد الابی
ام رئیس در جماعت تراست خال احتفظ بجزء درین مجال
و این سبک برادر در پنج و تیغه از این رئیسه شخص خواهش شد
ب غرور شود و پنج غروری اند نیز از قریب ام شرق د
غیر از احاطه نموده و غروری بیدسته پیغام این منحنی شخص خواه
یافت و علیکم البهاد الابی ۲۷ جاری ۱۳۸۱ (۱) جفا
عبدالله عباس شیراز

ای باران آنی روز ناس سه چشم با خر باد جو در مسکلات غلظت در آینه
 حسر زیاد نمود تا بین آیام کشون دخواه رسید نیز از این روز
 پنهان بخفعی شست و باز هجدای این اداره نمود لهذا عرت گشته
 و ملکه عالی در جنگ بعض فتحی شد با این انتقامی در راه
 چشم با خرد داد تا در شرق دغیر مفتر شد رود راین شرمند
 پنهان شد و نیز است لهدا باید اخراجی در صحیح در لایات ایران مدد
 امر بربر در مشترک گردند و بعضی قدرست با مرشد در توکیج این

رذنامه نامی کوششیه تا بس گوی میر حسن اعظم از اوره گردید
چیزین اگر مکن بعضی از اخبار رذنامه سپهه خان در صدر شتران
نمایند و فیضت اشتراک را نسق ایال دادند و علیهم برویها ناری بینی
عیسی البهاریکش مقدبند شد

تلزان بسط میرزا غیری
اعفی محفل روی عیسی میرزا بهاء الدین

آلی آلی تری ان عادک اخلاقین بحیج الوری حقی الاقدار و
یخنون کل ایشان بقیه طهر و صدر محمد قد و تعالی خطیبم
من سهدم هفتاد و ایشان غفرانیه شرده دهد و دیرف
الملوک رب هنرستم ظلومون نی امداد الاقدار و اسرار باری
ذماب کاره و کلاس ضایه من الأستقا ربیس لیلم مجا و لام
بایزی آن خون حمیدک البری رب عظیم بعین عذیبیه قل
خطله دکانیت و هر سهم نی خون رعنان من شهاد بر زندگ
رت سلام ناصر الامانی ربیس لام حافظ الارانت رت شدگان میدیار
عبدالبهار و دخلنی بدعا للسته دم من کل الانام و حفظ عیا پل گفیعین
من شاهه للشام در حسنه فدار العزم الاجت ر حقی

یستزیخ فاری و معلمین قبی رتفع عنی فی سیدان ایشمه اه که بری
آن انت المقصد ایزد تعالی ماه صفر ۱۳۶۰ عصیه باما و عیسی
یا احمد الله عیسیم بکری و ایوفار مع ع

حساب افسید محمد
بنحو میربند

اموال بینی

ای جریان محل حین عیسی بهما ایه سراج محبت بدرش ایت قرب
چهار لز فضل محل تکریج بنیاض میزی ایواح ایزد ایت ایمیه ایه
و دلایل بختیه ایه سرمه دلکشان دل مکرات ایه بندیه و تویه مکری ش
لئنیه و دستدار لز جنود جبردت برقا بکوئید دستظر غریعه
و بختیه ایه شویه قسم بحال قدم سیخ من فی مکوت ایشان ایه
اگر لفوسی سیسته ع ایه برد فایی بعدم ریحان ایه بقایه جنده آفان
تفاہیت نیازانه و قوای عام تافت نیواند چون بکم بانغ از عصیه و یور
لایک کردد و چون نیسم رایمی بیوری خشم دیدار خانی و رجور راعظر
نایمیه دراین ایجمن عالم چون نیش در عصیه برخورد و چون ناریونه
ریانیه در غلط افاق ایشان را از اند پس ای ناظر ایه برسی بیکش
دیگر دش نیازانی نیوسی بخوبی کردی و دراین بمحیث شوی دیه
عیش دش بمحیث چهار گمن

مع ع
مقدبند شد

نحوه بحرب است

بهراسه

دزه میشیں حقوق سوال نموده بودید که همت الا ذکار نباشد و از همان نتیجه کرد
حال چون بقوع قدس در درست از است صرف درین دور را دله
و صادر کنند با وجود این هیسم که صفت رانند بخوبی دل زند و ایها
علی اهل لیهاد مع خ نهاده
بنده بکر است

بهراسه

رجح جناب آن سید محمد عصیر بهراسه

ای ثابت برثاق در نیم که غاییت هم عظیم نمود و همتر عهد البهار
گلکی و فنا در درست و سعادت پاران الی ایسری هدم اندیمه صحیح ادعت از
افن حقیقت شرق و لاخت و فرمات غسل ایهی از همچم جهات
شامل پنهان کامل بجزود عکدت صاحل جوش خانه بدل و دایت نقیش
در برابل رجیس تدریس در تبریز بدل ازت نصل غطیم ازت فربین
ازت آثار بخشش ضامن افزونش طولی لما فرازت بشکری للملائیین
من مذا لطف لعین حضرت آنها زیارت مجتہت ازت باختیاب
دل زند یقین است که این بحث است عذر جات در مکانت اتفاق نموده
مع من درست

ثبت بحث است آئی نهجه نهجه نهجه نهجه نهجه نهجه
در راج المیت نیافرسته در شه طه ای توفیق گریده سنہ ۸۹ پا

1
2
3
4
5
6
7
8
9
10
11
12
13
14
15
16
17
18
19
20
21
22
23
24
25
26
27
28
29
30
31
32
33
34
35
36
37
38
39
40
41
42
43
44
45
46
47
48
49
50
51
52
53
54
55
56
57
58
59
60
61
62
63
64
65
66
67
68
69
70
71
72
73
74
75
76
77
78
79
80
81
82
83
84
85
86
87
88
89
90
91
92
93
94
95
96
97
98
99
100
101
102
103
104
105
106
107
108
109
110
111
112
113
114
115
116
117
118
119
120
121
122
123
124
125
126
127
128
129
130
131
132
133
134
135
136
137
138
139
140
141
142
143
144
145
146
147
148
149
150
151
152
153
154
155
156
157
158
159
160
161
162
163
164
165
166
167
168
169
170
171
172
173
174
175
176
177
178
179
180
181
182
183
184
185
186
187
188
189
190
191
192
193
194
195
196
197
198
199
200
201
202
203
204
205
206
207
208
209
210
211
212
213
214
215
216
217
218
219
220
221
222
223
224
225
226
227
228
229
230
231
232
233
234
235
236
237
238
239
240
241
242
243
244
245
246
247
248
249
250
251
252
253
254
255
256
257
258
259
260
261
262
263
264
265
266
267
268
269
270
271
272
273
274
275
276
277
278
279
280
281
282
283
284
285
286
287
288
289
290
291
292
293
294
295
296
297
298
299
300
301
302
303
304
305
306
307
308
309
310
311
312
313
314
315
316
317
318
319
320
321
322
323
324
325
326
327
328
329
330
331
332
333
334
335
336
337
338
339
340
341
342
343
344
345
346
347
348
349
350
351
352
353
354
355
356
357
358
359
360
361
362
363
364
365
366
367
368
369
370
371
372
373
374
375
376
377
378
379
380
381
382
383
384
385
386
387
388
389
390
391
392
393
394
395
396
397
398
399
400
401
402
403
404
405
406
407
408
409
410
411
412
413
414
415
416
417
418
419
420
421
422
423
424
425
426
427
428
429
430
431
432
433
434
435
436
437
438
439
440
441
442
443
444
445
446
447
448
449
450
451
452
453
454
455
456
457
458
459
460
461
462
463
464
465
466
467
468
469
470
471
472
473
474
475
476
477
478
479
480
481
482
483
484
485
486
487
488
489
490
491
492
493
494
495
496
497
498
499
500
501
502
503
504
505
506
507
508
509
510
511
512
513
514
515
516
517
518
519
520
521
522
523
524
525
526
527
528
529
530
531
532
533
534
535
536
537
538
539
540
541
542
543
544
545
546
547
548
549
550
551
552
553
554
555
556
557
558
559
550
551
552
553
554
555
556
557
558
559
560
561
562
563
564
565
566
567
568
569
570
571
572
573
574
575
576
577
578
579
580
581
582
583
584
585
586
587
588
589
580
581
582
583
584
585
586
587
588
589
590
591
592
593
594
595
596
597
598
599
590
591
592
593
594
595
596
597
598
599
600
601
602
603
604
605
606
607
608
609
610
611
612
613
614
615
616
617
618
619
610
611
612
613
614
615
616
617
618
619
620
621
622
623
624
625
626
627
628
629
620
621
622
623
624
625
626
627
628
629
630
631
632
633
634
635
636
637
638
639
630
631
632
633
634
635
636
637
638
639
640
641
642
643
644
645
646
647
648
649
640
641
642
643
644
645
646
647
648
649
650
651
652
653
654
655
656
657
658
659
650
651
652
653
654
655
656
657
658
659
660
661
662
663
664
665
666
667
668
669
660
661
662
663
664
665
666
667
668
669
670
671
672
673
674
675
676
677
678
679
670
671
672
673
674
675
676
677
678
679
680
681
682
683
684
685
686
687
688
689
680
681
682
683
684
685
686
687
688
689
690
691
692
693
694
695
696
697
698
699
690
691
692
693
694
695
696
697
698
699
700
701
702
703
704
705
706
707
708
709
700
701
702
703
704
705
706
707
708
709
710
711
712
713
714
715
716
717
718
719
710
711
712
713
714
715
716
717
718
719
720
721
722
723
724
725
726
727
728
729
720
721
722
723
724
725
726
727
728
729
730
731
732
733
734
735
736
737
738
739
730
731
732
733
734
735
736
737
738
739
740
741
742
743
744
745
746
747
748
749
740
741
742
743
744
745
746
747
748
749
750
751
752
753
754
755
756
757
758
759
750
751
752
753
754
755
756
757
758
759
760
761
762
763
764
765
766
767
768
769
760
761
762
763
764
765
766
767
768
769
770
771
772
773
774
775
776
777
778
779
770
771
772
773
774
775
776
777
778
779
780
781
782
783
784
785
786
787
788
789
780
781
782
783
784
785
786
787
788
789
790
791
792
793
794
795
796
797
798
799
790
791
792
793
794
795
796
797
798
799
800
801
802
803
804
805
806
807
808
809
800
801
802
803
804
805
806
807
808
809
810
811
812
813
814
815
816
817
818
819
810
811
812
813
814
815
816
817
818
819
820
821
822
823
824
825
826
827
828
829
820
821
822
823
824
825
826
827
828
829
830
831
832
833
834
835
836
837
838
839
830
831
832
833
834
835
836
837
838
839
840
841
842
843
844
845
846
847
848
849
840
841
842
843
844
845
846
847
848
849
850
851
852
853
854
855
856
857
858
859
850
851
852
853
854
855
856
857
858
859
860
861
862
863
864
865
866
867
868
869
860
861
862
863
864
865
866
867
868
869
870
871
872
873
874
875
876
877
878
879
870
871
872
873
874
875
876
877
878
879
880
881
882
883
884
885
886
887
888
889
880
881
882
883
884
885
886
887
888
889
890
891
892
893
894
895
896
897
898
899
890
891
892
893
894
895
896
897
898
899
900
901
902
903
904
905
906
907
908
909
900
901
902
903
904
905
906
907
908
909
910
911
912
913
914
915
916
917
918
919
910
911
912
913
914
915
916
917
918
919
920
921
922
923
924
925
926
927
928
929
920
921
922
923
924
925
926
927
928
929
930
931
932
933
934
935
936
937
938
939
930
931
932
933
934
935
936
937
938
939
940
941
942
943
944
945
946
947
948
949
940
941
942
943
944
945
946
947
948
949
950
951
952
953
954
955
956
957
958
959
950
951
952
953
954
955
956
957
958
959
960
961
962
963
964
965
966
967
968
969
960
961
962
963
964
965
966
967
968
969
970
971
972
973
974
975
976
977
978
979
970
971
972
973
974
975
976
977
978
979
980
981
982
983
984
985
986
987
988
989
980
981
982
983
984
985
986
987
988
989
990
991
992
993
994
995
996
997
998
999
990
991
992
993
994
995
996
997
998
999
1000